

کنگره فدائی ها

۲-
راه

و پاسخ به سؤالات جنبش انقلابی

۳۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره (۲۷) شهریورماه ۱۳۷۴

- * رهبران کنونی و خارج از کشور فدائیان، همه ملیون را لیبرال ارزیابی می کنند. همین است که برای آنها ملیون دمکراته، ملیون رادیکال و... جایی در ارزیابی هایشان ندارند!
- * سازمان از پاسخگویی به عمده ترین مسائل جنبش می گریزد و جناح راست اپوزیسیون هر نوع گرایش براست را در سازمان تقویب می کند، تا سازمان فدائیان را برای همیشه از هویت تاریخی آن جدا کند.
- * لیبرالیسم موری نیست که برای همیشه بر پیشانی کسی زده شود، مثلا جناح های مختلف حاضر در نهضت آزادی، اکنون مواضعی به مراتب رادیکال تر از رهبران سازمان فدائیان دارند! (ص ۱۵-۲۱ را بخوانید)

سرقت بزرگ سیاسی از وزارت کشور!

- * دست های پنهان در جمهوری اسلامی اسناد مربوط به احزاب سیاسی ایران را از وزارت کشور ربوده و به نقطه نامعلومی انتقال داده اند!
- * پس از سرقت اسناد وزارت خارجه در زمان صادق قطب زاده و سرقت اسناد سفارت آمریکا در اولین یورش به آن، این سومین سرقت دولتی است که در ایران انجام می شود!

(ص ۳۶)

نهضت آزادی احزاب را به آغاز فعالیت فراخواند

(ص ۳۶)

برنامه حکومت رسالتی ها

طرفداران سرکوب بیشتر مردم و یگیری بی تزلزل برنامه اقتصادی امپریالیسم جهانی، تحت عنوان "لیبرالیسم اقتصادی" در ایران سرگرم همه نوع توطئه و زمینه چینی برای بدست گرفتن قدرت کامل در جمهوری اسلامی هستند. آنها پشت قوانین خشک و ارتجاعی مذهب پنهان شده اند و با چماق دفاع از "روحانیت" و "ولایت"، نه تنها به ملیون ایران جنگ و دندان نشان می دهند بلکه برای مذهبیون ملی و واقع بین نیز خط و نشان می کشند!

ادامه تجارت آزاد (بخوان غارت) و حکومت بازار (بخوان بازاری) در کشور، دیدگاه اقتصادی آنهاست.

روحانیت قشری و حامی سرمایه داری وابسته، از این جناح دفاع می کند و این در حالی است که آنها خود از این نوع روحانیت، فقط یک عبا و عمامه کم دارند!

این جمع به "رسالتی ها" شهرت دارند که اتحادی است از مرتجعین جمعیت مؤتلفه اسلامی، فدائیان اسلام و ... که سرخ همگی در دست مافیای "جعبه" است، که اکنون نقش فراماسونری ایران را نیز عهده دار شده است. معاجه مرتضی نبوی، مدیر مشول روزنامه رسالت گویای برنامه های ضد ملی آنها برای آینده ایران است. (ص ۵)

(سرانجام این برنامه ضد ملی، که فاجعه ای اقتصادی-سیاسی را برای ایران به همراه دارد، در همین شماره "راه توده" و به نقل از مقاله "لوموند دیپلماتیک" در صفحه ۱۲ بخوانید.)

نگاهی به جنبش آزادیخواهی در ایران

(ص ۲)

فلسطین و استراتژی

جدید اسرائیل

(ص ۹)

روحانیت ۲۸ مردادی با انقلاب چه کرد؟

(ص ۸)

توده ای ها

در سنگر جنگ میهنی

(ص ۱۲)

لیبرالیسم اقتصادی

یا (ص ۱۳)

دیکتاتوری بازار

نگاهی به جنبش آزادیخواهی در ایران

"آزادی ها"، نه انتخابات آزاد!

در روزهای اخیر از داخل کشور یک سلسله اخبار و برخی تفسیرهای کوتاه درباره رویدادهای گوناگون ایران به "راه توده" رسیده است. این مجموعه در گزارش تفسیری زیر تنظیم شده است.

با نزدیک شدن زمان انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی در ایران، دور جدیدی از صف آرایی ها در میان دو جناح متعدد در حکومت کنونی آغاز شده است. بی تردید موضع گیری های مخالفان داخلی حکومت و اپوزیسیون خارجی آن، بر این صف آرایی ها تاثیر گذاشته و در آینده نیز تاثیر خواهند گذاشت. از جمله این موضع گیری ها طرح مسئله حضور و شرکت احزاب در این انتخابات و یا برگزاری آزاد این انتخابات است!

در میان مخالفان داخلی حکومت و اپوزیسیون خارج از کشور جمهوری اسلامی نیز حساسیت نسبت به موضع گیری های حکومت در این مورد، تا حد تدقیق ارزیابی ها و تحلیل ها، در انواع اظهار نظرها و بیانیه ها بازتاب می یابد. نخست ببینیم، حکومت این موج را چگونه می خواهد از سر بگذارند و سپس ببینیم مخالفان و اپوزیسیون حکومت با چه تدابیر و شعارهایی سعی دارند حکومت را به عقب برانند.

رقابت دو جناح ائتلافی

مسئله انتخابات مجلس و ریاست جمهوری به نوعی موضوع حضور احزاب را در جناح بندی حکومتی نیز مطرح کرده است. حتی اخباری که منتشر می شود و رویدادهایی نظیر برپایی محاکمه سارقتین ۱۲۳ میلیارد تومان پول بانک صادرات و نیمه کاره رها شدن آن و یا انتصاب های جدید در کابینه رفسنجانی و یا استعفای آیت الله کنی از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز نیز در متن همین دو موضوع، یعنی برگزاری دو انتخابات ریاست جمهوری و مجلس اسلامی و موضوع حضور علنی برخی سازمان ها، بصورت حزب در این دو انتخابات، قابل تفسیر است.

اظهارات و ایستگاهان به این دو جناح در مجموع خود، حکایت از دو تلاش درباره انتخابات آینده دارد:

۱-رسالتی ها

دو جناح رسالت، که متشکل تر از کارگزاران دولتی است، دو بینش شکل گرفته است، که صاحبان هر دو بینش، حفظ قدرت انحصاری را در نظر دارند.

گروه افغد برخی هدایت کنندگان این جناح بندی، ظاهرا و با توجه به بحران عمیق اقتصادی-سیاسی جامعه و بمنظور مقابله با انفجار اجتماعی ناشی از این بحران و در نتیجه تزلزل های جدی در صفوف هنوز

متشکل آن، به نوعی تشکل علنی و رسمی می اندیشند. براساس این بینش، روحانیت متشکل در جامعه روحانیت باصطلاح مبارز لازم است تبدیل به یک حزب علنی و رسمی شود. در کنار این حزب، البته جمعیت ها و سازمان های دیگری نیز لازم است بصورت علنی حضور داشته باشند، که این سازمان ها در واقع همانها هستند، که در تمام سال های گذشته، چه در حزب جمهوری اسلامی و چه پس از انحلال آن متحد این جامعه بوده و عمل کرده اند. نظیر جمعیت مولفه اسلامی و ...

صاحبان این اندیشه بر این استراتژی تکیه دارند، که روحانیت متشکل و حزب علنی آن می تواند مردم را با انگیزه های مذهبی پشت خود بسیج کند و با تعیین تکلیف شرعی برای توده مردم ایران آنها را به پای صندوق های آراء بکشد. آنها که در سال های گذشته و انتخابات گذشته تقریباً با همین ترفند به قدرت تعیین کننده در جمهوری اسلامی رسیده اند، در مرحله کنونی تشکل حزبی را به دو دلیل اجتناب ناپذیر تشخیص داده اند. اول، چهره حزبی و رقابتی به انتخابات آینده دادن و دوم ایجاد وحدت نظر در میان روحانیونی، که در این حزب و براساس برنامه و اساسنامه رسمی و علنی آن متشکل می شوند و جلوگیری از حرکت و عمل مستقل این روحانیون!

البته، کاندیداهای آنها برای مجلس و ریاست جمهوری، ترکیبی از روحانیت و غیر روحانیت خواهد بود، ولی این تنوع ترکیب، قطعا تنوع استراتژی را همراه نخواهد داشت، برنامه اقتصادی این حزب (تحت هر نام، ترکیب رهبری و شکل سازمانی) سرعت بخشیدن به برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی است، که پس از ۶ سال اکنون با موانع جدی روبرو شده و حتی برخی از تصمیمات ناشی از آن پس گرفته شده است! آنها خواهان سرعت بخشیدن به این برنامه و از سر راه برداشتن موانع این سرعت عمل هستند. این موانع علیرغم موضع گیری هایی که اکنون وابستگان "رسالت" و روحانیت باصطلاح مبارز در نماز جمعه ها، شورای نگهبان و دیگر تشکیلات موازی دولت می کنند، نه مبارزه با فساد دولتی است، که بسود اقتصادی تجاری و انگلی در کشور و اجرای برنامه لیبرالیسم اقتصادی است، بلکه سرکوب خشن مخالفان این برنامه و جمع کردن باقی مانده آزادی های موجود در جامعه است. چهره مذهبی تر و در عین حال اختناق بیشتر، با هدف همه نوع زدو بند بین المللی برای حفظ حکومت، رویای این گروه بندی است. دیدگاه این جریان همانا اقتصاد لیبرالی (خصوصی سازی لجام گسیخته و سپردن سرنوشت ایران به بازار و بازاری) و هدف آنها از تشکل حزبی همان اهدافی است، که در مصاحبه مدیر مسئول نشریه "رسالت"، مهندسی مرتضی نبوی منعکس است، که ما در همین شماره "راه توده" آنرا چاپ کرده ایم!

اظهارات بریده بریده "ناطق نوری"، رئیس کتونی مجلس اسلامی و یکی از کاندیداهای رسالت و جامعه روحانیت ... برای ریاست جمهوری، تأکیدی است بر وجود این نگرش در میان این طیف. وی بعد از تأیید استعفای آیت الله مهدوی کنی از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز گفت: «ایشان با حرکت جامعه روحانیت بطرف تشکیلاتی شدن و حزبی بودن، موافق نبودند و همه چیز را در انحصار خود می خواستند» (نقل به مضمون)

خود آیت الله کنی نیز در استعفاء نامه خود تصریح کرده بود: «برای جامعه روحانیت وظیفه ای را در نظر گرفته اند، که من با آن موافق نیستم»

این جریان امیدوار است، با متمرکز کردن تشکیلات و هدایت حزبی و تشکیلاتی انجم جمعه، انجمن های اسلامی، شورای نگهبان، حوزه علمیه، شورای مصلحتی و (شاید در آینده شورای رهبری) منجم تر از گذشته حرکت کرده و با برقراری یک دیکتاتوری خشن حزبی، برنامه های اقتصادی و سپس سیاسی امپریالیستی را در ایران پیگیری کند.

گروه بید همفکران و شرکای این جریان در مجموعه حکومت کنونی، باعلنی و رسمی شدن رسالت روحانیت مبارز، موافق نیستند و همچنان براین عقیده اند، که مملکت را بصورت مافیائی بهتر می توان اداره کرد. آنها البته از عوارض دیگری نیز هراس دارند، و آن اینکه ادامه سقوط اعتبار روحانیت در ایران، با علنی شدن روحانیت بصورت حزب، سرعت بیشتری به خود بگیرد. آنها هیچ اختلافی بر سر حفظ و

برای مخلود نشان دادن و خلاصه کردن فساد مالی در دستگاه دولتی، خبر ده ها اختلاس کوچک دیگر را نیز در اختیار مطبوعات گذاشتند. تا ماجرای دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی در کنار آنها قرار گرفته و فساد در دستگاه اداری کشور کم رنگ جلوه کند. آنها برخی روحانیون شریک پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیاردی را از زیر ضربه حضور در دادگاه بیرون کشیدند، تا به زعم خودشان روحانیت متمم به دزدی نشود!

در ادامه همین تلاش، در روزهای اخیر یکبار دیگر پرونده شهردار تهران را مطرح کرده اند تا هم کارزار بی اعتبار کردن هر چه بیشتر دولت را دنبال کرده باشند، هم از خشم مردم کاسته باشند و هم یکی از چهره های رقیب در انتخابات آینده ریاست جمهوری را بدین ترتیب از میدان بدر کرده باشند!

در جمع دولتی ها، براساس همه شواهد موجود، باید موقعیت هاشمی رفسنجانی از همه ضعیف تر باشد. او که در زمینه سازی انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی خود سهم مهمی را به عهده داشت و دارد، در استلاف با حجتیه و رسالت و با کسب حمایت آنها، دولتی ذست راستی را تشکیل داد، تا مجری برنامه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی باشد. او نان را به زعم خود به نرخ روز خورد و به بسیاری از وعده ها، اندیشه ها، پیمان های خود با مبارزان مذهبی پشت کرد. او به برخی تماس های بین المللی خود، امید بسیار دوخته بود و حمایت امریکا را از خویش برنده ترین سلاح برای ادامه حکومت تشخیص داده بود. اکنون مشخص شده است، که رقیب نیز از این نوع ارتباط - حداقل از نوع انگلیسی آن - بی بهره نیست و این در حالی است، که همین رقیب در داخل کشور نیز به تشکیلاتی متکی است، که رفسنجانی فاقد آنست!

زمزمه تشکیل حزب

زمزمه لزوم تشکیل حزب در میان کارگزاران دولت، که اکنون در تهران بر سر زبانهاست، از این واقعیات ناشی می شود. در میان تکنوکرات های دولتی نیز در این مورد دو بینش وجود دارد.

گروه الف این گروه و در راس آنها هاشمی رفسنجانی، همچنان اعتقاد به مانور میان طیف ها و داشتن چهره های باصلاح مافوق گروهی دارد. این در حالی است که هاشمی رفسنجانی، نه تنها عضو رهبری جامعه روحانیون باصلاح مبارز است، بلکه نایب رئیس مجلس خبرگان نیز می باشد و میان دو احتمال مردد است: نایب رهبر شدن و یا دبیر کلی یک حزب سیاسی، که اکثریت پارلمانی و دولت را در اختیار داشته باشد!

در میان اطرافیان هاشمی رفسنجانی این خوش بینی وجود دارد، که برخی عقب نشینی های او را در اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و موفقیت بشدت تضعیف شده او بر اثر عهدشکنی حجتیه، رسالت و اکثریت رهبری روحانیت مبارز، موجبات برخی نزدیکی های جناح چپ مذهبی به او را فراهم سازد. شاید این خوش بینی با برداشتن گام هایی عملی نیز همراه شود و قبول تعهدات تازه ای نیز به میان کشیده شود، اما این تفاهم در گرو بدبینی ناشی از تجربه چپ از همکاری با رفسنجانی و مهم تر از آن، ارزیابی جدید چپ مذهبی از آزادی ها در جامعه است.

مانورهای بی وقته رفسنجانی، برخی ارتباط هایش با خارج از کشور، گسترش بی وقته بی اعتمادی عمومی نسبت به او، تا حد انواع شایعات پیرامون او بر سر هر حادثه، موقعیت تضعیف شده اش، تهدید برای پیگیری برنامه تعدیل اقتصادی و مجموعه ای از دلایل دیگر، نزدیکی و از آن مهم تر پذیرش رفسنجانی را در جمع طرفداران تحولات اساسی در اوضاع اقتصادی-سیاسی ایران، در جمع چپ مذهبی و حتی ملیون رادیکال، با دشواری جدی روبرو کرده است.

برخی حوادث اخیر، نظیر حمله اویش متشکل به دفتر مجله پیام دانشجو، حمله همین اویش به مجلس یادبود دکتر سنجان (از رهبران جبهه ملی) و حوادثی مشابه، که گفته می شود، شهرداری تهران در سازمان دادن آنها نقش داشته است، در کنار حادثه سازی هایی نظیر تیراندازی بر سر مقبره آیت الله خمینی و ... موانعی جدی بر سر راه احیای اعتماد سال های اولیه پیروزی انقلاب بین او، چپ مذهبی و ملیون محسوب می شوند!

این بی اعتمادی ابدی است؟ هیچکس نمی تواند در جامعه ای که بی وقته دستخوش تحولات است، پاسخ قطعی به این سؤال بدهد! همین سؤال و جواب را می توان در رابطه با مقاومت گروه هاشمی رفسنجانی در دولتش برای تن دادن یا تن ندادن به تشکیل یک حزب

گسترش باز هم بیشتر قدرت موجود خود، تشکیل کابینه یکدست، گسترش اختناق و اعمال قشریت مذهبی بر جامعه، پیگیری برنامه اقتصادی خصوصی سازی و لیبرالیزم اقتصادی با گروه الف ندارند. اختلاف فقط بر سر ادامه حکومت مافیائی و حفظ قدرت در پشت صحنه، یا حضور علنی و تشکیلات رسمی و سراسری برای حفظ و گسترش قدرت است.

وجود این دو دیدگاه، که بازتاب اجتناب ناپذیر جنبش انقلابی مردم، رشد جناح چپ مذهبی، رشد پایگاه ملیون رادیکال و در مجموع، گرایش به چپ (حتی چپ غیر مذهبی، بویژه در میان نسل جوان) در جامعه است. برخی تنش ها را نیز در میان وابستگان شناخته شده و علنی این جریان موجب شده است. علاوه بر استعفای آیت الله مهدوی کنی، مطرح شدن وسیع موقعیت آیت الله سید صادق روحانی در جامعه و عکس العمل تند جناح های فشار در پیورش به خانه او و اظهار نظرهای تند برخی انجمنه جمعه صاحب قدرت و مقام نظیر آیت الله مشکینی در نماز جمعه و در ارتباط با معاکمه و لزوم قاطعیت قوه قضائیه در برابر آن و ... نمونه های این تنش است.

تنش بین آیت الله مشکینی (رئیس مجلس خبرگان رهبری) و آیت الله یزدی، رئیس قوه قضائیه، که هر دو در نمازهای جمعه قم و تهران با یکدیگر دهان به دهان شدند، حکایت از همین تنش را دارد!

شاید این ارزیابی مستند نباشد، اما ذکر آن در همان حدی که در ایران شایع است، عاری از برخی روشنگری ها نیست:

در تهران گفته می شود: گروه طرفدار قدرت پشت صحنه و مافیائی، از انگلستان الهام می گیرد و روی حمایت این کشور از حکومتی، که آنها رویایش را در سر دارند، در برابر برخی مخالفت های احتمالی امریکا حساب می کنند! در همین زمینه انواع خبرها درباره دیدارها و مذاکرات پنهان بر سر زبانهاست.

درباره گروه دوم، که خواهان حزب سراسری و علنی، در کنار چند حزب کوچک متحد خود بصورت رسمی در کشور است، گفته می شود، آنها جلب نظر موافق امریکا را در الویت ارزیابی کرده و احتمال حمایت عملی امریکا را از خود در گرو اجرای این نقشه می بینند!

هر دو اندیشه، تلاش دارد، تا در برابر خواست عمومی جامعه، یعنی به برکناری حکومت و تشکیل حکومتی متکی به وحدت ملی مقاومت کند. آنها از آنجا که می دانند پایان یافتن مشروعیتش در صورت حضور واقعی احزاب در جامعه و احتمالاً انتخابات آزاد، بزهنگان آشکار خواهد شد، برای جلب حمایت قدرت های بین المللی و حتی جناح راست و وابسته اپوزیسیون مهاجر از هیچ کوشش، حق بازی و خیانتی فروگذار نمی کنند!

۲- دولت تکنوکرات ها

توازن قوا در حکومت ائتلافی هاشمی رفسنجانی اکنون آشکارا بسود متحد رسالتی آن بهم خورده است! بحران عمیق اقتصادی، که برخلاف تبلیغات جاری نه بر اثر محاصره اقتصادی امریکا، بلکه ناشی از برنامه تعدیل اقتصادی است، در کنار فساد گسترده دستگاه دولتی، شرایط را برای دولت بسیار دشوار ساخته است.

جناح رسالت و روحانیت باصلاح مبارز، که خود شریک مستقیم تمام عواقب وضعیت انفجاری جامعه است، با استفاده از همان ترفند (حکومت و قدرت از پشت صحنه)، اکنون بشدت تلاش می کند، خود را کنار کشیده و کارگزاران دولتی را بعنوان مجرمین این وضع در برابر مردم قرار دهد!

هیچیک از چهره های شناخته شده جناح رسالت، به برنامه های اقتصادی ۶ سال گذشته ایراد ندارد، بلکه ایراد را متوجه مجریان این برنامه و نحوه اجرای آن می دانند!

همین جناح، که خود متهم به شرکت در غارت و حمایت از دارندگان رقم نجومی ۱۵۰۰ میلیارد تومان نقدینگی کشور در دست بخش خصوصی (حاج آقاها بازار و آقازادگان روحانیون حکومتی) است، با تمام نیرو می کوشد، تا ماجرای دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات را در مرزهای حکم بر بی کفایتی دولت متوقف کند!

براساس همین کوشش است، که آنها اجازه ندادند، محاکمه بیش از این ادامه یابد و پای شرکای مشترک خودشان و دولت در این سرقت به میان کشیده شود!

آنها برای انحراف افکار عمومی از عمق فساد در مجموعه حکومت ائتلافی کنونی، در تهران بب منفجر کردند، تا بگویند، با را از مرزهای تعیین شده نباید فراتر گذاشت، زیرا انفجار خشم عمومی را بدنبال خواهد داشت. آنها

در این که این طرح چه میزان موافق باشد، عوامل گوناگونی تاثیر گذار هستند، که عامل اپوزیسیون چپ و مرفعی نقش مهمی دارد. اگر رشد سریع حوادث و رخدادهای درون ایران آنقدر سرعت گیرد، که نیروهای چپ و دمکرات از تاثیر گذاری بر آن عقب بمانند، نمی توان امید چندانی به رشد مثبت رویدادها و در مسیر خواست مردم داشت!

مباحثه خواندنی مدیر مسئول روزنامه "رسالت"

برنامه حکومت یکپارچه

"رسالتی" ها!

سه میلیون از آسیب دیدگان جنگ و حاشیه نشین های شهرهای بزرگ را تحت تسلط خود دارند)، گروه های سازمان یافته مهاجم، (بمب منفجرکنندگان حکومتی، اوزاش متشکل، قاتلین حرفه ای) پست های اجرائی در کابینه رفسنجانی، مدیریت حکومتی حوزه های مذهبی در قم، اصفهان، مشهد و... را در اختیار دارند. آنها از حمایت و هدایت مافیای حجتیه در ایران نیز برخوردارند، که این خود سرش به فراماسونری و سازمان های بین المللی آن بنداست!

۲- آنها طرفدار سرکوب مطبوعات غیردولتی، بستن دهان ها و شکستن قلم ها هستند و همانگونه که مرتضی نبوی با صراحت می گوید، یکی از ضعف های اساسی دولت هاشمی رفسنجانی را عدم توانایی آن برای اجرای این وظیفه می دانند!

۳- آنها در حالیکه خود همه نوع تشکیلات علنی، مخفی، سیاسی و نظامی را دارند، با هر نوع آزادی احزاب مخالفند و تحت بهانه های عوامفریبانه ای، که مرتضی نبوی در همین مصاحبه مطرح می کند، با آن سرآشتی ندارند. ظاهراً در این نکته آنها با آیت الله مهلوی کنی توافق نظر دارند، که دلیل استعفای اخیر خود را از دبیرکلی جامعه روحانیت - بقول ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی - مخالفتش با رفتن جامعه روحانیت باصطلاح مبارزه بسوی گرایش های حزبی اعلام داشته است!

۴- آنها به شهادت همین مصاحبه، طرفدار شتاب بخشیدن به روند خصوصی سازی در تمام زمینه ها هستند و دولت کنونی را بدلیل ضعفش در سرکوب بیشتر مردم و اجرای این برنامه ضد ملی، ناموفق می دانند!

۵- آنها، که همان احمد توکلی های مشهور هستند، امروز طرفدار پروپا قرص ولایت فقیه و ولی فقیه هستند! در حالیکه در همین مصاحبه، مرتضی نبوی با صراحت کم نظیری می گوید و در واقع اعتراف می کند، که در زمان آیت الله خمینی چندان طرفدار ولایت فقیه نبوده اند! آنها جناح چپ مذهبی را، که دیروز استوارتر از امروز طرفدار ولایت فقیه و فرامین رهبری بوده، به باد انتقاد می گیرند و از آنها عبودیت را در برابر فرامین ولی فقیه خواهان هستند! باید دید که ولی فقیه کنونی چرا و براساس کدام دلائل امروز اینگونه مورد حمایت این جریان است؟ وقتی تبعیت از ولی فقیه یک اصل استوار نیست و در دوره های مختلف می تواند دستخوش تغییر نظر و تبعیت شود (آنگونه که مرتضی نبوی می گوید)، باید دید چه کسی و چه جریانی براساس کدام انگیزه ها دیروز با یک شخص و یا یک جریان موافق یا مخالف بوده و امروز با فلان شخص و جریان مخالف و یا موافق است! ریشه بسیاری از بحث ها و گمراهی ها درست در همینجاست! کمتر انسان عاقلی پیدا می شود، که امروز (بویژه پس از درگذشت آیت الله خمینی و پشت سرماندن یک دوره از حیات اجتماعی در ایران) از حکومت ولایت فقیه در ایران حمایت کند و یا برای حکومت روحانیت در ایران سینه چاک بدهد، اما بحث برسر اینست که هر حکومتی تحت هر عنوان (ولایت فقیه یا غیر آن) و پوشش (روحانیت یا غیر روحانیت) متکی به طبقات و اقشار معین اجتماعی است و حزب توده ایران قدرت و حکومت را طبقاتی می بیند. بر همین اساس هر جریان سیاسی که شکل حکومت را برجسته ساخته و آنرا جدا از محتوای ناگزیر آن توضیح بدهد، عملاً آماج های اساسی و طبقاتی آن حکومت را نادیده انگاشته و زمینه را برای چهره آرائی طبقات ضد انقلاب حاکم فراهم می سازد و موجب گمراهی درک طبقاتی مردم می شود. ما امروز در ایران با حکومتی متکی به طبقه و اقشار معینی روبرو هستیم که باید وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی را برای به زیر کشیدن آن بسیج کنیم. بنابراین عنوان ساختن حکومت ولایت فقیه و یا حکومت روحانیت، عملاً یاری رساندن به آن طبقه و اقشاری است، که امثال مرتضی نبوی نماینده آن محسوب می شوند و پشت مذهب سنگر گرفته اند و توده مردم را به همین بهانه مطیع قدرت حکومتی خود می خواهند. در این نبرد دشوار که با جان سختی حکومت همراه است، ای بسا در جریان به زیر کشیده شدن طبقات و اقشار راستگرا، شکل حکومت نیز دستخوش تغییرات شود و ای بسا که جنبش به انواع دلائل نتواند پیروز شود و شکل حکومت نیز همینگونه که هست باقی بماند و یا حتی طبقات و اقشار حاکم برای بقا، خویش دست به مانور زده و در شکل آن تغییراتی را وارد آورند. در هر دو صورت آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد و بقیه نتایج تابعی از آن محسوب می شوند، پیروزی و یا شکست جنبش و یا حکومت موجود است. نباید تردید داشت که شکل حکومت نیز دارای وزن و اعتبار خاص خود است و باید به آن نیز بهای لازم داده شود، اما هرگز نباید

انتقاد آنها به دولت کنونی، همانا کم توانی در سرکوب قطعی آزادی ها، جلوگیری از زمره آزادی احزاب، خصوصی سازی همه جانبه اقتصاد و اعمال خشن ارتجاع مذهبی است!

مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت و نماینده مجلس اسلامی است. او برای مدتی در کابینه میرحسین موسوی نیز حضور داشته است. این همکاری بازمی گردد به دورانی، که اکثریت قریب باتفاق مبارزان مذهبی تصویری کردند، نماز، ریش و تسبیح اساس وحدت و اتحاد حکومتی است! از زمان مشخص شدن مرزبندی های واقعی، اکنون سال ها می گذرد و جایگاه طبقاتی هر جریان سیاسی و یا شخصیت سیاسی مشخص شده است. میرحسین موسوی ها، بهزاد نبوی ها، مرتضی الویری ها و حجت الاسلام های صاحب نامی نظیر خونی ها، بیات ها، مجتهد شبستری ها و حتی آیت الله هاشمی نظیر منتظری ها، اردبیلی ها، و... خانه نشین شده اند و امثال مرتضی نبوی ها، توکلی ها و آیت الله هاشمی نظیر آذری قمی ها، خزعلی ها، مکارم شیرازی ها و... قدرت را بدست گرفته اند. حتی همین جمعی که در بالا نامشان را ذکر کردیم، در عناوین تحصیلی و یا مدارج مذهبی و رنگ عمامه (سفید به معنی شیخ و سیاه به معنی سید و نواده پیغمبر) با یکدیگر تفاوت ندارند. مثلاً همانطور که مرتضی نبوی مدیر مسئول روزنامه رسالت مهندس است، میرحسین موسوی و بهزاد نبوی هم مهندس اند، و یا همان عمامه سفیدی که بر سر آیت الله منتظری است، بر سر آذری قمی نیز هست! بنابراین اختلاف در جای دیگری است، که حزب توده ایران با اتکا به جنبش اجتماعی - طبقاتی خود از ابتدای پیروزی انقلاب آنرا توضیح داد و خواهان اتحاد همه مدافعان واقعی آرمان های انقلاب شد. ندانی که تا پایان اتحاد راستگرایان و قبضه قدرت، توسط آنها کمتر بدان توجه شد!

این اشاره بسیار کوتاه برای ورود به اصل موضوع، که مصاحبه اخیر مرتضی نبوی با هفته نامه "صبح" چاپ تهران و ترسیم دقیق مشی سیاسی - اقتصادی جناح "رسالت" می باشد، لازم بود.

"صبح"، که اکنون چند ماهی است در تهران و بصورت هفتگی منتشر می شود، نخستین شماره خود را با گفتگو با مرتضی نبوی شروع کرد. این مصاحبه در دو شماره منتشر شد، که "راه توده" نیز در تحلیل خود پیرامون موقعیت مطبوعات داخلی کشور خبر آنرا چاپ کرد! نشریه صبح به سردبیری مهدی نصیری منتشر می شود، که بیشتر برای مدتی سردبیر روزنامه کیهان چاپ ایران بود. مهدی نصیری در این مصاحبه، در نقش مدافع محتاط دولت میرحسین موسوی، با مرتضی نبوی، مدیر مسئول ارگان جناح بندی "رسالت" روبرو شده و به همین دلیل سوالات را با احتیاط مطرح کرده است. جالب است، که این احتیاط مصاحبه کننده، هرگز از سوی مصاحبه شونده مراعات نمی شود و او با صراحت دیدگاه های "رسالت" را درباره بسیاری از مسائل مهم جامعه تشریح می کند!

در این مصاحبه، که ما با حذف سوالات نه چندان جدی مصاحبه کننده، فشرده آنرا با عناوین مستقل و برای مشخص کردن هرچه بیشتر دیدگاه جناح بر قدرت استتلافی در دولت هاشمی رفسنجانی و دارای اکثریت مجلس اسلامی، چاپ می کنیم، چند نکته بسیار قابل توجه وجود دارد، که ما توصیه می کنیم خوانندگان "راه توده" آنرا با دقت مطالعه کنند:

۱- این جناح، که اکنون دست بالا را در حکومت دارد، خواب یک حکومت یکپارچه را می بیند و برای رسیدن به این هدف از هیچ وسیله ای فروگذار نخواهد کرد. آنها برای رسیدن به این هدف، که مرتضی نبوی با صراحت از آن در این مصاحبه سخن می گوید، شورای نگهبان قانون اساسی، مجلس کنونی، اکثریت رهبری روحانیت باصطلاح مبارز، مجلس خبرگان رهبری، شورای ائمه جمعه، جامعه و عاظم (روضة خوان ها)، انجمن اسلامی بازار، اتاق بازرگانی، ده ها بنیاد خیریه (که براساس برآوردهای اولیه نزدیک به

مرزهای طبقاتی را مغشوش کرد و فرصت‌ها را برای بسیج توده مردم به‌منظور تغییرات جدی و مترقی در ایران از دست داد!

براساس همین بینش است که معتقدیم، همین ولی فقیه حاضر، توسط آن جریان سیاسی که مرتضی نبوی سخنگوی آنست و دولت هاشمی رفسنجانی مجری مورد حمایت آن، به‌محض موضع‌گیری طبقاتی در برابر این جریان، با بیشترین و سخت‌ترین مخالفت‌ها توسط این طیف روبرو خواهد شد!

براساس همین بینش است که امروز مبارزه با حکومت انتلافی تکنوکرات‌های طرفدار نظام سرمایه‌داری و مجری برنامه‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از یکسو و جناح رسالت (نماینده سرمایه‌داری انگلی و تجاری ایران) از سوی دیگر، مبارزه‌ایست علیه حکومتی که در برابر هر نوع تحول اجتماعی مترقی و مثبت در ایران ایستاده‌است و برای قریب مردم پرچم طرفداری از ولایت فقیه را برافراشته و هر نوع مخالفت با خود را مخالفت با اسلام، روحانیت و مذهب معرفی می‌کند! آنها زیر این پوشش جنایات و خیانت‌های بسیاری را مرتکب شده‌اند و در آینده نیز در صورت امکان و با هدف ادامه حکومت مرتکب خواهند شد. برای حزب‌ها بسیار اهمیت دارد، که حکومت در درجه نخست از این موضع و با این دید افشاء شده و مردم برای برکناری و طرد آن از قدرت بسیج شوند!

آنچه را در زیر می‌خوانید چکیده نظرات مرتضی نبوی، سخنگوی "رسالت" است، که ما فقط برای آنها عنوان انتخاب کرده‌ایم، تا بصورت تفکیک شده و دقیق‌تر مشخص شود. ضمناً توضیحات خود را نیز در پراکنش و جدا از اظهارات وی آورده‌ایم. این اظهارات را درواقع باید برنامه دولت یکپارچه رسالتی‌ها تلقی کرد، که در صورت توفیق در تشکیل، تنها تفاوت آن با دولت کنونی، همان چهره بیشتر مذهبی و بهمان اندازه سرکوبگرتر آن خواهد بود. البته این چهره و سيما در خدمت نظام سرمایه‌داری وابسته در ایران و پیوند اجتناب‌ناپذیر آن با محافل امپریالیستی نیز خواهد بود! با هم بخوانیم:

سرعت در خصوصی سازی

«...درباره بحث خصوصی سازی ما معتقدیم که شعار این کار داده شد، ولی درعمل واگذاری کارها به مردم توفیق نداشت. (منظور از "مردم" نه مردم کوچه و بازار است، که ۹۰ درصد آنها در گذران خرج روزانه خود نیز وامانده‌اند، بلکه همان صاحبان نقدینگی، تجار و به ثروت دست‌یافتگان در جمهوری اسلامی از راه غارت کشور است)

در این سیاست‌ها قرار براین بود، که حجم دولت کاهش پیدا کند و راه برای عملکرد و مشارکت مردم بازشود و آن کارهایی که درحقیقت اعمال حاکمیت نیست، تا آن جا که ممکن است، به مردم واگذارشود. (ما به خوانندگان خود، برای درک دقیق مفهوم این سخنان مرتضی نبوی توصیه می‌کنیم که دراین شماره "راه توده" ترجمه مقاله لوموند دیپلماتیک درباره "لیبرالیسم اقتصادی" را با دقت بخوانند)

در برنامه اول و در ضمیمه‌هایش تقریباً لیست شده بود، که چه شرکت‌ها و کارخانجاتی باید واگذارشوند، ولی این کارها انجام نشد، متأسفانه دولت حجمش بیشتر شد. یعنی به جای اینکه دولت از یک دولت پر حجم و پر کمیت، به یک دولت کم حجم ولی از نظر سیاسی مقتدر تبدیل شود، یعنی مرتب بر محبوبیتش اضافه کند، جنبه نظارتی و هدایتش تقویت بشود، این کار انجام نشد، (دراینجا نیز محبوبیت مورد نظر مرتضی نبوی نزد مردم، نمی‌توان محبوبیت مردم به مفهومی که ما می‌شناسیم باشد. منظور از این مردم همان مردمی است که باید با واگذاری و فروش کارخانه‌ها به آنها حمایتشان جلب شود! این مردم همان ۱۰ درصد جامعه‌اند)

مرتضی نبوی در قسمت دیگری از مصاحبه خود و در مقام انتقاد از عملکرد دولت در تأسیس شرکت‌های جنبی در کنار دولت و توسط تکنوکرات‌های حکومتی و نه واگذاری این شرکت‌ها به صاحبان نقدینگی و سابقه‌داران بازار و تجارت وابسته در ایران، اشاره به واقعیتی کرده و می‌گوید: «... یکی از پدیده‌های مورد انتقاد اینست که به اسم خصوصی سازی، وزارتخانه‌هایی که می‌توانستند یک سری شرکت تشکیل دادند... قانونی بودن اصل این شرکت‌ها و تأسیس آنها از نظر من زیر سؤال است. این شرکت‌ها تشکیل شد و یک سری از کارمندان دولت به این شرکت‌ها رفتند و امکانات دولتی در اختیار آنها قرار گرفت و با روش‌های خصوصی وارد بازار و اقتصاد شدند. بنابراین یک باره این گونه شرکت‌های خصوصی که نه دولتی هستند و نه خصوصی و همزمان از مزایای بخش خصوصی و نیز از انحصارات و مزایای دولتی استفاده می‌کنند، بطور گسترده در کشور بوجود آمدند و یک حجم عظیمی از نقدینگی، خارج از بودجه در این شرکت‌ها چرخید. نتیجه این شد، که الان دیوان محاسبات بررسی کرده و حساب شخصی یک معاون وزیر را پیدا

کرده، که در آن دو سه میلیارد تومان پول گردش می‌کرده‌است. مثلاً شرکت فولاد را در نظر بگیرید. شرکت فولاد تولیدات خودش را بصورت آزاد بین همه کسانی که طالب هستند در بازار عرضه نمی‌کند، بلکه همه را به این شرکتی که با کارمندان دست کرده، می‌دهد و درصدی هم برای آنها بابت اینکه واسطه فروشند، سود در نظر می‌گیرد. در این میان واسطه‌ها دخالت می‌کنند و برای شیرین شدن سودشان یک مدت سیاست قبض (احتکار) پیشه می‌کنند و محصولاتشان را نمی‌فروشند، بعد قیمت‌ها را بالا می‌برند و وارد بازار می‌شوند. این شیوه در حقیقت ضد آن رقابت مورد نیاز است. (این سخنان و انتقادات درعین حال که افشا کننده ماهیت حکومت کنونی است، نشانگر ریشه رقابت دو گروه انتلافی در این حکومت است، که حاصل آن اگر غلبه قدرت یکی بر دیگری باشد، هیچ تحول مثبتی روی نداده‌است، چرا که ارتباطی با جنبش مردم در برابر مجموعه حکومت فاقد مشروعیت کنونی ندارد)

رسالت در برخورد با چپ مذهبی و رهبری "ولایت فقیه"

«...تذکری که من واقعاً از روی دلسوزی به بعضی از این آقایان (نیروهای مذهبی موسوم به چپ) عرض کردم، این بود، که این‌ها درصدد برنیامدند، تا روابط خودشان را با رهبری و ولی فقیه درست تنظیم کنند. بنظر من این بزرگترین اشتباهشان بود. شاید مشکلات اعتقادی نسبت به مبانی ولایت فقیه پیدا کردند و همین مانع از این کار شده باشد، اما در هر صورت این کار انجام نشد. همه ما هم شاهد بودیم، که رهبر معظم انقلاب در این قضیه خیلی تلاش کردند، اما آنها پس زدند. حتی حدود یک سال پیش هم شاهد بودیم و خود آقای کروبی در همدان مصاحبه کردند و گفتند، که من خدمت رهبری رسیدم و ایشان تأکید کردند، که شما فعالیت سیاسی‌تان را شروع کنید، ولی روحانیون مبارز این امر را منوط به تصمیم کمیته سیاسی کردند. معنی خود اینحرف این بود، که رابطه صحیحی بین روحانیون مبارز و کمیته سیاسی آن با رهبری وجود ندارد... من از این تصمیم کمیته سیاسی روحانیون مبارز این جور می‌فهمم، که آنان در مقام اصلاح رابطه‌شان با ولی فقیه برنیامدند و این مهمترین اشکال است.» (مرتضی نبوی در تمام این استدلال‌ها تلاش می‌کند تا اختلافات دیدگاهی و طبقاتی را زیر پوشش بینش جریانات چپ مذهبی نسبت به "ولی فقیه" پنهان کند، در حالیکه همگان می‌دانند، که وابستگی رسالت حتی در دوران حیات آیت الله خمینی نیز از خطاب کردن بسیاری از وابستگیان این طیف به کمونیست و کمونیست بودن کوتاهی نکردند و این نه بخاطر نواز و روزه عقب افتاده و ریش و عمامه نداشتن این افراد، بلکه بخاطر ایده‌های اقتصادی-اجتماعی آنها بود. (این نوع استدلال تقریباً شبیه به استدلالی است، که برخی نیروهای اپوزیسیون در مخالفت با اصل ولایت فقیه می‌کنند و آنرا اصل کلیدی در مبارزه با جمهوری اسلامی می‌دانند!)

رسالت هم یک دوره ولی فقیه را قبول نداشت!

مرتضی نبوی در ادامه مصاحبه خود و در رابطه با چپ مذهبی با صراحت می‌گوید، که این طیف (رسالتی‌ها) نیز مدتی با ولی فقیه موافق نبود، اما این دوران مریوط به زمان حیات آیت الله خمینی است! نبوی می‌گوید:

«...نیروهای موسوم به چپ مذهبی، اگر از ابتدا رابطه خودشان را چه از اول و چه بعد از جریانات مجلس چهارم درست تنظیم می‌کردند، می‌توانستند به خوبی فعالیت کنند و ای کاش این کار انجام می‌شد. بالاخره حضرت امام ... روی دو جناح، بعنوان کسانی که دوستان انقلاب هستند، صحنه گذاشته بودند... متأسفانه این مجموعه به این نتیجه نرسیدند و روابطه‌شان را با ولی فقیه درست تنظیم نکردند و این اشکال عمده‌ای است، که به خودشان بر می‌گردد و برای یک جمع سیاسی واقعاً غمز بدتر از گناه است. بالاخره در یک شرایطی، جناح ما هم این وضعیت را داشت.» (اشاره به مخالفت رسالتی‌ها با آیت الله خمینی و فتوای وی درباره احکام ثانویه و نظارت و اعمال کنترل دولت بر اقتصاد کشور. بنابراین ریشه حاکمیت بی‌چون و چرای آنها از ولی فقیه، اکنون نه درجه اجتهاد وی و یا از این قبیل مسائل مذهبی است، بلکه ماجرا چیز دیگری است، چرا که آیت الله خمینی، که آنها به اعتراف مرتضی نبوی- با او مخالف بودند، در اجتهادش - حداقل - همه مذهبیون اتفاق نظر داشتند!)

نمایندگان مجلس با پول سرمایه داران به مجلس رفته اند!

در بخش دیگری از این گفتگو، مصاحبه کننده اطلاعات جالبی را در قالب سؤال مطرح می کند و مرتضی نبوی نیز نه تنها آنرا تایید می کند، بلکه با صراحت به ریشه مخالفت ها و رقابت های دو جناح متولف در دولت رفسنجانی اشاره می کند، که همان بیم از سازمان یابی تکنوکرات های دولتی، تبدیل آن به یک حزب سیاسی و همآوردی با تشکل های پنهان و آشکار رسالتی ها در ایران است. نخست اطلاعات مطرح شده مهدی نصیری، سردبیر سابق روزنامه کیهان و سردبیر و مدیرمسئول کنونی هفته نامه "صبح" را بخوانیم، که خطاب به مرتضی نبوی می گوید:

«...بعضی معتقدند، این خطر برای مجلس پنجم وجود دارد، که تکنوکرات ها، اگر نگوئیم اکثریت مجلس، دست کم یک اکثریت قابل توجهی را بدست بیاورند، که در آن صورت می توانند مانع جدی برای بسیاری از برنامه های انقلاب باشند. در بعضی از حوزه های انتخابی پیوند سرمایه را با سیاست می شود دید. من در شهرهایی شاهد بودم، که خود کاندیداها و نماینده ها برای کسب رای پیوند خورده بودند با بعضی از عناصر سرمایه دار، یعنی خرج تبلیغات را آنها تامین می کردند. الان هم اصولاً روند انتخابات به گونه ای شده، که واقعا خرج بردار است و نماینده ها، دیگر نمی توانند این مخارج را تامین کنند...» (بنظر نمی رسد، که این اظهارات تفسیری را هم درباره ترکیب طبقاتی مجلس کنونی، نفوذ سرمایه داری تجاری و روحانیت مبلغ و حامی آن در اقصاء ارگان مطبوعاتی جناح رسالت در جمهوری اسلامی، که آنرا چند خط پائین تر خواهید خواند، یکبار دیگر ثابت می کند، که بند و بست های پشت پرده و واقعیات برخاسته از قدرت سیاسی سرمایه داری غیر ملی حاکم هرگز ارتباطی مستقیم با "ولایت" و "امامت" و "اسلام ناب" یا "غیر ناب محمدی" و از اینگونه شعارها ندارد. ماجرا راست و پوست کنده بازمی گردد به ماهیت طبقاتی حکومت و راه ها و حیل هایی، که برای حفظ و گسترش این قدرت در تمام طول این سال ها از آن ها بهره گرفته است. ما بارها تاکید کرده ایم، که این حکومت در مجموع خود، اگر صلاح خویش را در تغییر شکل حکومت هم ببیند، بدان تن در خواهد داد. این تغییر شکل قطعا تغییری در ماهیت طبقاتی حکومت نخواهد داد و سرگرم کردن مردم به شعارهای گمراه کننده، در عمل یعنی بازداشتن آنها از شناخت واقعی ماهیت حکومت و تشخیص آماج های اساسی برای به عقب راندن آن. دلیل و حجتی استوارتر از آنچه مهدی نصیری در قالب سؤال مطرح می کند و مرتضی نبوی، بعنوان سخنگوی سرمایه داری تجاری وابسته و رقیب هاشمی رفسنجانی (برای اجرای بسی ترلز تر برنامه جهانی امپریالیسم، تحت عنوان "لیبرالیسم اقتصادی") به آن پاسخ می دهد، برای درک ماهیت طبقاتی حکومت لازم است؟ ظاهراً پاسخ باید منفی باشد، مگر آنکه خودخواهی و خود محوری، مانع واقع بینی و تصحیح شعارها و نگرش ها باشد و یا اصولاً اهداف دیگری در پشت شعارها نهفته باشد، که پایه اساسی آنها نه نگرش واقعی به جامعه، بلکه برخی خواب و خیال ها و امیدهای کاذب است!) مرتضی نبوی در پاسخ سردبیر هفته نامه "صبح" می گوید:

«...من هم فکر می کنم، که این خطر خیلی جدی است و از این نوسه ها شاید در مجلس چهارم هم باشد و در مجلس پنجم زمینه بیشتری پیدا کند. اینها می توانند مشکلاتی را در جهت مخالفت با اصولگرایی ایجاد کنند، که یک قسمتش پیوند با سرمایه داری است...» (منظور همانا تاکید رسالت بر فشار بیشتر مذهبی بر جامعه است و متکی بودن تکنوکرات ها به سرمایه ای، که آنها از طریق شرکت ها وابسته به دولت و یا از طریق اختلاس و کلاهبرداری در جمهوری اسلامی بدست آورده اند و برای حفظ و ادامه آن حاضرند بخشی از آنرا خرج انتخابات آینده کنند. افشای برخی اختلاس های مالی در بانک های دولتی می تواند تحت تاثیر همین رقابت صورت گرفته باشد!). مرتضی نبوی ادامه می دهد:

«... در کشور ما شاید آن چیزی که یک خرده واقعی تر باشد، سوء استفاده از امکانات دولتی است (نه برنامه تعدیل، نه خصوصی سازی، نه خیانت به انقلاب و آرمان های آن، نه اصل تجارت وابسته و غارت کشور!). یعنی عوامانی، که در حقیقت به نوعی حامی فردی از عناصر دولتی هستند، از پشتیبانی و امکانات وی سوء استفاده می کنند. یکی از معایبی، که در باره شرکت های شبه دولتی می توان گفت، همین است، که بعضی پول های این شرکت ها برای همین نوع مخارج صرف می شود. این خطر جدی است و بنظر من

نیروهای اصولگرا و حزب الهی و نیروهایی که عشق ولایت (بخوان سرمایه و قدرت) در دلشان هست، باید خیلی حواسشان جمع باشد و جدی وارد میدان بشوند، تا جلوی این خطر را بگیرند...» (هیچ تفسیری بر این تهدید و تشویق مرتضی نبوی برای مقابله با رقیب لازم نیست. آنها تلاش دارند برای زمینه سازی این رقابت، به سوء استفاده از باورهای مذهبی مردم ادامه دهند. وظیفه ما و همه نیروهای مترقی آشت، که ریشه های اصلی بحران را به شعارهای روز جنبش تبدیل کنیم. در این صورت مجموعه این ائتلاف حکومتی، که اکنون با یکدیگر سر رقابت نیز دارند به عقب رانده خواهد شد.)

رسالت با آزادی احزاب مخالف است

مرتضی نبوی در ادامه گفتگوی خود مخالفت رسالت با تلاش تکنوکرات ها برای تشکیل حزب سیاسی و یا هر نوع تشکل سیاسی دیگر را، تقریباً در همان قالبی که آیت الله مهدوی کنی، بعنوان دلیل استغفای خود مطرح کرد و رئیس مجلس اسلامی نیز بر آن مهر تایید نهاده، مطرح کرده و می گوید:

«...اینها (تکنوکرات های دولتی) یک مشکل اساسی دارند و آن پرچم مشروعیت است. چون در هر حال مردم ما برای عناصر سیاسی قائل به پرچم مشروعیتی هستند. مثلاً فرض کنید روحانیت مبارزه، حالا یک پرچمی است و آنهایی که زیر این پرچم می آیند، یکسوق وجهه و مشروعیت پیدا می کنند. اینها در حال حاضر چنین پرچمی را ندارند، ولی اگر یک روز موفق بشوند چنین پرچمی پیدا کنند و زیر آن جمع بشوند، آن موقع خطرش دو چندان می شود... این یکی از بحث های بسیار جدی است، که ما در زمینه حکومت و مسائل سیاسی باید درباره آن فکر کنیم. الان چه عناصر موسوم به جناح چپ و چه سایرین همه فکر می کنند، که بزرگترین مشکل امروز ما نبودن احزاب رسمی است (اعتراض به اینکه احزاب غیر رسمی نظیر روحانیت مبارز، رسالت، جمعیت متولفه اسلامی، انجمن های اسلامی وابسته به این جریانها، اتاق بازرگانی و... وجود دارند!)... در جامعه ما احزاب مثل آن چیزی که در غرب هست و الان بخصوص از طرف جناح چپ خیلی روی آن تبلیغ می شود، نمی تواند شکل گیرد... این برادرانی که (منظور همان بردارانی است، که امثال او نمی خواهند سر به نشان باشند) برای ایجاد احزاب سینه جاک می کنند و مدعی اند، که اگر ما آن الگو را در کشورمان پیاده کنیم، موفق می شویم، بهتر است یک قدری در تاریخچه احزاب در غرب تأمل کنند و این جور نباشد، که ما چندین سال احزاب را به شکل غربی امتحان کنیم و بعد بفهمیم که احزاب وسیله ای در دست قدرت ها و پولدارها شده اند. امروز در جامعه آدم احساس می کند، که همه بسمت این نیاز پیش می روند، ولی بنظر من باید با تأمل عمل کرد. (مرتضی نبوی در اینجا اشاره به نفوذ سرمایه داری غرب در احزاب می کند، اما گفتگو کننده فراموش می کند بپرسد: پس آن نمایندگانی، که با پول سرمایه دارانی که خرج تبلیغات انتخاباتی برای آنها کردند، تا به مجلس راه یابند، در تمام این سال ها مدافع کدام طبقات و اقشار اجتماعی بودند و برای کدام سیستم اجتماعی تلاش کردند؟ در واقع رسالتی ها در عین حال که تشکل سیاسی خود را دارند و از حمایت مالی سرمایه داری تجاری ایران برخوردارند، بدین ترتیب تلاش می کنند، تا از آزادی احزاب مدافع طبقات و اقشار دیگر اجتماعی جلوگیری کنند. آنها بدین ترتیب تنها به تشکل روحانیت طرفدار سرمایه داری و وابستگان غیر روحانی سرمایه داری اعتقاد دارند. نمونه زنده آن پیوند و همکاری تنگاتنگ امثال خاموشی ها، عسگر اولادی ها، توکلی ها و همین مرتضی نبوی ها با جناح رسالت، روحانیت باصطلاح مبارز و... است، که مافیای حجتیه در پشت سر همه آنها قرار دارد. این خواست ضد ملی رسالت را، که در تمام سال های پس از پیروز انقلاب به اشکال مختلف تا حد قتل عام زندانیان سیاسی ایران دنبال شد، در این اظهار نظر تاریخی مدیر مسئول روزنامه رسالت، در گفتگو با سردبیر هفته نامه "صبح" بخوانید:

«...اگر ما معتقدم و من معتقدم، که ما تشکل سیاسی را برای کادر سازی و برای تشخیص نیروهای ما استعداد و بالا آوردن آن ها و برای ملون کردن نظریات خوب و مترقی و الهی و بعد به منصفه عمل رساندن این ها نیاز داریم، این تشکل ها را باید با استفاده از تجربیات غرب منتها با الگوها و تضمین های خودمان، که از اسلام داریم و نیز با ملای تقوا و تبعیت از ولی فقیه، شکل داد» (همان شیوه فراماسونری، که حجتیه نیز از بنو تاسیس خود، پایبند بدان عمل کرده و می کند. این طرز تفکر کوچکترین ارتباطی با حضور احزاب در جامعه ندارد و در نهایت خود، همان الگوبرداری از حکومت های فاشیستی نظیر هیتلر در آلمان و یا فرانکو در اسپانیا است، که تلاش داشتند از انسان ها، افرادی قالبی برای اهداف طبقات حاکم بسازند و آنرا تشکل های مافوق طبقاتی معرفی می کردند!)

روحانیت طرفدار کودتای

۲۸ مرداد با انقلاب

سال ۵۷ چه کرد؟

رنج بسیار شد و برای مدت های طولانی نیز به زندان کشیده شد. وی که از زندانیان سیاسی-مذهبی بنام دوران سلطنت نیز محسوب می شود، در نخستین سال پیروزی انقلاب، برای مدتی استاندار خراسان شد، اما در مخالفت با عملکرد حکومت و تفاوت دیدگاهی، که با صاحبان قدرت محلی (متولیان بنیاد مالی بر قدرت آستان قدس رضوی) و حامیان آنها در قم و تهران پیدا کرد، از کار کناره گیری کرد. او سپس در اعتراض به آزادی کشی ها و قدرت یابی ارتجاع مکلا و معمم در جمهوری اسلامی، قد علم کرد، که حاصل آن اسارت وی در زندان های جمهوری اسلامی بود. اسارتی که در واقع ننگ و خفت برای شاگردان درس های قرآن او در سال های پیش از انقلاب، و اکنون دست یافته به قدرت حکومتی در جمهوری اسلامی بود.

طاهر احمدزاده در نامه توضیحی خود، که در نشریه کیان چاپ شده است، از جمله می نویسد: «در مجلس یادبود و گرامی داشتی، که برای شادروان بازرگان در ۱۳ بهمن ۷۳ در مشهد برگزار شد، ضمن یک سخنرانی، از خاطرات سفر سال ۱۳۳۳ مهندس بازرگان و سخنرانی ایشان در مشهد یاد کردم. درباره این سفر و سخنرانی مهندس بازرگان، من در مراسم یادبود ایشان توضیحاتی را دادم، که نقل آنرا برای اطلاع نسل جوان از تاریخ معاصر ایران مفید می دانم. به جمعیت انبوه و حاضر در مجلس یادبود گفتم، که از تاریخ آن سخنرانی اکنون ۴۰ سال می گذرد و کسانی که در سنین ۵۵ سالگی هم هستند از شرایط حاکم بر آن زمان و درک ضرورت یک چنان سخنرانی آگاهی ندارند و لذا باید به اختصار تصویری از آن شرایط ارائه کنم، تا اهمیت آن سخنرانی تحت عنوان اسلام و دموکراسی تا حدودی معلوم شود. با اینکه کودتا، قیام ملی نامگذاری شد! مصادک طراحان کودتا از همان اوان طراحی با شناختی که از روحیه مردم مسلمان ایران و احساسات مذهبی آنان داشتند، در مقام توجیه مذهبی کودتا برآمده بودند، از جمله این که از منزل یک آیت الله درباری در تهران (بهبهانی) همان کسی که در توطئه دربار در نهم اسفند ۳۱ بنظر قتل دکتر مصدق شرکت کرده بود، برای همه علماء، روحانیون و وعاظ سراسر کشور نامه هایی با جوهر قرمز و به امضای حزب توده ایران فرستاده شده بود، با این مضمون که بزودی همه شما را به وسیله عمامه هاتان به تیرهای برق خیابان ها به دار خواهیم آویخت! این جریان را یکی از نویسندگان این نامه ها، که از محرمین منزل آیت الله بوده و با مرحوم طالقانی آشنایی داشته، چند ماه پس از کودتا برای آن مرحوم نقل کرده بود، با قید این جمله که: «آنقدر نامه نوشتیم، که تا مدتی بعد از ۲۸ مرداد انگشتانمان درد می کرد»

نظیر این گونه تبلیغات خاتانه جو مسمومی در جامعه بوجود آمده بود، که گویا اگر کودتا نشده بود و شاه برنگشته بود، کشور کمونیستی شده، مساجد تخریب و اماکن زیارتی منهدم و قرآن ها پاره پاره می شد. تحت تأثیر چنین جوی امر بر مرجع تقلیه زمان (آیت الله بروجردی) مشتبه شد و پیام های مبنی بر حمایت شاه از جانب ایشان صادر شد. روز ۲۸ مرداد عده ای از هیات های مذهبی به خیابان ها آمدند و سر هیات ها با حال زننده و وضع شرم آوری درحالی که قمه در دست داشتند، علیه دکتر مصدق و به نفع شاه شعار می دادند و افراد هیات شعار او را تکرار و تأیید می کردند. یک واعظ درباری در مشهد برقرار منبر گفت «من می خواهم قیام ملی ۲۸ مرداد را از جنبه من عنداللهی مورد بحث قرار دهم!» و هنگامی که شاه برای باصطلاح شکرگزاری از پیروزی کودتا، بعنوان زیارت به مشهد آمد، یک آیت الله درباری در حرم مطهر به شاه خیر مقدم گفت و اضافه کرد «اگر اعلیحضرت به کشور برنگشته و اسلام را نجات نمی دادن، حزی ها این حرم مطهر را به مرکز حزب تبدیل کرده بود» بدین گونه بود، که کودتا توجیه مذهبی شد و استبداد خشن و سرکوبگر داخلی و استعمار خارجی با نام اسلام و استفاده از احساسات مذهبی توده مردم، بر کشور مسلط شد.

راه توده: همان روحانیت مرتجع که فرش زیر پای کودتاچیان ۲۸ مرداد فرش کرد، انقلاب ایران را نیز به بیراهه نکشاند؟ و بهای شعار دولتی شدن بازرگانی، اجرای طرح واگذاری زمین به کشاورزان، کوتاه کردن دست غارتگران داخلی و خارجی و... شعار مرگ بر توده ای و فدائی، مرگ بر بی حجاب و سرانجام بد حجاب، مرگ بر گرانفروشی را (بجای اصلاحات بنیادین اقتصادی) به توده مردم مذهبی ایران تحمیل نکرد؟ آن ها آدم های ناشناخته ای نیستند. امثال شیخ فلسفی های بودند، که حالا در جمهوری اسلامی رهبری تشکیلات عریض و طویل و مشکوک وعاظ (روضه خوان ها) را برعهده دارند. همان ها در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد انجمن حجیه را پایه گذاری کردند، که حالا نقش قدرت مانیاتی را در جمهوری اسلامی دارد.. همان ها که سروسرشان را با فراماسورنی حفظ کرده اند و هنوز در اندیشه حادثه آفرینی های بزرگ در ایران هستند!

نشریه کیان، که در تهران منتشر می شود، در شماره ۲۵ خرداد (۷۴) نامه ای تاریخی را از آقای طاهر احمدزاده چاپ کرده است. این نامه در توضیح مطالبی نوشته شده، که اخیراً در این نشریه و در ارتباط با یادبود مرحوم مهندس مهدی بازرگان انتشار یافته است. طاهر احمدزاده، برخی اشارات مطالب مربوط به این یادنامه را، که به خاطرات و شهادت های وی مربوط بوده، تدقیق کرده و در ادامه این تدقیق، به خاطراتی اشاره کرده است، که به تلاش روحانیت درباری، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد و در کمک به عوامل کودتا مربوط است.

طاهر احمدزاده، از مبارزان شناخته شده مذهبی و از چهره های ملی و میهن دوست ایرانی است، که خود در جمهوری اسلامی متحمل

بقیه مصاحبه مدیر مسئول روزنامه "رسالت"

مرتضی نبوی، که به سخنگویی از جانب رسالت در حکومت اختلافی کنونی، با نفی قانون اساسی و آرمان های اولیه انقلاب، که امثال وی توانستند بناحق روی موج آن سوار شده و یک انقلاب عظیم را به گمراهی بکشند، برای سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه کشور تعیین تکلیف کرده و دلائل خود را برای سرکوب احزاب سابقه دار ایران و جلوگیری از هر نوع شکل سیاسی در ایران، اینگونه بیان می کند:

«...حضرت امام هم (که حالا نه او و نه فرزندش احمد) نیستند تا این ادعاها را تأیید و یا تکذیب کنند) معتقد به شکل بودند، منتها نه بصورت شکل های سیاسی. دیدید که با حزب جمهوری اسلامی هم برخورد مثبتی نداشتند.» (نبوی از نقش خود و همفکرانش با این اندیشه های فاشیستی در بیت آیت الله خمینی از بنو تاسیس جمهوری اسلامی یاد نمی کند! همانگونه که در بخاطر آوردن گفته های آیت الله خمینی، تا پیش از تشکیل جمهوری اسلامی در تأیید فعالیت آزاد احزاب دچار فراموشی می شود. البته او گویا از سابقه فعالیت احزاب سیاسی در ایران و حتی احزاب سیاسی-مذهبی در تاریخ معاصر ایران نیز چیزی بخاطر ندارد!) نبوی ادامه می دهد: «...ایشان (آیت الله خمینی) آنطور که من فهمیدم، بشدت طرفدار شکل روحانیت بودند. یعنی می خواستند روحانیت متشکل باشد و آنها باشند که مردم را متشکل و هدایت کنند. مقام معظم رهبری هم بشدت طرفدار شکل هستند. ایشان از بنیانگذاران حزب (جمهوری اسلامی) بودند. منتها باز در ایجاد احزاب مثل آن چیزی که درغرب مطرح است، تردید دارند» (رسالت در اینجا نیز با آنکه چاره ای جز اعتراف به نقش رهبر کنونی در تاسیس حزب سیاسی جمهوری اسلامی ندارد، و ظاهراً با وی در پشت صحنه برسر آزادی احزاب گرفتار بحث و جدل است، مخالفت خود را با طرح "تردید" مطرح می کند، تا جا برای مانورهای آینده در مخالفت باقی بماند. آن جریانی که امروز از قول آیت الله خمینی می تواند هر چه را به صلاح خود می داند بر زبان براند، تفنگ را می تواند برای فردا باروت گذاری کند!)

نیازی به هیچ نوع تأکیدی براین واقعیت نیست، که آزادی احزاب، در کنار دیگر آزادی های اجتماعی، نه "دادنی"، بلکه "گرفتنی" است. شاه و گردانندگان و خط دهندگان حزب رستاخیز نیز افکار و خام خیالی هایی از همین نوع درس داشتند. همان خام خیالی هایی، که هنوز از قلم امثال "شجاع الدین شفا"، کاشف لقب آریامهر"، بجای "ضل الله"، هنوز در سر دارند و در مطبوعات مهاجرت، درباره ضرورت پایبندی به آن قلم می زنند! از جمله خصلت های ارتجاع - با هر اندیشه و در هر لباس - همانا اسارت در گذشته ها و عدم توان دیدن آینده است.

فلسطین و استراتژی نوین اسرائیل

نوشته "پل سیندیک" * (دفا تر مارکسیستی حزب کمونیست فرانسه)
ترجمه: ن. کیانی

امریکا تصمیم دارد، در خاورمیانه با ورق "اصولگرایی اسلامی" بازی کند. اصولگرایی از یکسو آنگاه که در قدرت است، هر نوع اعتراض اجتماعی را سرکوب می کند و از سوی دیگر تمام خواست های کنونی سرمایه داری را می پذیرد! دولت های اصولگرا در عین حال با ماجراجوئی بر بی ثبات شدن حکومت هایی که از اجرای نیت سرمایه داری سر باز می زنند، کمک می کنند. این سیاستی است، که در پاکستان، افغانستان، الجزایر و ... اکنون دنبال می شود.

با گذشت ۱۸ ماه از امضای قرارداد صلح اسرائیل-فلسطین، سرنوشت این قرارداد بر اثر تخلفات مکرر اسرائیل در ابهام فرو رفته است. کشورهای غربی از رعایت متعهدات مالی نسبت به فلسطین سرباز می زنند و استراتژی آمریکا در خاورمیانه بیش از پیش برهمگان آشکار می شود. اکنون همانا امکان ایجاد یک دولت مستقل و دموکراتیک فلسطینی است، که به مسئله تعیین کننده تبدیل شده است.

قرارداد میان اسرائیل و فلسطین، که مذاکرات آن در اسلو، پایتخت نروژ، پایان یافت و ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ در واشنگتن به امضاء رسید، پس از گذشت ۱۸ ماه ثمرات و دستاوردهایی بسیار ناچیز برای فلسطینی ها داشته است. در نوار غزه، که ارتش اسرائیل آنجا را تخلیه نموده است، یک حکومت خودمختار با صلاحیت های بسیار محدود کار خود را آغاز کرده است. اما در برابر این مقدار، فهرست موارد نقض قرارداد از سوی اسرائیل بسیار طولانی است.

۶۰۰۰ فلسطینی همچنان در زندان به سر می برند، زمان برگزاری انتخابات دموکراتیک در مجموعه سرزمین های اشغالی، که برای اول ژوئیه ۱۹۹۴ پیش بینی شده بود، به تعویق افتاده است، چرا که برگزاری آزادانه این انتخابات مستلزم آن بود، که ارتش اسرائیل از "مناطق پر جمعیت" در سرزمین های اشغالی عقب نشینی کند، که تا به امروز از انجام آن خودداری شده است.

دولت اسرائیل به سیاست توسعه کلنی های اسرائیلی نشین سابق ادامه می دهد و تنها تخصیص اعتبارات عمومی برای ایجاد کلنی های جدید خارج از منطقه اورشلیم شرقی متوقف شده است. مصادره زمین های فلسطینی بی وقته ادامه دارد و هدف از آن رسماً ایجاد محورهای ارتباطی جدید است، که بتواند دسترسی مستقیم به کلنی های اسرائیلی نشین را بدون عبور از شهرهای فلسطینی ممکن گرداند. به همه اینها می توان تصرف زمین های منطقه اورشلیم شرقی به منظور تأسیس شهرک های جدید برای اسرائیلی ها را نیز اضافه کرد. همزمان با آن ساکنان فلسطینی اورشلیم شرقی در نوعی محاصره دائم قرار گرفته اند، که هدف از آن سلب امکان ادامه زندگی و وادار ساختن فلسطینی ها به عزیمت از این منطقه است.

بدین ترتیب دولت اسرائیل با اقدامات تماماً نامشروع خود تلاش می کند عملاً شرایطی را بوجود آورد، که بتواند حاکمیت مطلق بر منطقه اورشلیم شرقی را بعدها کاملاً برای خود حفظ نماید. در حالیکه براساس قرارداد اسلو، طرفین مکلفند از دست زدن به هر اقدامی در محدوده اورشلیم شرقی خودداری کنند و سرنوشت این منطقه باید در دوران انتقالی حل و فصل گردد.

علل سیاست کنونی اسرائیل و غرب چیست؟

به موازات همه اینها کشورهای غربی تعهدات مالی، که برای یاری و کمک به استقرار اولیه دولت آتی فلسطینی برعهده گرفته اند را رعایت

نمی کنند (۱). بدون این کمک ها، برای دولت فلسطین ارائه خدمات عمومی اولیه، فعالیت های ضروری و لازم در نوار غزه، که امکان سکونت در آن را فراهم آورد، آب آشامیدنی، وجود سطحی از بهداشت، ساختمان مسکن، تأسیس یک بنظر، که پایه حداقل خودمختاری اقتصادی باشد، علیرغم ناچیز و جزئی بودن همه آنها، غیرممکن گردیده است.

بانک جهانی در اجرای تعهدات کشورهای غربی چنان شیوه ای را بکار رفته است، که در نتیجه آنها، عملاً تا به امروز تنها بخش ناچیزی از مبالغ پیش بینی شده، علیرغم فوریت درنگ ناپذیر آنها، آزاد گردیده است. (۲) از کمک کشورهای خلیج فارس نیز بهتر است سخن نگوییم. (۳)

تازه پس از همه اینها، آن بخش از کمک هایی، که به صورت اسباب و آلات و لوازم بوده است، مانند وسائل نقلیه و تجهیزات تحویل شده از سوی این یا آن کشور اروپایی، اسرائیل با طرح بهانه عدم انطباق با قواعد و مقررات اسرائیل، غالباً آنها را ضبط و حتی گاه به فروش رسانیده است. و اتحادیه اروپا در برابر همه اینها هیچ اعتراض جدی نکرده است.

روشن است، که اقدامات دولت اسرائیل به کلی با روح و نص قرارداد اسلو یعنی "صلح در برابر زمین" مغایر است و اگر اوضاع به همین شکل ادامه یابد، این قرارداد را به کاغذ پاره ای تبدیل خواهد شد. پرسش در اینجا است، که دلایل اصلی این نحوه عمل اسرائیل در کجا قرار دارد؟ دولت اسرائیل در این اواخر امتناع خود از اجرای قرارداد اسلو را به عملیات مسلحانه جنبش های انتگرست (اصولگرا) "حماس" و "جهاد اسلامی" نسبت داد، عملیاتی، که در واقع نیز بر روی افکار عمومی اسرائیل تأثیر منفی گذاشته است و آنها را هر روز بیش از پیش نسبت به عاقبت روند صلح در بیم فرو می برد.

اما اگر سیر زمانی حوادث را دنبال کنیم، نادرستی ادعای اسرائیل به ثبوت می رسد. در اصل، امضاء قرارداد اسرائیل-فلسطین یک فرصت و امکان تاریخی و محدود را بوجود آورد، که بهره گیری از آن و پیشروی به سوی صلح تنها به شرطی می توانست موفق شود، که نتایج ملموس آن سریعاً آشکار می گردید. این واقعیت در جریان همان ماه های نخست روشن شد، که افراطی های مخالف با روند صلح در هردو سو، بناچار به یک متارکه موقت گردن دادند. اما اسرائیل از همان ابتدا، درست برعکس در سمت نقض قرار داد و زیر پا گذاشتن تعهدات خود گام نهاد.

چه خطراتی روند صلح را تهدید می کند؟

به هر حال نه حکومت اسرائیل، نه ایالات متحده و نه هیچ یک از کشورهای غربی نمی تواند نسبت به آنچه گذشته است و می گذرد خود را به نادانی بزند. بازداشت شدگان فلسطینی همچنان در زندان به سر می برند. سرکوب و خونسری در مناطق اشغالی ادامه دارد و ارتش اسرائیل در برابر ماجراجوئی های مسلحانه افراطیون صهیونیست آشکارا بی تفاوتی پیشه کرده است. وضع زندگی مردم، در سرزمین هایی که اسرائیل تخلیه کرده است، نه تنها هیچ بهبودی را نشان نمی دهد، که بر عکس هر روز بدتر می شود. علاوه بر آن بر اثر محاصره متناوب اسرائیل در این مناطق، ۶۰۰۰۰ کارگر دیگر فلسطینی بیکار شده اند و جای آنها را برای همیشه سایر کارگران مهاجر اشغال کرده اند. پر واضح است، که همه اینها به افراطیون نیرو می رساند و به اعتبار یاسر عرفات و "ساف" لطمه می زند. و این در حالی است، که کم نبودند ناظران خارجی، که از همان ابتدا نسبت به خطرات این سیاست بر روند صلح هشدار می دادند.

این روش برخورد اسرائیل را با معاهده صلح اسلو چگونه می توان تفسیر کرد؟ برخی عقیده دارند، که اسحاق رابین و شیمون پرز در کشور خود از پشتوانه سیاسی لازم جهت اجرای قرارداد صلح برخوردار نیستند. این عقیده ای است، که می توان درباره آن اندیشید. دولت وابسته به حزب کارگر به واقع نیز بطور بالقوه در اقلیت قرار دارد. ارتش از تخلیه سرزمین های اشغالی بی پرده سرباز می زند و افراطی های یهودی مدام بر افکار عمومی مردم اسرائیل فشار می آورند.

اما هیچکدام این، از نظر ما، اساس مسئله را روشن نمی کند. قبل از هر چیز شیوه عمل ایالات متحده آمریکا روشنگر بسیاری از مسائل است. این آمریکا بود، که مدام برای امضای قرارداد صلح فشار می آورد. در پشت صحنه، بی وقته نقش واسطه و میانجی را بازی می کرد. خود با امضای قرارداد در واشنگتن، ضمانت رسمی آن را برعهده گرفت و (به همراه روسیه) بعنوان "پدرخوانده مشترک" علی الاصول ضامن اجرای آن بود.

بنابراین اگر دلایل عاطل ماندن قرارداد صلح، تنها به مسائل سیاسی داخلی اسرائیل مربوط باشد، ایالات متحده چنانکه همه می دانند، از وسائل بسیار کار آمد (عمدتاً مالی) برخوردار است، که می تواند تل آویو را به

متحد است، ظرفیتی است، که مردم عراق برای تسلط بر سرزمین خود بر دست آورده اند. یعنی بهره برداری ملی از ذخایر نفت، نظارت ملی به صنایع کشور و غیره. چه "جنگ خلیج" و چه تحریم غیرانسانی کنونی (برای مردم عراق و نه برای صدام حسین) دقیقاً نابودی همین ظرفیت را هدف قرار داده است.

در مورد مردم فلسطین و "ساف" برنامه "پاکسازی" عبارتست از آنکه ظرفیت مقاومت مردم فلسطین را نابود کند و توان سازمان جمعی آنها را در هم شکند. فراموش نکنیم، که همین ظرفیت و توان بود، که توانست از طریق "انتفاضه" طبقه حاکم اسرائیل و متحدین آمریکایی آنها را به یک شکست بزرگ سیاسی-نظامی دچار سازد. هدف استراتژی "پاکسازی" آمریکا همچنین آن است، که برنامه ایجاد یک دولت دموکراتیک فلسطینی، براساس پلورالیسم سیاسی و با حضور سازمان های مترقی را برهم زند و اراده ای، که تا حدودی در ساف برای حل نیازهای جمعی مردم فلسطین به چشم می خورد را، مختل سازد. خلاصه آنکه در منطقه خاورمیانه، که حتی یک رژیم واقعاً دموکراتیک در آن وجود ندارد، ایالات متحده بنا به دلایلی که قبلاً گفته شد، تحت هیچ شرایط مایل نیست، پذیرای خطری باشد، که از سرایت یک الگوی حکومت دموکراتیک فلسطینی ممکن است بوجود آید.

نقش جدیدی، که به اسرائیل واگذار شده است!

جزء دیگر استراتژی آمریکا در منطقه، نقش تازه ای است که اسرائیل باید برعهده گیرد. در منطقه "پاکسازی شده" دیگر نیازی نخواهد بود، که اسرائیل به نقش بازوی مسلح، پایگاه نظامی و پیشقراول، که بتواند رژیم های مخالف غرب را سرکوب کند، ادامه دهد. این سمت و جهت استراتژیک جدید به هنگام "جنگ خلیج" نیز آشکار گردید و اسرائیل به قصد آنکه در عادی کردن بعدی مناسبات منطقه ای خود خللی بوجود نیاید، به پشت صحنه عقب نشست و ماسک قربانی مظلوم موشک های عراقی را بر چهره زد.

نقش جدید اسرائیل از این پس بیشتر تبدیل شدن به یک قطب اقتصادی، فنی و مالی مسلط بر پایگاه منطقه ای امپریالیسم آمریکا است، که وظیفه آن ساختاری کردن مجموعه اقتصاد خاورمیانه و نظارت بررفت و آمد سرمایه ها به شیوه ای است، که به نفع ایالات متحده باشد. برای پیشبرد این استراتژی لازم بود در نخستین گام حالت مخاصه میان اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه برطرف گردیده و مناسبات عادی بین آنها برقرار شود. در واقع از نظر ایالات متحده، هدف عمده امضاء قرارداد اسلو، همانا خروج اسرائیل از این بن بست و محاصره سیاسی در سطح منطقه بود.

بدیهی است، که استراتژی جدید آمریکا با تفاهم کامل اسرائیل روبرو است، چرا که نقش درجه اول در آینده خاورمیانه را به این کشور واگذار می کنند و به آن اجازه می دهد، که از بن بست ناشی از جنگ با مردم فلسطین خارج شود.

شیمون پرز، وزیر خارجه اسرائیل در کتاب خود بنام "زمان صلح"، اهداف استراتژیک اسرائیل را روشن تر از هر کس دیگر بیان کرده است. وی دولتمردی دقیق و واقعگراست و پاره ای از اظهارات وی مبین این امر است. پرز قبل از هر چیز یادآوری می کند، که پیروزی های نظامی، که اسرائیل تاکنون بدست آورده است، هیچ مسئله سیاسی را حل نکرده است و تمام استراتژی نظامی اشغال اردن غربی، که قرار بود به اسرائیل یک "عمق استراتژیک" به هنگام درگیری با همسایگان خود اعطا کند، در عصر موشکی، مفهوم خود را عمده از دست داده است.

وی به درستی از نظر نظامی نتیجه می گیرد، که دفاع ضد موشکی نیز کارایی نخواهد داشت و با تجارت اسلحه، سرانجام یک روز موشک های پیشرفته تری به منطقه وارد می شود. منطقه ای، که کوچکی آن دفاع اسرائیل در مقابل اینگونه سلاح ها را غیرممکن می سازد و یا هزینه بسیار گزافی را به آن تحمیل خواهد کرد. و تازه این به شرطی است، که احتمال گسترش سلاح هسته ای در منطقه را به حساب نیاوریم.

نکته واقعگرایانه دیگر در کتاب "پرز" اذعان وی به مشروعیت آگاهی ملی خلق فلسطین است، که در جریان مبارزه بر علیه ستم اسرائیل شکل گرفته و اقرار به شکست سیاسی-نظامی اسرائیل در برابر "انتفاضه" می باشد. (وضع تحمل ناپذیر برای ارتش، جهت گیری افکار عمومی بین المللی بر علیه اسرائیل)

مخالفت آمریکا و اسرائیل با فلسطین دموکراتیک

اما پرز در کتاب خود بنی پرده با تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی خصومت و دشمنی نشان می دهد. هدف وی تأسیس یک کنفدراسیون

رعایت تعهدات خود وادار کند. با اینحال آمریکا نه تنها کمترین تکانی در این جهت به خود نداد، که برعکس صاف و ساده نشان داد، که نفع خود را در آن می داند، که تعهدات مالی کشورهای غرب در قبال مردم فلسطین هم اجرا نگردد.

همه شواهد مالی حاکی است، که دولت های آمریکا و اسرائیل، که تا آن اندازه خود را شیفته امضای قرارداد صلح نشان می دادند، اکنون به اجرای مفاد آن علاقه ای ندارند و حتی مخالف آن هستند. برای درک این وضعیت متناقض، به نظر می رسد، که لازم باشد، استراتژی جدید آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه را با دقت بیشتری دنبال کنیم. عامل بنیادین و عنصر تعیین کننده استراتژی جدید عبارتست از "جنگ خلیج فارس" و در پی آن تناسب نوین نیروها در منطقه. تسلط مطلق ایالات متحده، پایان نفوذ اتحاد شوروی، که چراغ سبز گورباچف برای خرد کردن مسلحانه عراق نهاد آن بود، و بالاخره بازیابی و تغییر استراتژی نظامی اسرائیل.

استراتژی آمریکا در خاورمیانه

ما در اینجا از بررسی سستگیری های استراتژیک ایالات متحده، که به "جنگ خلیج" منتهی گردید، صرف نظر می کنیم. (تنگ کردن حلقه کنترل دراز مدت بر منطقه ای که دو سوم ذخایر نفت جهان با هزینه استخراج ناچیز در آن قرار دارد و نیز برقراری نظارت برآمد و رفت سرمایه های حاصل شده از این استخراج)

به هر تقدیر در این جنگ اهداف استراتژیک آمریکا وسیعاً تأمین گردید. در هم شکستن عراق با نیروی نظامی به آن چنان نمایشی از قدرت تبدیل گردید، که کشورهای، که از قبل و یا در طول جنگ می خواستند ظاهری از استقلال را نشان دهند، در موضع خود فوراً تجدید نظر کردند. پادشاهی اردن به خط ایستاد. با پایان استقلال یمن جنوبی، یمن نیز به همان جهت کشیده شد. سوریه که در طول جنگ سیاست اتحاد با غرب را برگزیده بود، به همین روند ادامه داد.

پس از آن بود، که آمریکا استراتژی "پاکسازی" منطقه را در مقابل خود قرار داد. این استراتژی بر دو محور اساسی مبتنی است:

در وهله اول، هدف از استراتژی جدید، مساعدت به استقرار رژیم هایی است، که تسلط آمریکا را بپذیرند (آشکار بودن با نبودن آن چندان اهمیت ندارد) و به دگم ها و جزئیات رایج در مورد مبادله آزاد، خصوصی سازی، اقتصاد بازار و غیره گردن نهند و بتوانند در دراز مدت، هر گونه تغییرات در سمت گزینش یک نظام مترقی یا حتی فقط صرفاً حفظ استقلال ملی را با قدرت مانع شوند. نظامی، که احتمال سرایت نمونه آن در سطح منطقه برای منافع آمریکا فاجعه بار خواهد بود.

استراتژی "پاکسازی" و بازی با ورق انتگریم

برای دستیابی به هدف فوق، ایالات متحده به یک گزینش استراتژیک دست زده است و آن بازی با ورق انتگریم (اصول گرانی) است. آمریکا تصمیم گرفته است، که در خاورمیانه، چون آسیای جنوبی (پاکستان و افغانستان) و یا مغرب (الجزایر) با این ورق بازی کند. منافع این گزینش برای آنها بسیار است. اصولگرایی، آنگاه که در قدرت است، با استفاده از روش های خشن و استبدادی، هر نوع اعتراض اجتماعی را سرکوب می کند. در حالیکه هر شکل بحث و گفتگوی دموکراتیک می تواند جامعه را به گزینش راه حل های دیگری به جز اقتصاد بازار و سرمایه داری سوق دهد و نظام هائی از نظر ساختاری شکننده در خلیج فارس را ثبات بخشد. مزد بگیران نیز از همه وسایل جمعی دفاع از خود محروم می شوند و وحشیانه استثمار می گردند. (مانند عربستان سعودی)

از سوی دیگر انتگریم تمام خواست های کنونی سرمایه داری را بدون مکث می پذیرد. حتی انتگریم ایران نیز علیرغم ظاهر رادیکال خود، اوامر غرب درباره خصوصی سازی را اجرا می کند. اما انتگریم آنگاه، که در قدرت قرار ندارد، با حادثه آفرینی های خود، به بسی ثبات کردن حکومت هایی که از اجرای دگم ها و اجرای نیات سرمایه داری غربی خودداری می کنند، بسیار کمک نموده و آنها را ناچار می کند، که قیمومت صنایع بین المللی پول را بپذیرند.

سیاست "پاکسازی" و گزینش انتگریم را می توان در نحوه برخورد آمریکا با مردم عراق و فلسطین به روشنی دید. در عراق نه دیکتاتوری صدام حسین ایالات متحده را ناراحت می کند، و نه نقض حقوق بشر. ضمن آنکه عراق در این اواخر به سوی اصولگرایی نزدیک شده است و قوانین شریعت و قصاص را اجرا می کند. آنچه که موجب ناراحتی ایالات

نتیجه آنکه گفتگو و تبادل نظر سیاسی عادی برای چگونگی به قدرت رسیدن یک جبهه سیاسی مانند ساف، که از نمایندگان طبقات مختلف تشکیل شده است، به کناری رفته و بحث پیرامون گزینش میان یک انتخاب مترقی، که الویت آن رفع نیازهای مردم فلسطین باشد و یا انتخاب محافظه کارانه براساس سرمایه داری مبادله آزاد، در جریان نخستین انتخابات آزاد، بطور کلی به انحراف کشیده شده است.

* پل سندیگ همکار بخش سیاسی بین المللی کمیته ملی حزب کمونیست فرانسه است. (۱) مجموعه تعهدات مالی کشورهای اروپایی کمتر از ۱۲۰ میلیون دلار در سال است، که تعهد فرانسه از آن ۴۰ میلیارد دلار و حتی کمتر از ترکیه است. تعهد ایالات متحده ۱۰۰ میلیون و ژاپن ۴۰ میلیون دلار است. (۲) کالی است سرعت عمل را که کشورهای گروه ۷ و نهادهای مالی بین المللی در این اواخر از خود نشان داده و سرپا ده ها میلیارد دلار اعتبار در اختیار دولت متزکز قرار دارند را با کندی و بهانه جویی های بی اساس آنها (مشکلات اداری) که در توجیه رعایت نکردن تعهدات مالی نسبت به خلق فلسطین ارائه می شود، با یکدیگر مقایسه کنیم، تا دریابیم، که مشکل جز فشار سیاسی کشورهای غربی چیز دیگری نیست. (۳) مثلا تعهدات عربستان سعودی از ۲۰ میلیون دلار در سال تجاوز نمی کند.

نامه سرکشاده به رئیس جمهور

جمعی از شخصیت های سیاسی ایران، که چهره هائی شناخته شده از رهبران و اعضای نهضت آزادی ایران در میان آنها وجود دارند، طی نامه ای خطاب به هاشمی رفسنجانی، بعنوان رئیس قوه اجرائیه در جمهوری اسلامی، نسبت به حمله اویش و گروه های فشار به شخصیت ها و گردهمائی جمعیت های سیاسی ایران اعتراض کردند. در این نامه آمده است:

«... اینک مدت هاست که مشاهده می شود در کنار سایر اقداماتی، که تحت عناوین قانونی جهت تضییع حقوق اساسی مصرحه در قانون اساسی اعمال می شود، کسانی هم عملا و خارج از حدود قانونی می کوشند فضای فکری جامعه را به خشونت بیالایند و جسارت ابراز نظر را از اهل آن بستانند. اینان برای تحقق مقصود خود از انجام هیچ امر خلاف انسانیت و مفایر قانون فروگذار نمی کنند و در نهایت بی پروایی از تمام شیوه های ضد انسانی بهره می جویند. نمونه آشکار این قانون شکنی ها، واقعه ایست که چندی پیش برای اندیشمند مسلمان آقای دکتر عبدالکریم سروش در اصفهان رخ داد، واقعه ای که از حد اغتشاش و حرمت شکنی درگشت و به حد تعرض جانی انجامید.

جامعه فرهنگی ایران، حتی اگر این قبیل اقدامات خشونت آمیز و فرهنگ ستیزانه را منحصر معلول جهالت گروهی ناآگاه و غیرمسئول بداند، و حتی اگر بپذیرد، که این قبیل حرکات بدون انجام پاره ای هماهنگی ها و بدون اطلاع بعضی مراکز رسمی انجام پذیرفته است، انفعال نیروهای حافظ امنیت و قانون و بالاتر از همه، سکوت سوار برانگیز مسئولان ذیربط کشور و از جمله شخص جناب عالی را در این خصوص باید به چه معنایی حمل کند؟... این نامه را شخصیت های زیر امضاء کرده اند: فاطمه آبدیده - دکتر اسلامی - مجید امین مویید - علیمحمدایزیدی - مهندس ابوالفضل بازرگان - مهندس عبدالعلی بازرگان - دکتر محمد نوید بازرگان - محمد بسته نگار - دکتر محمد حسین بنی اسدی - مهندس محمد توسلی - دکتر نورعلی تابنده - امیرجبارزاده اسفنجانی - جعفری - دکتر محمد مهدی جعفری - مهدی چهل تن - مهندس حسین هریری - عبدالکریم حکیمی - مهندس سیدامیرخرم - محسن خشنودراد - مصیب دوانی - عبدالله رادینا - رضا پور - اصفرضایی - جمال زره ساز - اکبر زمانی - دکتر یداله سبحانی - مهندس میرهاشم سجادی - محسن شهبازی - مهندس هاشم صباغیان - سیداحمد صدراع - سید جواد - مهدی صراف - علی اشرف ضرغامی - فریدون ضرغامی - طاهره طالقانی - مهندس علی اکبر طاهری - مهندس یوسف طاهری - نورالدین طرازمنفرد - جعفر عباس زادگان - محمدعلی قاسمیان - حجت قیاسی - دکتر نظام الدین قهاری - عباس کشتکاران - مهندس محسن محقق - محمدی - مهندس مرحد - مهندس رضا مسموعی - مصطفی مسکین - هرمز میزی - محمد مقدم - محمد ملکی - مهندس ولی اله میرخانی - فخرالسادات نوربخش - نکورو - رسول هاشمی - مهندس سیدعلیرضا هندی - مهندس یکتا - دکتر ابراهیم یزدی.

فلسطینی اردنی است، که در آن فلسطینی ها در عمل تحت قیمومت سلطان اردن قرار گیرند. از الحاق قطعی اورشلیم شرقی و حفظ شهرک های اسرائیلی نشین نیز بر مبنای معتقدات یک صهیونیست پیگیر، با قاطعیت دفاع شده است.

نقش شخصی شیمون پرز در امضای قرارداد اسلو و اتمگرایی او، البته از وی پرندای معصوم پشی سازد و در همدستی مطلق وی با اسحاق رابین و تقسیم وظایف که چند گانگی مذاکرات آن را ناگزیر کرده بود، جای تردید نیست.

اما استراتژی جدید اسرائیل بهتر از هر زمان، هنگامی آشکار می شود، که پرز در مورد آینده خاورمیانه سخن می گوید. وی نخست خطوط توسعه مورد نظر اسرائیل برای مجموعه منطقه را ترسیم می کند. (شبکه های جاده و راه آهن، آبرسانی، کشاورزی، صحرانوردی، توریسم، بنادر و غیره)، که در آنها پاره ای پیشنهادات وجود دارد، که به خودی خود انتقادی بر آنها وارد نیست. اما برعکس تصویر اسرائیل در این توسعه، تصویر کشوری است، که بر تمام منطقه در چارچوبی نواستعماری و مطابق با دگم ها و جزئیات رایج پیرامون مبادله آزاد، اقتصاد بازار و غیره سلطه برقرار می کند.

این سلطه در درجه نخست، سلطه مالی و پولی است، که از طریق ایجاد یک بانک توسعه منطقه ممکن می شود. بانکی تحت نظارت اسرائیل، اما در اتحاد با بورژوازی مصر، فلسطین و اردن، که بتواند دلارهای نفتی و سرمایه های اروپایی و آمریکایی را به منظور تامین هزینه طرح های توسعه منطقه جمع آوری کند.

سپس سلطه اقتصادی براساس تسلط اسرائیل بر تکنولوژی پیشرفته و از طریق ایجاد مناطق آزاد در سرزمین های فلسطینی و اردنی. شیمون پرز اسرائیل را چون یک هنگ کنگ خاورمیانه ای درک می کند، که سرمایه ها را جمع آوری کرده و توزیع می کند. بر بازار وسیع منطقه حاکم است و مناطق ویژه فلسطینی، اردنی و غیره را در اختیار دارد، که از طریق آنجا خواهد توانست در کمال آزادی از کارگران عرب با حداقل دستمزد، به حداکثر بهره کشی نماید. در این مناطق آزاد نوعی نیمه توسعه به نیابت اسرائیل تمرکز خواهد یافت و مابقی سرزمین های فلسطینی مانند اردوگاهی خواهد بود در محاصره اسرائیل و با حاکمیت محدود، که بعنوان ذخیره دامن نیروی کار با دستمزدهای پایین بکار خواهد رفت و اسرائیل از این طریق برگ های برنده بیشتری در اختیار خواهد داشت، که بتواند رقابت محصولات خود را در بازار جهانی بالا برد. آریل شارون، یکی از رهبران جناح راست اسرائیل، زمانی ضریحا خودمختاری فلسطینی ها را به جمع جزایری از اردوگاهی در درون سرزمین های متعلق به اسرائیل تشبیه کرده بود. شیمون پرز تا بدینجا پیش نمی رود، ولی منطق وی، در اساس چندان از مفاهیم شارون دور نیست.

تجزیه و تحلیل استراتژی جدید آمریکا و اسرائیل اجازه می دهد، که اکنون دلایل تناقض پیش گفته را بهتر دریابیم، یعنی تناقض بیان فشار حریصانه برای امضاء توافق نامه اسلو و سپس بی مبالاتی و حتی ممانعت از اجرای آن. آری نه اسرائیل و نه ایالات متحده وجود یک دولت دمکراتیک فلسطینی، که راه توسعه مستقل اقتصادی خود را در خاورمیانه دنبال کند، نمی پذیرند.

واکنش های مردم فلسطین و ساف در این اوضاع و احوال

ناامیدی و تلخ کامی مردم فلسطین، درست به همان اندازه امیدیهایی است، که قرارداد اسلو به همراه آورده بود. اکنون موقعیت یاسرغرات بسیار حساس شده است. ساف ظاهرا هم چنان از اعتماد اکثریت فلسطینی ها بهره مند است. اما با وخامت مدام اوضاع، راه دسترسی جنبش های اصولگرا به حکومت هموار خواهد شد. حتی هم اکنون نیز بخش قابل توجهی از فلسطینی ها، اقدامات تروریستی را چون نوعی قهرمانی و مقاومت در برابر اشغالگران تلقی می کنند، بدون آنکه درک کنند، که این نوع اقدامات نسبت به انقضای یک عقب نشینی سیاسی است و در اصل به نفع استراتژی اسرائیل تمام می شود.

پایان دادن به انقضای قرارداد اسلو، عملا ساف را از هرگونه سلاح کارا در برابر نقض قرارداد از سوی اسرائیل و بویژه ادامه اشغال نظامی سرزمین ها، محروم کرد. بدین طریق عمده ترین سازمان فلسطینی خود را در یک دام سیاسی خطرناک محبوس می بیند و بیم آن می رود، که با ناتوانی در بهبود سرنوشت مردم فلسطین، اعتبار خود را از دست بدهد. ضمن آنکه عمده ترین فشار اسرائیل ناچار است، که جنبش های انتگریت را سرکوب کند، آن هم در زمانی که این جنبش ها خود را بیشتر از هر زمان بعنوان نیرویی مغرifi می کنند، که پرچم مقاومت را در برابر اشغالگران به اهتزاز درآورده اند.

سر زبانهاست. هم او که فرماندهی عملیات یورش به حزب توده ایران و دستگیری نظامیان هوادار حزب ما را در سال ۶۲-۶۱، در ستاد مرکزی کمیته ها واقع در پشت ساختمان مجلس شورای ملی، بعهده داشت!

یک حقیقت تاریخی

نگارش تاریخ هر مرز و بوم، گذشته از بیان سیر رویدادها و فراز و نشیب ها می تواند و باید بیانگر حقایق گذشته باشد. می توان با این کلام نغز شکسپیر موافق بود: «اگر گفتار تو با کردار همخوانی بود، مسلما از آن حاصلی نیکو برمی خاست». اگر هدف از تمام تحلیل ها و نوشتن رویدادها کمک و خدمتی به رشد آگاهی مردم و درس گیری از اشتباهات گذشته باشد، می بایستی این امر قبل از مردم، بین خود نیروهای چپ نخستین جوانه های اشتراک نظر و عمل را بوجود می آورد. راه دوری نمی رویم، هنوز تعداد کسانی که از نقش نیروهای چپ در دفاع از سرزمین خود در جنگ، آگاهی دارند، بسیار کم است و متأسفانه تعداد سازمان های چپ، که به بیان این حقایق پردازند، از آن کمتر!

از جمله افرادی که همراه با دیگر مردم با شروع جنگ به دفاع از سرزمین خود و برای حفظ موجودیت ارضی کشور بپا خاستند، توده ای ها بودند. شاید خیلی ها اطلاع نداشته باشند، که مدت های طولانی قبل از حمله عراق به ایران، حزب توده ایران از این خطر به کرات نام برد. این مسئله که اعضای سازمان حزب در خوزستان، با به خطر انداختن جان خود، موفق شدند از آرایش قوای نظامی عراق در نزدیکی خرمشهر (منطقه شلمچه) با دوربین های تله دار عکس هایی را بگیرند، که نشان دهنده واقعی بودن خطر در چند روز قبل از حمله به خرمشهر بود، را نیز خیلی ها نمی دانند. سردمداران رژیم اینها را هم ندیدند! جنگ شروع شد، مردم هراسان خرمشهر و آبادان را ترک کردند و آنان که باقی بودند، توده ای ها را در میان خود یافتند.

اینکه مسجد بزرگ خرمشهر به اسلحه خانه افراد و نیروهای باقی مانده در خرمشهر تبدیل شده بود و این موضوع، که فرمانده سپاه خرمشهر (که به فاصله کمی کشته شد) به تمامی کسانی که مانند بودند اسلحه داد را نیز شاهدان مطلب حتما بیاد دارند. شاید این طلب، که کلید اسلحه خانه را به یک توده ای داده بودند، که ارمی بود، برای خیلی ها تعجب برانگیز باشد. ولی دوران جنگ بود و روابط بر اساس معیارهای دیگر استوار می شد. خرمشهر یک سنگر واقعی مبارزه بود، افراد زیادی در شهر باقی نماندند. کسانی که ماندند، نمی خواستند شهر و دیار خود را به دشمن واگذارند. آن فردی که می گفت من کیوتراهم آسمان دیگری را غیر از خرمشهر نمی شناسد و یا آن پیر مردسبزی فروش نیز از این جمله بودند. در همین شهر بود، که عسکر دانش شریعت پناهی، مسئول سازمان ایالتی حزب در نبرد جاده اهواز-خرمشهر در نزدیکی پاسگاه پلیس راه کشته شد.

خرمشهر به تسخیر عراقی ها درآمد، هیچ گاه هم سران رژیم نگفتند، که چرا هزاران دستگاه سواری را در گمرک به حال خود رها کردند و هزاران تن گوشت یخزده را از گمرک خارج نکردند و ... آنها به این چراها جواب نگفتند، که چه شد تکاوران نیروی دریایی قتل عام شدند؟ هیچگاه هم کسی نفهمید، که چند جوان توده ای آخرین نفراتی بودند، که از روی پل خرمشهر عبور کردند و شهر بدست عراقی ها افتاد.

اینها را کسی ندانست، اما اینکه فرماندهان نیروی زمینی را در جنوب و غرب افسران توده ای بودند را هم لااقل بعد از محاکمه این افسران فهمیدند. سربازان و درجه دارانی که سرهنگ کبیری (طراح فتح خرمشهر) فرمانده شان بود، بعد از اعدام وی در سنگرها گریستند.

سیاست حزب توده ایران در تمام دوران جنگ دفاع از کشور و حفظ سرزمین آب و اجدادی مان بود، ولی بعد از فتح خرمشهر، هنگامی که جنگ خصلت میهنی خود را از دست داد، با شروع عملیات جنگی برای فتح بصره در تابستان ۶۱ حزب توده ایران مخالفت خود را اعلام داشت.

حالا ۷ سال از پایان جنگ می گذرد، اما سیاست میهن پرستانه و اصولی حزب فراموش ناشدنی است، مسئله ای که قطعا در تاریخ معاصر ایران جای خود را باز خواهد یافت.

به مناسبت سالگرد جنگ ایران و عراق

توده ای ها

در جبهه جنگ میهنی!

روز ۳۱ شهریور ۵۹، بدنبال مدت ها درگیری های نظامی پراکنده ای که در غرب کشور بین قوای مسلح ایران و ارتش عراق جریان داشت، هواپیماهای عراق به تهران، تبریز، همدان، بوشهر، کرمانشاه و ... حمله کردند و بدنبال آن ارتش عراق وارد خوزستان ایران شد. این سرآغاز جنگ ۹ ساله خانمانسوزی شد، که به گفته هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی، یک هزار میلیارد دلار خسارت برای ایران به همراه آورد، که ویرانی ۵ شهر ایران بخشی از آن است!

این جنگ، که پس از شکست و عقب نشینی ارتش عراق از خوزستان و خارج شدن خرمشهر از اشغال ارتش عراق باید خاتمه می یافت و حزب توده ایران، این سیاست را درست ترین سیاست برای جمهوری اسلامی تشخیص داده و اعلام کرده بود، همچنان به اصرار جمهوری اسلامی و با هدف صدور انقلاب اسلامی به عراق ادامه یافت.

جنگ با عراق، یک میلیون کشته و مفقودالاندر، صدها هزار آواره جنگی و ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار معلول و مجروح جنگی برای ایران بدنبال آورد، که نه تنها امروز، بلکه تا آینده ای دور عوارض آن گریبانگیر ایران و ایرانی خواهد بود.

بازار، تجار، روحانیت ارتجاعی و طرفدار سرمایه داری (که کمونیست ستیزی و چپ ستیزی مشخصه آن است) در طول این سال ها قدرت اقتصادی-سیاسی کشور را بدست گرفتند و توانستند انقلاب را به بیراهه بکشانند.

آنها به بهانه جنگ به آزادی ها یورش آوردند. هزاران کادر انقلابی مذهبیون بدین ترتیب در جبهه های جنگ کشته شدند و هزاران کادر انقلابی سازمان های چپ به زندان کشید و سپس قتل عام شدند. بدین ترتیب راه برای ارجاع جهت قبضه قدرت باز شد.

در آغاز جنگ، بورژوا در جنوب کشور، اعضای حزب توده ایران با احساسات عمیق میهن دوستانه به دفاع از میهن خویش برخاستند. تعدادی از بهترین فرزندان حزب ما، در دفاع از خرمشهر به خاک و خون کشیده شدند، که «عسکر شریعت دانش»، مسئول ایالتی حزب ما در خوزستان نمونه برجسته آنست.

افسران، درجه داران، توده ای های عضو واحدهای مقاومت و سربازان توده ای حتی برای لحظه ای در دفاع از میهن درنگ نکردند.

در همان هفته هائی، که برخی ژنرال های شاه در بغداد و در اتاق جنگ صدام حسین، او را در حمله به ایران هدایت می کردند (مراجعه کنید به مقاله مهندس عزت الله شهابی از رهبران نهضت آزادی ایران در مجله ایران فردا که در «راه توده» شماره ۲۴ چاپ شده است) افسران و درجه داران علاقمند به حزب توده ایران و آرمان های میهن دوستانه آن، در جبهه های جنگ و در دفاع از میهن خود حمله آفریدند.

همان ژنرال ها و خط دهندگان سیاسی آنها، هنوز با بی شرمی از توده ای های باصطلاح بی وطن می نویسند و خود را ناسیونالیست و ایرانی ذو آتش معرفی می کنند!

حکومت خائن به انقلاب، پس از یورش به حزب توده ایران، همین افسران میهن دوست را به محاکمه کشید و به حکم حجت الاسلام ری شهری و کارگردانی «لاجرودی»، رئیس وقت زندان اوین، بسیاری از آنها را اعدام کرد! ناخدا افطولی (نیروی دریائی)، سرهنگ کبیری (نیروی زمینی)، سرهنگ آذرفر (نیروی هوائی) سنبلی فراموش نشدنی این جنایت ضد انقلابی اند!

این میهن دوستان اعدام شدند، حزب توده ایران به بند کشیده شد، مذهبیون آرمان گرا به عقب رانده شدند و ... تا میدان برای امثال محسن رفیق دوست ها، (فرمانده سابق کمیته ها و سپاه پاسداران) باز شود. همان، که حالا شرکتش در سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات در تمام ایران بر

۸۴٫۷٪ درآمد جهان بین ۲۰٪ از صاحبان ثروت جهان تقسیم می شود و ۲۰٪ محرومان جهان فقط از ۱٪ درآمد جهان بهره مند می شوند!

۲۷٫۷۲٪ درآمد ملی فرانسه به ده درصد جامعه تعلق دارد!

۸۵۰٫۰۰۰ جوان فرانسوی زیر ۲۵ سال بیکارند، ۳۸۰٫۰۰۰ جوان فرانسوی در سایه کمک های دولتی زندگی می کنند و ۳۸۰٫۰۰۰ جوان فرانسوی از راه کار موقت امرار معاش می کنند!

نابرابری اجتماعی و فقر حاکم، می توانست به بسیج نیروهای وسیع اجتماعی بیانجامد، اما علیرغم گردش برق آسای اطلاعات، کندی شکل گیری آگاهی عمومی از ریشه های بحران اجتماعی شگفت انگیزه است!

"لیبرالیسم اقتصادی"، یا دیکتاتوری بازار

نوشته: کلوژولین

لوموند دیپلماتیک ژوئن ۱۹۹۵

ترجمه: م. پاوری

در کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا، معتبرترین نشریات، در انتقاد از نابرابری های رو به تشدید اجتماعی زبان گشوده اند. این نشریات بهم زده از عوارض اجتناب ناپذیر رابطه سود و سرمایه، حقایق را افشاء می کنند، که در حقیقت برای نخستین بار در چنین سطحی منتشر می شود.

در میان این کشورها فرانسه و در میان مطبوعات این کشور "لوموند دیپلماتیک" به این کارزار پیوسته اند. جامعه فرانسه، از تبدیل شدن به امریکایی در قلب اروپا وحشت دارد!

این نشریه در عین مبارزه با "لیبرالیسم اقتصادی"، که آنرا عامل تشدید بحران در نظام سرمایه داری تشخیص داده است، راه حل هایی نیز برای نجات سیستم حاکم پیشنهاد می کنند، که اغلب جنبه "زفرم" دارد.

از شماره ژوئن ۱۹۹۵ این نشریه، فشرده یکی از مقالات اخیر آنرا که در ارتباط مستقیم با لیبرالیسم اقتصادی و عوارض آن در جامعه فرانسه قرار دارد و نگاهی به نتایج انتخابات اخیر فرانسه را نیز در بردارد، در زیر می خوانید. (در ایران، دولت انتلافی رفسنجانی-رسالت مجری چنین ساستی، در کشوری با توان فرهنگی-صنعتی ایران، در مقایسه با فرانسه شده است!!)

در فرانسه جنگ جدیدی اعلان گردیده است: جنگ دولت علیه بیکاری.

گفتگو از بیکاری، بدون تعیین جایگاه و ارزش کار در جوامع امروزی، امری است بیهوده و تا زمانیکه چنین وانمود می گردد، که برون رفت از بن بست بیکاری، بدون مبارزه پیگیر با نابرابری های اقتصادی-اجتماعی امکان پذیر است، بحث درباره بیکاری حاصلی جز کتمان ریشه های اصلی آن و معماگونه سازی این معضل، دربر نخواهد داشت.

برای مبارزه با بیکاری نخست می باید علل و ریشه های آنرا به روشنی تشخیص داد: بیکاری پدیده ای مستقل از کلیت ساختارهای نظام اجتماعی، عارضه ای تک علت و بیماری قابل قرنطینه ای نیست، که هر پزشک حاذق قادر به مداوای آن باشد. بیکاری بازتاب بحران (راه توده-ساختاری) عمیقی است، که در نابرابری های همه جانبه و گسترده اجتماعی-اقتصادی ریشه دارد. افزایش بی وقفه نابرابری های اجتماعی (بویژه) در دو دهه اخیر، به پیدایش جامعه دوگانه منجر گشته است.

در طول بیست سال گذشته، علیرغم آرامش سیاسی، شکاف و دوگانگی اجتماعی، که "ژسکاردستن" (رئیس جمهور سابق فرانسه) با ابراز تاسف از آن سخن می گفت، چنان ابعاد هولناکی به خود گرفته، که "ژاک شیراک" (رئیس جمهور جدید فرانسه) خود را ناگزیر از اعلام جنگ علیه آن دیده است. دگرگونی در نحوه برخورد این دو تن با معضل بیکاری و دو گانگی اجتماعی، انعکاس واقعیت های اقتصادیست. هنگامیکه ژسکاردستن به کاخ الیزه راه یافت، نرخ بیکاری برابر سه درصد بود و اکنون، که شیراک به الیزه پای می گذارد، این رقم به دوازده درصد افزایش یافته است.

در این فاصله، چهار نخست وزیر دست راستی و پنج نخست وزیر "چپ" (از سوسیال دمکرات ها) (حزب سوسیالیزم متماثل براست فرانسه، که در یک دوره حزب کمونیست فرانسه نیز با آن همکاری حکومتی داشت) ناموفق و ناکامیاب در پی پیوند مجدد بافت از هم گسیخته اجتماعی بوده اند. در حال حاضر فقر و محرومیت خوف انگیزی، که می توانست به بسیج نیروهای وسیعی بیانجامد، به واقعیتی مانوس در متن بی تفاوتی ها مبدل شده است.

در انتخابات اخیر، سرنوشت محرومان و مطرودان اجتماعی با تاخیری طولانی به صورت یکی از مسایل مطرح در کارزار انتخاباتی درآمد. در عصر گردش برق آسای اطلاعات، کندی شکل گیری آگاهی عمومی جمعی نسبت به برخی مسایل، برآستی شگفت آور است! *

هم اکنون نیز این بیداری دیررس چندان امید آفرین نیست: بی عدالتی های سترگ، که علت واقعی بیکاری و محرومیتند، با داروهای مسکن و درمان های موضعی نظیر RMI (نوعی کمک خدمات اجتماعی) قابل درمان نیستند. مداوای موضعی، مانند کمک های موقتی در مناطق بحران زده چون سومالی و برون دی، روشی کم هزینه، برای تسکین وجدانند. این کمک ها، چه بسا که مانع جستجو و تلاش جدی در زمینه ریشه یابی بحران ها و مبارزه قاطع با نابسامانی های اجتماعی باشند.

در رابطه با عملکرد چنین طرح هایی آمارهای موجود حاکی از ناکارایی آنهاست: در پایان سال ۱۹۹۲ تعداد دریافت کنندگان کمک های اجتماعی در فرانسه به ۹۲۰٫۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. نابرابری ها و محرومیت های اجتماعی با توجه به رشد و توسعه سرسام آور توان تولیدی و سود نجومی بنگاه های اقتصادی واقعی است، که بدون احساس شرم نباید از آن سخن گفت. با وجود انتشار آمارهای تکان دهنده در زمینه نابرابری های موجود، خاموشی اکثریت شهروندان در برابر این واقعیت ها قابل درک نیست. طبق داده های موسسه ملی آمار Insee، سهم گروه بیست درصدی فوق (سرمایه داری مونوپول و وابستگان به آن) از درآمد ملی برابر ۴۳٫۸۵٪ و سهم گروه بیست درصدی تحتانی (محرومان وسیع اجتماعی) از درآمد ملی ۶٪ می باشد، عبارت دیگر سهم ۲۰٪ فوقانی از درآمد ملی، هفت برابر سهم گروه تحتانی است.

حتی این ارقام نیز گریای ابعاد واقعی نابرابری در توزیع درآمد نیستند: در میان گروه تحتانی، درآمد تشرهایی عملاً برابر صفر است! در حالیکه در بین گروه فوقانی، میزان درآمد یک قشری تصورناپذیر است.

بررسی دقیق تر آمار نمایشگر جنبه های دیگری از توزیع نابرابر درآمد می باشد: نیمی از فرانسویان (۲۹ میلیون نفر) ۲۴٫۱۷٪ از درآمد ملی را در اختیار دارند در حالیکه سهم گروه دو درصدی "فرا دست" از درآمد ملی ۲۷٫۷۲٪ می باشد. به سخن دیگر، درآمد تنها ده درصد از توانگران جامعه، بیش از درآمد پنجاه درصد از شهروندان است.

این واقعیت که در حال حاضر محل کار ۱۴۰٫۰۰۰ تن در معرض خطر جدی نابودی قرار دارد، دورنمای تحولات آتی توزیع درآمد را بسیار تیره می نمایاند. بدون شک بیکاری بخش عظیمی از شهروندان و توزیع نابرابر درآمد بارزترین نشانه های دوگانگی اجتماعی و شکاف در پیکره جامعه است. اما توزیع درآمد تنها شاخص نابرابری های اجتماعی نیست. در این رابطه، آمار مربوط به توزیع دارایی ها شاخص گویاتری است.

موسسه ملی آمار، دارایی بخش خصوصی فرانسه را ۲۴ میلیارد فرانک برآورده کرده است. سهم گروه های بیست درصدی "فرا دست" و

"فرو دست" از این رقم، به ترتیب ۶۸٫۸۷٪ و ۰٫۴۴٪ می باشد. به دیگر سخن، نسبت دارایی این دو گروه برابر یک به یکصد و پنجاه و شش است! این واقعیات مربوط به ابعاد بحران ناشی از دوگانگی اجتماعی را نمی شد در کارزار انتخاباتی نادیده گرفت. در انتخابات اخیر اعتراف به این حقیقت، که دوگانگی اجتماعی پیامد سیاستی است، گه به طور مداوم نابرابری ها را تشدید می کند، می توانست موجب رویگردانی و یاس شهروندانی گردد، که در معرض سقوط به ورطه نیستی اجتماعی قرار دارند و سراسیمه به ریسمان پوسیده مشاغل خود آویخته اند (درآمد ۶۰٪ از شاغلین دو بخش خصوصی و نیمه دولتی کمتر از میانگین درآمد است) بدین ترتیب -همانگونه که نتایج دور دوم انتخابات نشان داد-، زیرکانه تر آن بود، که دو گانگی اجتماعی نه از دیدگاه نابرابری ها، بلکه در رابطه با بیکاری و کمبود درآمد مطرح شود.

با اینهمه بی اعتمادی و سوءظن شهروندان نسبت به نهادهای سیاسی، مطبوعات و سیاستمداران رو به تشدید است. این سوءظن و بی اعتمادی بر خلاف عقیده رایج، ناشی از عدم پایبندی سیاستمداران به وعده های انتخاباتی خود نیست. علت اصلی این بی اعتمادی، درک این واقعیت است، که سیاستمداران و به اصطلاح نخبگان به شهروندان چون توده ای بی صلاحیت و ناآگاه نسبت به ضرورت های اقتصادی، می نگرند. از دیدگاه این به اصطلاح نخبگان، تقریباً همه چیز را می توان درآستانه اصول جزمی آزادمنشی اقتصادی (لیبرالیسم) قربانی نمود.

بعنوان مثال، با وجود افزایش دائمی قروض دولتی، که باری بر دوش تمامی شهروندان است (بهره قروض دولتی در سال ۱۹۹۴ معادل ۱۳٫۵٪ از بودجه دولت بوده است)، هیچیک از سیاستمداران لزومی برای توضیح منشأ و علت این افزایش نمی بینند.

آلفاندری، وزیر اقتصاد کابینه "بالادور"، حجم قروض دولتی در سال ۱۹۹۵ را ۵۰٪ از تولید ناخالص ملی برآورد می کند. با توجه به آمار فوق، اتخاذ سیاست های اقتصادی و مالیاتی در راستای کاهش همزمان قروض دولتی و تامین منافع مالی ضروری برای اجرای طرح های اجتماعی و مبارزه با نابرابری ها، دشوارترین وظیفه ایست، که دولت با آن روبروست. بررسی سیاست اقتصادی و مالیاتی کنونی دولت حاکی از تشدید بیشتر نابرابری ها و افزایش قروض دولتی در آینده است.

در حال حاضر سهم مالیات های مختلف در بودجه دولت به شرح زیر است: مالیات های غیرمستقیم ۶۱٪، مالیات های مستقیم ۳۱٪، مالیات بر اشخاص حقوقی ۵٪، مالیات بردارایی ۲٪. علیرغم پایین بودن سهم مالیات های مستقیم و مالیات بر دارایی در بودجه دولت، در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی و ژاپن، ژاک شیراک اکنون خواهان افزایش باز هم بیشتر مالیات های غیر مستقیم است (که از توده مردم فاقد ثروت و سرمایه گرفته می شود). بدیهی است، که افزایش مالیات های غیرمستقیم بی توجه به میزان درآمد و ثروت، یکی از ناعادلانه ترین انواع مالیات ها و تشدید کننده نابرابری های اجتماعی است.

آثار ویرانگر سیاست هایی از این دست هم اکنون در ایالات متحده آمریکا موجب تشدید نابرابری های اجتماعی و از هم گسیختن هر چه بیشتر بابت جامعه شده است. در فاصله سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۸، درآمد تمامی قشرهای اجتماعی آمریکا، بویژه گروه های کم درآمد افزایش می یافت. از سال ۱۹۷۸ به سبب بحران اقتصادی و سیاست های اقتصادی و مالیاتی دولت ریگان، قشر فرو دست جامعه به طور مداوم مستمندتر و قشر فرا دست جامعه غنی تر گشته اند. در حال حاضر در فرانسه سهم یک پنجم از قشرهای فوقانی از درآمد ملی ۴۳٫۸۵٪ و سهم یک پنجم از قشرهای تحتانی ۶٫۱٪ می باشد. این ارقام در ایالات متحده به ترتیب برابر ۴۸٫۲٪ و ۳٫۶٪ است. با توجه به داده های فوق، پیروی از سیاست های اقتصادی-مالیاتی ایالات متحده بی شک خطایی است، جبران ناپذیر. براساس بررسی های Lester C. Thurow، استاد اقتصاد موسسه تکنولوژی ماساچوست، در طول دهه هشتاد میانگین درآمد سالانه ۵٪ گروه فوقانی از ۱۲۰۵۳ دلار به ۱۴۸۴۳۸ دلار افزایش یافته و در طول این دوره درآمد ۵٪ گروه تحتانی از ۹۹۹۰ دلار به ۹۴۳۱ دلار کاهش یافته است.

اگر چه نابرابری در توزیع درآمد و دارائی در میان گروه های سالمند و میانسال اجتماع و شکاف و از هم گسیختگی شیرازه جامعه (که همگی نتیجه مستقیم فریفتگی و پیروی سیاستگذاران تمامی احزاب از اصول بینش اقتصادی آزادمنشانه "لیبرالیسم" می باشند)، خود به تنهایی دلایلی غیرقابل انکار در رد این بینش اقتصادی اند، اما آینده تیره هزاران نوجوان، مبارزه با این بینش اقتصادی را به ضرورتی حیاتی بدل ساخته است. در حال حاضر تعداد بیکارانی، که کمتر از بیست و پنجسال دارند، ۸۵۰۰ نفر است. اگر به این رقم تعداد

جوانانی، که تنها در سایه کمک های دولت (۲۸۰۰۰ نفر) و جوانان شاغلی، که دارای قراردادهای کوتاه مدت و در نتیجه هر لحظه در معرض خطر بیکاریند (۲۸۰۰۰ نفر) را بیافزاییم، به عمق بحران کنونی پی می بریم.

در شرایط کنونی، میزان پشتوانه فرهنگی-اقتصادی و محیط خانوادگی مهمترین عوامل نابرابری های آموزشی اند. با آنکه کارگران و کارمندان دون رتبه ۵۴٪ از کل شاغلین را تشکیل می دهند، سهم فرزندانشان در موسسات آموزش عالی کمتر از ۲۰٪ است، در حالیکه فرزندان کارمندان متوسط و بالاتر به و صاحبان مشاغل آزاد ۴۱٫۴٪ می باشد.

در اهمیت نقش آموزش و پرورش در تعدیل نابرابری های اجتماعی شکی نیست. اما اقداماتی، که تنها به مبارزه با یکی از علل محرومیت و شکاف اجتماعی محدودند -چنانکه تجربه مددکاران اجتماعی در مناطق کم درآمد و پر مسئله شهری نشان می دهد-، در نهایت محکوم به شکستند. مبارزه قاطع با شکاف ژرفی که در بافت جامعه پدید آمده، مستلزم اجرای طرح های همه جانبه و فراگیر اجتماعی-اقتصادیست.

در حال حاضر تبعیت کورکوانه از شرایطی که خیال پردازانه به کارکرد قوانین بازار تعبیر می شوند، به سدی در برابر مشارکت شهروندان در حوزه اجتماعی بدل شده و به اشاعه نوعی اخلاق فرصت طلبانه، عدم قبول مسئولیت اجتماعی و گرایش به چهار دیواری زندگی خصوصی انجامیده است.

تسلیم در برابر دوگانگی اجتماعی در سطح ملی، که پیامد طبیعی استبداد قوانین بازار است، هرگز پذیرفتنی نیست، چرا که این دو گانگی خود جزئی از شکافی بس ژرفتر در مقیاس بین المللی است. در سال ۱۹۹۲ سهم ۲۰٪ از صاحبان ثروت جهان از درآمد کل جهانی برابر ۸۲٫۷٪ و سهم ۲۰٪ از تنگدستان جهان از این درآمد، تنها ۱٫۴٪ بود. امروز حتی این فاصله فاحش میان درآمد این دو گروه به ۸۴٫۷٪ در مقابل ۱٫۱٪ افزایش یافته است.

علت نابرابری ها چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین المللی یکسان است: در هر دو مورد عملکرد اصول لیبرالیسم اقتصادی، منشأ اصلی نابرابری هاست.

راه توده:

* نقش مخرب و جانبدار رسانه های گروهی باصطلاح "آزاد" -بویژه تلویزیون- در این زمینه انکارناپذیر است!

** لوموند دیپلماتیک، همانوطی که انتظار می رود، از نوع "طرح" های ضروری صحبتی به میان نمی آورد. این طرح ها، اما تنها آن تعییرات بنیادی در ساختار جامعه سرمایه داری می توانند باشند، که با پشت سر گذاشتن شیوه تولید سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی همراهند.

آهن فروش ها دانشگاه اداره می کنند!

فساد مافیائی در جمهوری اسلامی سرپای حکومت را در بر گرفته است. در هفته های اخیر انواع اخبار و گزارش ها در ارتباط با دزدی ها، اختلاس و زدویندهای اقتصادی در ایران انشاء شده است. این فساد و تباهی در حدی است، که ملیون و میهن دوستان واقعی در داخل کشور در صدد تشکیل کمیسیونی جدا از حکومت برای رسیدگی به این دزدی ها و جلوگیری از غارت کشور برآمده اند. وقتی از فساد فراگیر در جمهوری اسلامی سخن گفته می شود، کوچکترین اغراقی صورت نگرفته است. برای یک نمونه کوچک به این خبر کوتاهی، که در نشریات داخل کشور منتشر شده، توجه کنیم:

دانشگاه آزاد اسلامی تهران باتهام گرانفروشی و عرضه خارج از شبکه از سوی دادگاه بدوی تعزیرات حکومتی ۵۳۳ میلیون تومان جریمه شد. براساس گزارش ها دانشگاه آزاد ۷۰۰ هزار کیلو میل گرد ۲۸ و ۷۰۰ هزار کیلو میل گرد شماره ۳۰ و ۸۰۰ هزار کیلو میل گرد ۳۲ را در انبار شرکت یخساران در شرق تهران احتکار کرده بود، که کشف شد. دلان آهن فروشی، که با دانشگاه آزاد همکاری می کردند نیز ۳ میلیون و ۴۴۰ هزار تومان جریمه شدند.

درمملکتی، که دلال ها بر آن حکومت می کنند و با پرداخت خمس به روحانیون حامی بازار مملکت را غارت می کنند، چه جای تعجب، که گردانندگان یک مرکز علمی-فرهنگی نیز سرگرم معامله و احتکار و سود باشند؟ انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی چیزی جز این باید بیار می آورد؟

کنگره فدائی ها

و پاسخ به مسائل جنبش انقلابی!

* سازمان اکثریت بجای تلاش جهت جلب حمایت امپریالیست ها، قاعدتا باید در کنار جنبش نوین مردم قرار گرفته و صف متحد و ضد ملی رهبری جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق و سلطنت طلب ها برای جلب پشتیبانی امریکا را رسوا کند!

* ریشخند تاریخ را ببینیم:

حزب ما دیروز به این دوستان توصیه می کرد، که "راه مسلحانه" را مطلق نکنید و امروز باید تاکید کنیم، که دوستان "راه مسالمت آمیز" را مطلق نکنید!

در نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت، و در آستانه برگزاری چهارمین کنگره این سازمان گفتگوها و مصاحبه هایی با اعضای رهبری خارج از کشور سازمان اکثریت انتشار یافت، که در همه آنها بر اهمیت ویژه کنگره کنونی در تعیین آینده سازمان تاکید شد. در واقع نیز کنگره چهارم سازمان فدائیان-اکثریت در شرایط بین المللی و داخلی حاد و پیچیده ای تشکیل شد. از یکسو در عرصه بین المللی، احزاب کارگری، کمونیست و چپ، صفوف خود را فشرده کرده، در برابر فشار و حمله امپریالیسم و ارتجاع با استواری هر چه بیشتر مقاومت می کنند و به تهاجم متقابل دست زده اند. از سوی دیگر نبرد با برنامه "نظم نوین" آمریکایی و استراتژی صدور ارتجاع و "تئولیرالیسم" در مرکز مبارزه احزاب و سازمان های کمونیست و کارگری در سرتا سر جهان قرار گرفته است و پیکار سیاسی و ایدئولوژیک در پیرامون آن دم بدم گسترش می یابد.

در داخل کشور ما نیز، مبارزه میان "چپ" و "راست"، میان زحمتکشان و مبارزان ملی و میهن دوست با غارتگران و کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان و حکومت آنها، هر روز ابعاد گسترده تری پیدا می کند و می رود، که به جنگ "مذهبی و غیرمذهبی" ارتجاع نقطه پایان گذارد. تشخیص و تمیز صف بندی های مذهبی و نحوه برخورد با آنها با شناخت جناح های مختلف اپوزیسیون و شکل و شیوه همکاری یا افشاء آنها، تحلیل طبقاتی و سیاسی جامعه ایران و تعیین متحدین و شیوه ها و عرصه های عمده مبارزه و فعالیت و چگونگی تاثیرگذاری بر مبارزه انقلابی در داخل، همه و همه در کانون توجه همه گروه های چپ قرار گرفته است.

همه اینها از اهمیت و وسعت مسائلی حکایت دارد، که کنگره سازمان اکثریت، بعنوان یک سازمان "چپ"، علی الاصول وظیفه بررسی مشخص آنها را برعهده داشت، اما ظواهر امر و محتوای مصاحبه ها و اظهار نظرهایی، که در نشریه "کار" انتشار یافت، حکایت از آن دارد، که ظاهرا کنگره چهارم سازمان اکثریت نه برای پاسخگویی به این مبرم ترین مسائل جنبش مردم ایران، که به عکس و با کمال تأسف، به قصد مسکوت گذاشتن، دور زدن و فرار از طرح و بررسی مسائل اساسی تشکیل شد.

بدیهی است ما برای خود کمترین حق دخالت در امور داخلی سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت را قائل نیستیم، اما از آنجا که سازمان اکثریت خود را یک سازمان "چپ" می داند و متأسفانه بنام "چپ" انواع و اقسام آشفته فکری ها و اندیشه های نادرست و راست روانه را رواج می دهد، این حق و وظیفه

چهارمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درمرداد ماه تشکیل شد. براساس اطلاعیه شورای مرکزی سازمان مذکور، که به دفتر "راه توده" فاکس شده، کنگره خواستار جمهوری مبتنی بر دموکراسی در کشور شده است.

پیش از برپایی کنگره سازمان، درچند شماره نشریه کار (ارگان مرکزی سازمان...) سلسله گفتگوهایی با برخی از اعضای موثر رهبری کنونی این سازمان چاپ شد، که در نوع خود روشنگر مجموعه دیدگاه هائی بود، که علی القاعده می بایستی در کنگره مطرح می شد. اطلاعیه صادره در ارتباط با برگزاری کنگره مذکور و فرمول های مطرح شده در آن، حکایت از درستی همین پیش بینی دارد. این اطلاعیه بطور کامل در این شماره "راه توده" چاپ شده است. در رابطه با نظرات منتشر شده در نشریه کار (پیش از برپایی کنگره) نقدی تحلیلی، با امید جلب توجه جدی تمامی دارندگان این نوع نظرات تهیه شده، که در زیر می خوانید. در صورت طرح نکات تازه در مجموعه اسناد کنگره و مشی سیاسی سازمان مذکور نیز تلاش خواهیم کرد، نقطه نظرات خود را با هدف برقراری نوعی گفتگوی غیر مستقیم، اما علنی مطرح کنیم! "راه توده" ضمن تأیید سنت جاری در سازمان اکثریت برای طرح و انتشار علنی نظرات اعضای موثر در امر رهبری سازمان، موفقیت تمامی اعضا، هواداران و کادر رهبری آنرا در راه خدمت به مردم ایران خواهان است و با همین هدف برگزاری کنگره اخیر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را تبریک می گوید.

را برای خود می شناسیم، که نظرمาน را درباره آنچه که در صفحات نشریه "کار" درج شد، با روشنی و صراحت بیان داریم. مصاحبه های منتشره در نشریه "کار"، در آستانه تشکیل کنگره، بعنوان نظر مشخص این یا آن عضو رهبری خارج از کشور سازمان فدائیان-اکثریت طرح شد، اما از درون همین گونه مصاحبه ها و اظهار نظرها، خط مشی آتی سازمان اکثریت تدوین شد. به همین دلایل ما هر کجا که این یا آن اندیشه را دارای عمومیت نسبی دیده ایم، آن را بنام "سازمان" و در غیراینصورت بنام "بیانگران" آن مورد بررسی و توجه قرار داده ایم.

"جمهوری پارلمانی" به جای "جمهوری اسلامی"

در این مورد که جمهوری اسلامی باید کنار رود و به جای آن جمهوری پارلمانی در ایران برقرار گردد، ظاهرا اختلاف نظری در سازمان اکثریت وجود ندارد و همه بر آن تاکید می کنند. وظیفه جمهوری پارلمانی برقراری "دموکراسی" در ایران و اساسا فی نفسه مترداف با "دموکراسی" است، که خواست نخست (و فعلا تنها خواست نسبتا مشخص) سازمان اکثریت است. فدائیان خلق به طور خلاصه استقرار جمهوری پارلمانی به جای جمهوری اسلامی را به معنای پایان یافتن استبداد مذهبی و جایگزینی آن با دموکراسی پارلمانی می دانند و برای این هدف مبارزه می کنند.

اعتبار واقعی "جمهوری پارلمانی" مورد خواست فدائیان اکثریت چیست؟ در این مطلب تردیدی نیست، که استقرار "جمهوری پارلمانی" به خودی خود به معنی برقراری "دموکراسی" نیست، چنانکه غالب حکومت های دیکتاتوری جهان شکل "جمهوری پارلمانی" دارند، اما برعکس در بعضی از حکومت های غیر جمهوری پارلمانی و حتی سلطنتی نظیر انگلستان و هلند، حد بالایی از آزادی های سیاسی به چشم می خورد. حداکثر می توان گفت، که جمهوری پارلمانی شکلی از نظام سیاسی است، که در آن امکان برقراری و استمرار آزادی ها، از دیگر شکل های حکومت بورژوازی بیشتر است و یا اگر بخواهیم از این مرحله یک گام فراتر رفته باشیم، باید بگوییم: برقراری جمهوری پارلمانی به خودی خود به معنای استقرار دموکراسی نیست، اما برای آنکه این جمهوری پارلمانی، مانند ده ها نمونه جمهوری پارلمانی دیگر، به یک حکومت دیکتاتوری تبدیل نگردد، یک نیروی اجتماعی لازم است. یک نیروی اجتماعی، که بتواند وزنه برقراری و حفظ "دموکراسی" باشد. این نیروی اجتماعی کدام است؟

نیروی اجتماعی یا "فرهنگ دمکراتیک"

فدائیان اکثریت این پرسش را اساسا مطرح نمی کنند و اصولا به چنین نگرشی باور ندارند، به نظر آنها دمکراسی برآمدن یک "فرهنگ دمکراتیک" است و فرهنگ دمکراتیک یعنی تحول در درون، بنیاد انداختن اندیشه های دیکتاتورمآبانه و حفظ روابط حسنه و دوستانه با همه جریان های سیاسی، تا در موقع لزوم بتوان این روابط، برای جلوگیری از برخورد های مخرب و حفظ آزادی ها استفاده کرد. بیهوده نیست، که آنها بر خود نام "چپ دمکرات" گذاشته اند!

شک نیست، که حفظ و برقراری روابط دوستانه، تحمل و احترام متقابل در بین نیروهای خلق (و البته در بین نیروهای خلق) امری است پستیدیده، که باید برای آن تلاش کرد و این خود به واقع نشانه رشد "فرهنگ و نگرش دمکراتیک" در یک جامعه است. اما زمانی می توان از "فرهنگ دمکراتیک" سخن گفت، که روی به سمت ارتجاع نداشته باشد و هر نیروی سیاسی با دیگران براساس مواضع واقعی و مشخص با آنها روبرو شود و احترام گذارد. اگر مثلا قرار باشد، که حزب یا سازمان مدافع طبقه کارگر از مواضع و نظریات خود صرف نظر کند، تا دیگران موجودیت او را بپذیرند، این دیگر نامش "فرهنگ دمکراتیک" نیست، بلکه زشت ترین اندیشه دیکتاتورمآبانه است! دوستان اکثریت، برخلاف ادعا یا تصور خود، با عقب نشینی پیگیر و مداوم از مواضع "چپ"، "فرهنگ دمکراتیک" را در جامعه ترویج نمی کنند، بلکه به بدترین دیکتاتورها اجازه داده و اجازه می دهند، که بتوانند بر چهره واقعی ضد دمکراتیک خود، نقاب "دمکرات" بزنند و برای آن "چپ"، که خواست های آن، از چارچوب منافع آنها دزه ای تجاوز نمی کند، هورا بکشند و آن را به حساب بزرگوار و "فرهنگ والای دمکرات" خود به مردم جا بزنند. این است واقعیت آنچه اکثریت اکنون بدان مشغول است.

اما برقراری دمکراسی در جامعه، اساسا ارتباط مستقیمی با گسترش "فرهنگ دمکراتیک" ندارد. از هیچ یک از کشورهای اروپایی نیز راه دمکراسی سیاسی از خلال توسعه "فرهنگ دمکراتیک" عبور نکرده است. اگر جز این بود، مثلا از دل آلمان از نظر سیاسی "دمکراتیک" دهه های نخست قرن بیستم، نازیسم و فاشیسم و بریت ده های سی و چهل بیرون نمی آمد. در همه کشورهای سرمایه داری پیشرفته، به واقع این اتحاد در مبارزه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان بوده است، که ابتدا "دمکراسی" را در جامعه برقرار و حفظ کرده است و سپس بر اساس آن در طول زمان یک "فرهنگ دمکراتیک" در صفوف توده های مردم شکل گرفته است، که هم چنان مورد هجوم ارتجاع و سرمایه انحصاری است.

کدام نیروی اجتماعی، روشنفکران یا کارگران؟

چنانکه گفتیم برای برقراری و نگاهداری "دمکراسی" در جامعه، یک نیروی اجتماعی لازم است. فدائیان اکثریت این مسئله را مستقیما مطرح نمی کنند. آنها گاه از نیروهای ملی و چپ یا "چپ و لیبرال" بدون تعیین پایگاه طبقاتی آن، بعنوان نیروی برکناری رژیم جمهوری اسلامی نام می برند. اما از محتوای کلام آنها و از نحوه تلقی آنها نسبت به "فرهنگ دمکراتیک" می توان حدس زد، که رهبران اکثریت، نیروی دمکراسی را مجموعه "با فرهنگ ها" و روشنفکران می دانند. به این چند نمونه توجه کنید:

«... نه فقط هواداران سازمان در داخل کشور... مجموعه نیروهای روشنفکری داخل نسبت به این حرکت ها و شورش های زحمتکشان، احساس بیگانگی دارند...» (ف. احمدی)

«بزرگترین نیروهای فعال سیاسی و روشنفکری در ایران متعلق به جناح دمکراسی است و نه ...» (ف. تابان)

«فرستادن نیروهای روشنفکری (منظور اعضای سازمان است) به نقاطی که شورش درمی گیرد...» (نگهدار)

«نیروی این جریان (جمهوری خواه) یا عبارت صحیح تر نیروهای چپ و لیبرال جامعه ما بخشی در خارج از کشور به سر می برند و بخش دیگر از این نیروها در چارچوب تشکلهای روشنفکران در داخل کشور فعالیت می کنند» (فتاپور)

در تمام مصاحبه های "رهبران" این سازمان "چپ" حتی یکبار هم به نقش کارگران و زحمتکشان در تحولات آینده کشور اشاره نمی شود. و اعضا سازمان با روشنفکران یکی گرفته می شوند، به این ترتیب همان "روشنفکران"، که تا دیروز بقول دوستان فدایی، "چریک" از آنها "تغذیه" می کرد و پایگاه جنبش چریکی و زود و خورد و خشونت و ترور (به گفته آنها) بود، اکنون سلاح بر زمین گذاشته و معلوم نیست چگونه به پایگاه "دمکراسی" تبدیل شده است.

ظاهرا دوستان فدایی در هر حالت "روشنفکران" را نیروی محرک جامعه و صد البته همیشه خود را سبیل و نماز و جسم مطلق "روشنفکری" می دانند.

اگر نظر دوستان اکثریت، بعنوان یک جریان "چپ" این است، که دیدیم، باید بگوییم، که نظر حزب توده ایران، بعنوان یک حزب "چپ" در گذشته چیز دیگری بوده است و اکنون نیز همان است. ما طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را نیروی عمده برقراری دمکراسی می دانیم و نه "روشنفکران"، که مفهوم وسیع و بی درو پیکری است و به اصطلاح "روشنفکران" سلطنت طلب و ضد انقلابی و بورژوازی، از یک سو و روشنفکران خلقی و انقلابی را از سوی دیگر شامل می شود.

در برنامه حزب توده ایران تصویب سال ۱۳۵۹، در مورد نقش طبقه کارگر آمده است:

«طبقه کارگر استوارترین نیروی ترقی خواه جامعه ما، پیگیرترین و قاطع ترین مبارز ضد امپریالیسم، و در راه استقلال و دمکراسی در کشور است و بنابراین هم در مبارزه استقلال طلبانه مردم کشور ما و تامین آزاد های دمکراتیک و هم در رهبری تحولات بنیادی حیات اجتماعی ایران آینده، مهمترین نقش به عهده اوست»

هر کس می تواند و حق دارد درباره نقش طبقات اجتماعی در تحولات جامعه نظر خاص خود را داشته باشد، اما اگر خود را سازمان "چپ" و مدافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان می دانیم و اگر می خواهیم طبقه کارگر بعنوان یک عامل آگاه نبرد برای دمکراسی در جامعه ما دخالت نماید، در درجه اول باید از خلع سلاح ایدئولوژیک آنها (که فداییان با حدت و شدت بدان مشغولند) دست برداریم.

*** نیروی اجتماعی مترقی و متشکل ضامن دمکراسی است، و نه شکل حکومت! بهمین دلیل، اندیشه های نادرست درباره دمکراسی می تواند، فقط زمینه ساز تغییر شکل حکومت از یک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگر بشود!**

دوستان فدایی اکثریت با تلاش برای ایدئولوژی زدایی از جنبش کارگری، تبدیل اتحاد چپ به اتحاد چپ و لیبرال و با واگذار کردن نقش طبقه کارگر در مبارزه برای دمکراسی و تحولات اجتماعی به دیگر اقشار اجتماعی، عملا از اتحاد و تشکل رزمنده عمده ترین نیروی اجتماعی، ضامن برقراری، حفظ و تعمیق دمکراسی در جامعه ممانعت می کنند و کمک می کنند، تا جمهوری پارلمانی مورد نظر آنها، در صورت تشکیل، نتواند از چارچوب تغییر شکل دیکتاتوری سرمایه گامی فراتر باشد و بدین طریق قبل از هر چیز، ناپیگیری خود در خواست "دمکراسی" را آشکار می سازند.

"راه مسالمت آمیز"

نظردهندگان سازمان اکثریت در مورد راه تحولات آینده، موضع روشن و مشخصی ندارند. با اینحال از آنجا که آنها غالبا هر نوع حرکت غیرمسالمت آمیز را به مفهوم بکاری گیری "خشونت"، نایشی از "فرهنگ دیکتاتوری" می دانند، گرایش عمومی اخیر آنها تا به امروز عمدتا بر مطلق کردن راه مسالمت آمیز تحولات اجتماعی در ایران بوده است (که معلوم نیست بتواند هم چنان ادامه یابد).

فرخ نگهدار در این مورد می گوید: «تا آنجا که من شناخت دارم، نیروهای سازمان، بخصوص برداشت نمایندگان کنگره سوم عموما واحد بود. آنها از واژه "پایان دادن" عموما تاکید بر اعمال قهر را استنباط نمی کردند». وی خود مخالفت صریحش را با "خط مشی سرنگونی از طریق زور" اعلام می دارد. ما در مورد نظرات وی در قسمت های بعد باز هم سخن خواهیم گفت، ولی فعلا ناگفته نگذاریم، که درک فداییان از "راه غیرمسالمت آمیز" کاملا روشن نیست و غالبا راه مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز با مفاهیم "رفرم" و "انقلاب" مخلوط و مخلوش می شود.

تا آنجا که به "شیوه مبارزه" مربوط می شود، مطلق کردن این یا آن شیوه مبارزه در نزد فداییان پذیرفته شده نیست و ریشه در اندیشه های چریکی دارد. همه می دانند که در گذشته ای نه چندان دور، چریک ها معتقد بودند، که انقلاب تنها از طریق غیرمسالمت آمیز و گاه نوع خاصی از آن یعنی "ترور فردی" صورت می پذیرد. اکنون با مطلق کردن شیوه مسالمت آمیز می توان گفت، که در واقع تفکر ایده آلیستی و متدلوزی غیر دیالکتیکی گذشته همانا

علی پورنقوی: «من انتخابات آزاد را، انتخابات آزادی برای تعیین نظام ولو اسلامی می‌نهم و این را از یکسو در برابر...» «فرض کنیم آترناتیوهای غیر حکومتی، در حضور یک آترناتیو قدرتمند دموکراتیک، در اثر سیر مثبت حوادث به توافقی برسند و حتی مشابه روندهایی، که در کشورهای دیگر مشاهده شده جمعی و یا جانشینی برای جمهوری اسلامی ارائه دهند «در بالا» من این فرض را مطرح کردم، که ابتدا توافقی بین آترناتیوهای غیر حکومتی صورت گیرد و آنگاه جمهوری اسلامی به توافق فرا خوانده شود، البته این ترتیب الزامی نیست» (۱)

بطور خلاصه نظر دهندگان نشریه «کار» (با سایه روشن‌های باز هم بی‌اهمیت‌تر از اصل مسئله) معتقدند، برای آنکه بتوان از طریق مسالمت‌آمیز به جمهوری پارلمانی رسید، ابتدا یک «میشاق عمومی» (یا میثاق همگانی، توافق همگانی و...) لازم است، یعنی توافقی میان همه نیروهای چپ و ملی یا لیبرال، بر سر حداقل اصول، ظاهراً گذار مسالمت‌آمیز و اشکال دموکراتیک قدرت و پذیرش دموکراسی برای همگان. براساس این «میشاق عمومی»، یک «جمع توافق همگانی» و (یا جمع توافق ملی) تشکیل می‌شود، که بر اساس آن «مجلس موسسان» دعوت خواهد شد و یا خود پایه مجلس موسسان خواهد بود. وظیفه مجلس موسسان تعیین نظام و قانون تازه است. البته شکل انتخابات آزاد هم پیش می‌آید، که نمایان خلق باید «تکلیف» آن را هم روشن کنند.

چرا و به چه دلیل ما همه اینها را خیال‌پردازی و رویا بافی می‌نامیم؟ آیا واقعا این احتمال وجود ندارد، که در تحولات آینده ایران ما با توافقات ناهمگانی از قبیل «میشاق همگانی» «جمع توافق ملی»، «مجلس موسسان»، انتخابات تعیین نظام یا «دولت ائتلافی موقت» و... مواجه باشیم. مسلماً چنین احتمالاتی وجود دارد، اما درست به همان اندازه، که احتمال دارد ما با هیچ‌کدام از این‌ها رویرو نشویم. نمایان خلق تنها ذهنیات و خواست‌های خود را در نظر می‌گیرند و آماده آن نیستند، که همراه با واقعیت‌های جنبش جامعه حرکت کنند.

*** اگر از تخیلات فاصله بگیریم، آنوقت این احتمالات در برابر اپوزیسیون قرار می‌گیرد:**

- ۱- رسیدن اپوزیسیون به حکومت یا بخشی از حکومت؛
- ۲- فعالیت در شرایط دموکراسی محدود؛
- ۳- حمایت از حکومتی، که از یک تحول دموکراتیک ناشی از جنبش مردم بیرون آید؛
- ۴- تبدیل شدن به اپوزیسیون قانونی و یا حتی غیرقانونی.

یک حزب و سازمان انقلابی باید برای همه این احتمالات آمادگی داشته باشد!

برخلاف این رویا پروری‌ها، ما معتقدیم، که تحولات اجتماعی را تنها در خطوط کلی آن می‌توان پیش‌بینی کرد و وارد شدن در جزئیات و اشکال تحول، زمانی که هنوز مستقماً در دستور روز قرار نگرفته‌اند و پاسخ مشخص خود را نطلبیده باشند، جز خیال‌پردازی نیست، که هدف آن فرار از پاسخ به مسایل مشخص و واقعی روز است، که اکنون مطرح است و با سماعت پاسخ خود را طلب می‌کند. بدیهی است، یک حزب انقلابی می‌تواند اشکال عام و احتمالی تحولات را نیز در نظر بگیرد و خود را برای آنها آماده کند. اما آنچه که در سخنان دوستان اکثریت دیده می‌شود، نه شکل عام تحولات و نه یک احتمال، که در حد یک احتمال و بعنوان یک مسئله کاملاً فرعی می‌توان بدان توجه داشت، بلکه چنین خط مشی و برنامه‌ریزی برای تحولات آینده ایران است، که به طور کلی خارج از اراده سازمان اکثریت یا حتی مجموعه سازمان‌های اپوزیسیون می‌باشد. نمایان خلق در این مرحله البته می‌تواند نوعی «میشاق» یا دقیق‌تر از آن «برنامه» خود را برای یک اتحاد چپ ارائه دهند. این که سرنوشت این برنامه به اتحاد وسیع‌تر نیروها یا «میشاق همگانی» و «جمع توافق ملی» و... بیانجامد یا نه و یا در شکل دیگری در جنبش تاثیر مثبت بگذارد یا دیگر نمی‌توان از هم اکنون پیش‌بینی کرد. مشکل در آنجاست، که اتفاقاً برداشتن همین نخستین گام و تنها گام، که در حد توان و امکانات واقعی سازمان است، عملاً غیرممکن گردیده است. دلیل این واقعیت را صادق کارگر در سلسله گفتارهای نشریه «کار» به روشنی بیان می‌کند: «سازمانی که در حال

تأما حفظ شده، تنها در پوسته اندیشه‌ها، متناسب با «مدروز»، «مطلق»‌ها جابجا گردیده است.

حزب توده ایران به موقع خود و به نوبه خود مخالفت صریحش را با هر گونه تلاش برای تحمیل ذهنیات پیش ساخته بر جنبش و مطلق کردن این یا آن شیوه خاص مبارزه اعلام داشت و درست در رد اندیشه‌های چریکی، در برنامه مصوب سال ۱۳۵۴ خود متذکر گردید:

«انقلاب اجتماعی به اقتضای اوضاع و احوال می‌تواند از راه‌های مسلحانه و غیرمسلحانه انجام گیرد و بصورت اشکال گوناگون درآید. چگونگی شکل عمل انقلابی برای تعرض قطعی بر دشمن زانیده اراده و تمایل پیشاهنگ نیست، بلکه به شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و از آن جمله به روش طبقات حاکمه در برابر جنبش انقلابی مردم بستگی دارد. لذا نمی‌توان این شکل را تنها بر پایه تسلیات و حتی یکبار برای همیشه و برای تمام دوران مشخص انقلابی از پیش معین ساخت. حزب توده ایران از هیچ یک از اشکال مبارزه انقلابی روی گردان نیست و بر آنست، که هر شکل از عمل انقلابی، که بتواند در شرایط مشخص مورد پشتیبانی توده‌ها قرار گیرد، بر ضد انقلاب ضریح جدی وارد سازد و راه پیروزی خلق را باز کند، باید بکار رود و بر آنست، که مبارزات وسیع توده‌ای اعم از سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک برای انشاء نیروهای ضد انقلابی و به منظور اتحاد نیروها و بسیج وسیع مردم وظیفه حتمی پیشاهنگ انقلابی است.»

ریشخند تاریخ در آنجاست، که اکنون باید این جملات را خطاب به همان دوستان، اینبار با خواست مطلق نکردن «راه مسالمت‌آمیز» تکرار نمود.

تحولات آینده و تخیل پروری‌های اکثریت

بخش عمده و اساسی مصاحبه‌های منتشره در نشریه «کار» به بررسی چگونگی تحولات آینده ایران اختصاص دارد، که در آن انواع و اقسام خیال‌پردازی‌ها، اگر «ها» و «باید»‌ها و احتمالات دست‌چندم، جانشین تحلیل و بررسی مسایل مشخص روز گردیده است. در اینجا ظاهراً تمام بحث بر سر آن است، که چگونه می‌توان از طریق «مسالمت‌آمیز» به «جمهوری پارلمانی» رسید. چنانکه پورنقوی می‌گوید: «اگر کوچکترین شانس برای تحول مسالمت‌آمیز در قدرت، در جامعه ما وجود داشته باشد، این شانس تنها در صورت «توافق همگانی»، که می‌تواند در «جمع توافق ملی» مثلاً متجلی شود و بیا نشود، برای تشکیل مجلس موسسان و تعیین نظام تحقق یابد.»

منطق دیگران نیز از چارچوب فوق بطور اصولی خارج نیست. ف. احمدی می‌گوید: «ما نیاز به یک میثاق عمومی داریم، میثاقی، که بر مبنای آن آترناتیوها و نیروهای سیاسی گوناگون بر سر یک مهم به توافق برسند و آن هم مسئله نحوه انتقال قدرت است.»

بنظر ف. تابان هدف نیروهای سیاسی باید توافق بر سر این موضوع باشد «که بعد از حکومت جمهوری اسلامی، مجلس موسسانی شکل بگیرد و همه این نیروها بپذیرند، که نوع نظام آینده توسط این مجلس تعیین شود.» او ادامه می‌دهد: «اگر فاصله زمانی میان لغو حاکمیت جمهوری اسلامی، تا استقرار نظام آینده را در نظر بگیریم، در این دوره به هر حال قدرتی لازم است، به این معنی می‌توانیم آن را دولت موقت بگوییم. یک دولت انتظامی موقت می‌توان آن را به این نام نامید.»

اگر «ها» و «باید»‌ها و تخیلات بی‌پشتوانه هم چنان ادامه دارد:

سوال: «اگر جناح‌ها یا بخش‌های از حاکمیت جمهوری اسلامی تقاضای مشارکت در آن دولت موقت را داشته باشند، موضع شما چیست؟» «... هدف پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی و تاسیس نظام تازه است. با توجه به این ما باید استقبال کنیم، که این ائتلاف هر چه وسیع‌تر شود...»

ف. نگهدار: «سازمان باید خط مشی در پیش بگیرد، که در آن تصریح شود، برای گذار از نظام ولایت فقیه به نظام جایگزینی مجمع توافق ملی، که یک رکن آن...»

«این ابهام در اذهان بوجود نیاید!» که ما می‌خواهیم اول رژیم را سرنگون کنیم، بر چنینم و بعد با سلب حق مشارکت طرفداران حاکمیت روحانیت در انتخابات مربوط، تاسیس نظام، آن انتخابات را برگزار کنیم.»

مهدی ابراهیم‌زاده: «به نظر من مجلس موسسان نقطه تحقق این گذار است.» «مجلس موسسان و یا قبل از آن یک مجمع توافق همگانی... تشکیل این جمع باید پایه یک معیار، که آن را میثاق همگانی می‌نامیم باشد.» «میشاق همگانی یعنی پذیرش آراء مردم در انتخاب نوع نظام. مجمع توافق همگانی برای اینست، که کسانی که این میثاق را پذیرفته‌اند، حاضر باشند، بنشینند و بر سر دعوت مجلس موسسان تبادل نظر و مذاکره کنند.»

اما بحث بر سر واژه ها و اصطلاحات نیست و اگر در سازمان اکثریت یا در سطح اپوزیسیون خارج از کشور، مقصود از "آلترناتیو" تشکیل یک اتحاد یا جبهه سیاسی بود، می شد از مفهوم لغوی نادرست و نارسای واژه "آلترناتیو" برای این منظور صرف نظر کرد. ولی چنانکه می بینیم مطلب از این محدوده خارج است و انواع و اقسام تعبیرات و برداشت های اساسا نادرست و خطرناک امروز در پشت اصطلاح "آلترناتیو" ایجاد شده است، که نمی توان از اشاره به آنها صرف نظر کرد.

برای نمونه پورنقوی از آلترناتیوهای "مذهب، سلطنت، چپ و ملی" سخن می گوید، این تقسیم بندی بقول خود او "اعتباری"، واقعا تا چه اندازه اعتبار دارد؟ مثلا در مورد "آلترناتیو مذهب"، آیا واقعا در جامعه ایران چیزی بنام "آلترناتیو مذهب" وجود دارد؟

"آلترناتیو مذهب" امروز شامل مثلا "نهضت آزادی"، که خود دارای جناح های مختلف است، "جنبش مسلمانان مبارز" دکتر حبیب الله پیمان، جنبش مسلمانان متعلق به مرحوم دکتر سامی، جناح چپ جمهوری اسلامی، جریان رسالت، جریان رفسنجانی و انواع جریان های مذهبی دیگر است. از سازمان مجاهدین خلق هم صرف نظر می کنیم. آیا واقعا می توان همه این نیروها را در یک جا جمع کرد و بر آن نام "آلترناتیو مذهب" گذاشت؟ شاید همین را ما در مورد "آلترناتیو چپ" می بینیم، که نیروهای به کلی ناهمگون و متضاد و حتی "راست" را به صرف اینکه برخورد نام "چپ" گذاشته اند، ظاهرا باید شامل شود. در اینجا نیز مانند همه موارد دیگر، ذهن گرایی و تقسیم بندی های ذهنی، فکری و باورهای مذهبی، جانشین مرزبندی های واقعی طبقاتی و سیاسی می گردد. مرزهایی که بخشی از نیروهای راستین ملی، مذهبی و چپ را از یکسو و بخش دیگری از جریان های موسوم به ملی، مذهبی و چپ را از دیگر سوی، از هم جدا می کند و یا به هم پیوند می دهد. در تشابه همین نگرش است، که نظردهندگان بدون هیچگونه تفکیک از "آلترناتیو چپ" سخن می گویند و متقابلا بدون هیچگونه تفکیک طرفداران "آلترناتیو جمهوری پارلمانی" را در مقابل آنها قرار می دهند. در موارد دیگر نظردهندگان از "آلترناتیو مجاهدین"، "سلطنت" و غیره سخن می گویند. واقعیت آن است، که در عمل مثلا چیزی بنام "آلترناتیو مجاهدین" وجود ندارد. آنچه که در واقع وجود دارد، سازمانی است بنام "مجاهدین خلق ایران" با شورایی موسوم به "شورای ملی مقاومت"، که حداکثر می توان آن را یک ائتلاف سیاسی دانست. اینکه مجاهدین خلق خود را تنها جانشین "جمهوری اسلامی" می دانند، یا برای خود رئیس جمهور و پارلمانی و رهبر تعیین کرده اند، تاثیری در این واقعیت ندارد و اگر فردا خود را "جمهوری مجاهدین خلق ایران" هم نام بگذارند، باز همانا یک سازمان عادی و ساده اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند. بنابراین چیزی بنام "آلترناتیو مجاهدین" وجود ندارد، که آنها بخواهند خود را تنها "آلترناتیو" بدانند و دیگران را "عمله" رژیم بنامند و یا ما بخواهیم در برابر آن "آلترناتیو دمکراتیک" را تشکیل دهیم. مفهوم این طرز برخورد آن است، که سازمان های اپوزیسیون متحد نیستند و منافع مشترک ندارند، بلکه "رقیب" یکدیگر برای حکومت کردن بر کشور هستند. نگرشی که ارزش اپوزیسیون و حقانیت احتمالی آن را در نزد مردم و جامعه ایران بشدت تنزل داده است و تنزل می دهد.

پیامدهای نادرست و خطرناک این نگرش باز هم تنها به آنچه در بالا گفتیم محدود نمی ماند. مثلا در مصاحبه با ف. تابان چنین می خوانیم: سوال: «شما اعتراضی به دولت آمریکا یا نمایندگان آمریکا ندارید، که چرا از سازمان مجاهدین حمایت می کنند و آن را بعنوان آلترناتیو معرفی می کنند، به این عنوان که این مداخله در امور داخلی ایران است. اعتراضی به این ندارید؟» جواب: «ما همیشه گفته ایم دولت های خارجی باید نیروهای اپوزیسیون را مورد حمایت قرار دهند. اصل موضوع حمایت آمریکا یا هر کشور خارجی از نیروهای اپوزیسیون و پشتیبانی کردن از آن ایرادی ندارد. ایراد ما این است، که چرا این پشتیبانی متوجه تقویت دیکتاتوری در ایران نباشد.»

"انتقاد" ف. احمدی از ف. نگهدار

فریدون احمدی در مصاحبه خود به انتقاد از نظریات نگهدار بدون بردن نام او، می پردازد و می گوید: «من به هیچوجه با طرز فکری که تلاش در راستای تشکیل یک جمهوری آلترناتیو را نفی می کند... و وظیفه ما را تنها به ارائه آلترناتیو فکری تنزل می دهد، موافق نیستم.» او در توضیح دلایل خود، بلافاصله چنین اظهار نظر می کند: «به نظر من این روش و طرز فکر سیاسی، مفهومی قدرت، چه حکومتی و چه غیرحکومتی است و از سوی دیگر خلیف ظاهر، در ذات خود هسته منشی غیردمکراتیک را می پرورد. مفهوم قدرت است، چرا که توان عظیم و پتانسیل جدی نیروهای خودی با چپ و ملیون را

حاضر نه جهان بینی مشخص دارد، نه برنامه دارد، نه اساسنامه، نه خط سیاسی مشخص و پایدار، چگونه می تواند...؟»

سازمان اکثریت قبل از آنکه بخواهد "آلترناتیو" نیروهای ملی و چپ را تشکیل دهد، ابتدا باید بتواند در جهت ایجاد یک اتحاد چپ تلاش کند. برای آنکه بتواند اتحاد چپ را پی ریزد، باید مفهوم مشخصی از "چپ" داشته باشد، برای آنکه بتواند مفهوم "چپ" مورد نظرش را روشن کند، باید خود برنامه روشن و مشخصی در پیش روی نهاده باشد. درست تدوین همین برنامه است، که امروز عمده ترین مسئله ای است، که بنظر ما در برابر دوستان اکثریت قرار دارد و درست برای فرار از پاسخگویی به همین نیاز است، که کلی گویی درباره "دمکراسی"، "جمهوری پارلمانی"، "مجلس موسسان"، "میثاق همگانی" و غیره به صف نخست رانده می شود و اتحاد چپ جای خود را به اتحاد چپ و لیبرال می دهد.

آلترناتیو دمکراتیک

در سازمان اکثریت همه راه ها به "آلترناتیو دمکراتیک" ختم می شود. اما برخلاف تصور اولیه در مسوده مفهوم این "آلترناتیو" و حتی در مبانی آن اختلاف نظر جدی وجود دارد و همگان درکی واحد، روشن و یکسان از "آلترناتیو"، که این همه از آن صحبت می کنند، ندارند.

به نظر ف. تابان: «آلترناتیو دو جنبه دارد. یک جنبه آن برنامه سیاسی و نیروی سیاسی است، که پشت این برنامه پدیده می آید و جنبه دیگر پذیرش این آلترناتیو در جامعه و اعتماد به آن است. از نظر جنبه اول هم مجاهدین خلق و هم سلطنت طلبان تا حدودی آلترناتیوهای خودشان را معرفی کرده اند...»

پور نقوی می گوید: «آلترناتیو دمکراتیک، یا یک آلترناتیو به طور کلی از سه جنبه برخوردار است: فکری، سیاسی و سازمانی» او در مرحله فکری از چهار آلترناتیو "سلطنت، مذهب، ملی و چپ" نام می برد و می گوید: «وقتی از جنبه فکری می گویم، بر روندهایی نظر دارم، که تاریخا در یک جامعه شکل گرفته اند و درست به همین دلیل شکل گیری تاریخی شان تنها به صورت تاریخی از صحنه زندگی جاری یک جامعه خارج خواهند شد.»

* سازمان اکثریت برای رسیدن به اتحاد "چپ و ملی"، نخست باید در اتحاد چپ قرار بگیرد و برای این اتحاد باید ابتداء برنامه خودش را اعلام کند و مفهوم چپ مورد نظرش را مشخص کند!

ما صادقانه اعتراف می کنیم، که مقصود وی از این جملات و ارتباط آن با "آلترناتیو" و "فکر" را در نمی یابیم و با اطمینان از اینکه این تافه می به نفعه ای برای جنبش مردم ایران و برقراری دیکراسی نخواهد انجامید، از جنبه "فکری" آلترناتیو او صرف نظر می کنیم. او سپس به جنبه های دیگر آلترناتیو مورد نظر خود اشاره کرده و ادامه می دهد: «مساله آلترناتیو دمکراتیک در این جنبه (سیاسی) ارائه یک برنامه سیاسی، یعنی ارائه برنامه جمهوری پارلمانی است» «سرانجام جنبه سازمانی است، من با این نظر، که این جنبه از کار را به معرفی ترکیب برای حکومت محدود می کند، موافق نیستم» از نظر او «انتشار یک نشریه مشترک» یا آرگانی واحد برای هماهنگی، خود گام بلندی به سمت تشکیل آلترناتیو دمکراتیک خواهد بود.

به نظر فتاحپور: «آلترناتیو معنای مشخص دارد و آن ارائه یک برنامه و معرفی نیروهای مجری آن برنامه است.»

اما به نظر ف. نگهدار: «اولا ما باید زبان مشترکی پیدا کنیم روی معنای آلترناتیو... این تصور مطرح است، که تشکیل آلترناتیو دمکراتیک نه به معنای نامزد کردن یک نیروی معین برای جایگزینی قدرت، که به معنای ارائه یک ایده، همچنین در مورد ساخت سیاسی کشور است. من جایی نشنیده ام، که نام این کار را ایجاد یا تشکیل آلترناتیو دمکراتیک بگذارند.» به نظر او اصطلاح درست برای ارائه ایده معین همان "آلترناتیو فکری" است. تردید نیست، که ارائه یک برنامه سیاسی و حتی اتحاد پیرامون آن را نمی توان "آلترناتیو" نام گذاشت و در این مورد حق با نگهدار است. هر چند که او نیز از واژه معجزه آسای "آلترناتیو" دست بردار نیست و تنها در این سطح آن را "آلترناتیو فکری" می داند.

کنند. آن عاملی که این نیروها را به چنین اندیشه و سیاستی می‌کشاند، "عدم اعتماد به نفس" آنها نیست، برعکس کاملاً به خود اعتماد دارند. آن عاملی تزلزل و راست روی آشکاری است، که در برنامه و سیاست سازمان اکثریت مشاهده می‌کنند، که آنها را به موفقیت خود امیدوار می‌کنند.

اکنون می‌توان مجدداً این پرسش را مطرح کرد، که آقای احمدی اگر با نظریات و اندیشه‌های نگهدار مخالف است، چرا به فلسفه بافی می‌پردازد؟ چرا صاف و ساده و روشن نمی‌گوید، که امید بستن به تحولی "دمکراتیک" توسط رفسنجانی و برنامه ارتجاعی تعدیل اقتصادی در یک کلام اشتباه بود؟ بنظر می‌رسد پاسخ به مسئله در متن پرسش نهفته است. تمام فلسفه بافی احمدی درست برای آن است، که او نمی‌خواهد و نمی‌تواند به اصل مسئله، یعنی به ورشکستگی برنامه ارتجاعی و ضد مردمی "تعدیل اقتصادی" رفسنجانی-رسالت اشاره کند. در اینجاست، که باید از احمدی پرسید، آن شخص و آن نیروی سیاسی که شجاعت بیان نظر خود را ندارد، آیا همان نیست که "مفهور قدرت، چه حکومتی و چه غیر حکومتی" است و "با به میدان گذاشتن را به خود نمی‌تابد" و آیا همان نیست، که در ذات خود عنصری غیردمکراتیک دارد، چرا که "با به میدان گذاشتن و ابزار وجود مستقل را زخم خوردن، افعی شدن و تخریب روابط اجتماعی-تاریخی با دیگران می‌انگارد؟" هم احمدی و هم سازمان فداییان اکثریت بالاخره دیر یا زود ناچار خواهند شد، که نظر صریح خود را درباره برنامه "تعدیل اقتصادی" امپریالیسم بیان کنند. برای همیشه نمی‌توان در پشت فلسفه بافی و غرق شدن در جزئیات و فرعیات پنهان شد و از پاسخ به مسایل مشخصی، که در پیش روی ما قرار دارد، فرار کرد! ما تنها می‌توانیم امیدوار باشیم، که فداییان خلق، در آن زمان، چنانکه در نام خود دارند، جانب "خلق" را نگاه دارند.

ما البته نمی‌دانیم، که آمریکا و امپریالیسم جهانی در کجای دنیا از "دمکراسی" پشتیبانی کرده‌اند، که قرار باشد اپوزیسیون "دمکرات" ایران نمونه دوم آن باشد، اما آنچه که بیشتر مورد توجه ماست، پیامدهای خطرناکی است که منطق آلترناتیو سازی بتدریج به خود می‌گیرد. بنا به گفته تابان:

۱- تقاضای اپوزیسیون برای کسب حمایت دولت‌های خارجی، هر ماهیتی که داشته باشند و حتی از امپریالیسم آمریکا ایرادی ندارد؛ ۲- باید از دولت‌های امپریالیستی بخواهیم، که از "آلترناتیو دمکراتیک"، یعنی از آلترناتیوی که "ما" جزو آن هستیم پشتیبانی کنند.

این منطق نمونه کامل منطق کور "آلترناتیو" است: منطق نیروی است، که در شرایطی که حتی توان برقراری حداقل آزادی‌ها را در جامعه برای خود ندارد، خیال‌پردازانه خود را "جانشین" و "آلترناتیو" حکومتی می‌داند و دیگر گروه‌ها را نه متحد، که رقیب خود می‌پندارد و از دولت‌های "خارجی" و امپریالیستی می‌خواهد، که به جای حمایت از "رقبای" از او پشتیبانی کنند. در شرایطی که رهبری راستگرای جمهوری اسلامی و رهبری مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان در طلب "پشتیبانی آمریکا" با یکدیگر مسابقه گذاشته‌اند، بنظر آقایان اکثریت وظیفه نیروهای ملی، دمکرات، چپ و مترقی آن نیست، که این بازی سراپا ارتجاعی و جهنمی را در هم بشکنند، بلکه باید خود نیز وارد گود شده و در مسابقه تقدیم کردن منافع ملی ایران به امپریالیسم، برای ماندن بر قدرت یا رسیدن به آن از رقیب عقب نمانند.

جنبه منفی دیگر سیاست "آلترناتیو سازی" در شرایط کنونی آن است، که بدلیل ماهیت تخیلی آن، اساس برنامه، مشی و چشم‌انداز سازمان و جبهه انقلابی را تخیلی و ذهنی می‌سازد. "آلترناتیو" یک هدف بیشتر در برابر خود نمی‌شناسد و آن دستیابی به حکومت است. در حالیکه در واقعیت تحولات، می‌تواند اشکال بسیار متنوع و متفاوتی را در برابر سازمان یا جبهه انقلابی قرار دهد. این احتمال وجود دارد، که جبهه یا سازمان یعنی اپوزیسیون بتواند به حکومت یا بخشی از حکومتی دست یابد، اما این احتمال نیز وجود دارد، که ناچار شود در شرایط دمکراسی محدود فعالیت کند، یا از حکومتی که از یک تحول دمکراتیک و مورد خواست مردم بیرون آمده باشد، پشتیبانی کند، یا مثلاً در مقام اپوزیسیون قانونی و یا حتی غیرقانونی نویسی قرار گیرد و انواع احتمالات دیگر، که از هم اکنون پیش‌بینی آنها ممکن نیست. وظیفه حزب یا سازمان انقلابی آن است، که برای همه این احتمالات آماده باشد و متناسب با وضعیت مشخص لحظه و تناسب واقعی نیروها، سیاست خود را تنظیم نماید. نه آنکه از پیش به کمتر از "آلترناتیو" رضایت ندهد و یا خود را اجباراً در مقام اپوزیسیون و "آلترناتیو" هر شکل حکومتی غیر از حکومت آلترناتیو خودی بداند.

خیال پردازی، شکل گرایی، خالی کردن همه اصطلاحات از محتوای مشخص و واقعی آنها، مخدوش کردن مرزبندی‌ها، جدا سازی‌های مصنوعی و به هم پیوستن‌های تقلبی و همه و همه برای انکار مرزهای واقعی اجتماعی،

نمی‌بیند. همیشه خود را در دو راهی و سه راهی انتخاب بین بد و بدتر می‌یابد، پا به میدان گذاشتن را به خود نمی‌تابد و پیوسته در پی نیرویی است، که حمایتش کند، مورد نقد و انتقاد قرارش دهد، رادیکال‌ش کند و غیره و هم چنان که گفته شد آن فکر در ذات خود، عنصری غیردمکراتیک دارد، زیرا فکری که پا به میدان گذاشتن و ابزار وجود مستقل را زخم خوردن، افعی شدن و تخریب در رابطه اجتماعی-تاریخی با دیگران می‌انگارد، خود اگر در قدرت باشد تاب تحمل اپوزیسیون مصمم و جدی ... را نخواهد داشت.

طبیعی‌تر آن بود، که اگر احمدی واقعا قصد نقد و انتقاد از نظریات نگهدار را داشت، در چند جمله صاف و روشن می‌گفت، که سیاست چشمداشت به رفسنجانی و برنامه تعدیل اقتصادی او اشتباه بود و این یک برنامه ارتجاعی و ضد مردمی بود، که نباید بدان و مجری آن امید بسته می‌شد و اکنون نیز تصور "آلترناتیو فکری" ادامه همان سیاست نادرست و خطاست! اما وی به جای بیان چند جمله صاف و ساده و روشن و بدون ابهام به "فلسفه بافی" سیاسی و تحلیل روانشناسانه رو می‌آورد و در این فلسفه بافی مسایل را وارونه جلوه می‌دهد. نادرستی-پشتیبانی از یک برنامه "ارتجاعی" را به معنی نادرستی حمایت از هر برنامه‌ای با هر محتوا و در هر شرایط معرفی می‌کند و آن را نشانه اندیشه غیردمکراتیک، "مفهور بودن به قدرت" و "عدم اعتماد به نفس" و انمود می‌سازد. به این ترتیب ماهیت ارتجاعی برنامه تعدیل اقتصادی رفسنجانی از زیر ضربه خارج می‌شود و فکر به اصطلاح "غیردمکراتیک"، که در پشت سر حمایت از او و اصولاً برنامه‌اش قرار دارد، مسئله اصلی عنوان می‌شود. پس اجازه دهید ببینیم، که ماهیت این فلسفه سیاسی و این تحلیل روانشناسانه در هم و بر هم و بی‌محتوای احمدی چیست؟

*** فرخ نگهدار در تمام ۶ سال گذشته و به قول خودش در جریان چشم داشتن به پیروزی تکنوکرات‌ها، نتوانست این واقعیت را ببیند، که در اتحاد تکنوکرات‌های دولتی، رسالت و روحانیت مرتجع و راستگرا، برنامه "تعدیل اقتصادی" جنبه عمده و محوری را داشت و اختلاف بر سر دستگاه اداری جنبه فرعی این اتحاد بود!**

برای انجام تحولات اجتماعی، برخلاف آنچه احمدی می‌اندیشد، نیروی اجتماعی لازم است. برخلاف خواست ما و خوشامدها و اعتماد به نفس ما، هیچ تحولی انجام نمی‌شود. اما این نیرو یا نیروهای اجتماعی، همگی، همیشه و به یک اندازه آماده پیکار در راه هدف معین و تحول معین نیستند. این امر هم به روحیات و اذهان قشر و طبقه مورد نظر در مراحل مختلف جنبش بستگی دارد و هم، از آن مهمتر، به ماهیت طبقاتی این یا آن نیروی اجتماعی، و حمایتش از آن مبارز پیگیر یا نیمه پیگیر یا متزلزل، تحول معین را فراهم می‌آورد. اساس مشی انقلابی بر آن استوار است، که بتواند همواره مجموعه نیروی ممکن را برای رسیدن به هدف معین گرد آورد، و در راه گردآوری این نیرو نقد و انتقاد، اتحاد، "پشتیبانی"، "مبارزه"، تقویت گرایش‌های رادیکال‌تر به زیان گرایش‌های سازشکارتر" همگی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است و بدون آنها باید از فکر تکامل اجتماعی و سیاسی صرف‌نظر کرد.

مثلاً در غالب کشورهای اروپایی، احزاب کمونیست از احزاب سوسیالیست و سوسیال‌دمکرات در برابر گروه‌های "راست" حمایت می‌کنند و سعی می‌کنند جریان‌های رادیکال در درون آن‌ها را به زیان جناح‌های سازشکار تقویت کنند. این امر بدان معنا نیست، که آنان در ذهن خود "عنصر غیردمکراتیک" دارند یا اعتماد به نفس ندارند. بلکه دلیل ساده و روشن آن اینست، که به تنهایی از نیروی لازم برای برآورده ساختن خواست مترقی معین برخوردار نیستند و از آنجا که اصل برای آنها نظیر هر مبارزه دیگر، برداشتن یک گام به پیش و انجام یک تحول مثبت ولو هر قدر جزئی است، مسلماً نگران فلسفه بافی‌ها و تحلیل‌های روانشناسانه نخواهند بود. مثال نزدیکتر و احتمالاً ملموس‌تر برای احمدی آنکه، همه می‌دانند گروه‌های راست اپوزیسیون تصمیم گرفته‌اند، که سازمان فداییان اکثریت را در خدمت خود و بورژوازی ایران در آورند و آن را بعنوان یک سازمان چپ و مترقی نابود سازند، چنانکه همه می‌بینیم برای رسیدن به این هدف سعی می‌کنند با "حمایت" با "نقد و انتقاد" گرایش‌های معینی را در سازمان در جهت پذیرش اصول سرمایه‌داری "رادیکال"

ده‌ها بار رادیکال‌تر از دیدگاه‌های بخشی از رهبران سازمان فداییان اکثریت و بطور کلی گروه‌های موسوم به "چپ دمکرات" است.

شک نیست، که فتاپور حق دارد، که به جای اتحاد چپ خواهان اتحاد چپ و لیبرال باشد، ما در این مورد مداخله‌ای نمی‌کنیم، اما خواست ما آن است، که اولاً نیروهای ملی را با لیبرال‌ها یکی نکنند و ثانیاً در اتحاد با "لیبرال‌ها" او روشن کنند، که کدام یک "چپ" و کدام یک "لیبرال" است؟

نگاه نگهدار به گذشته

فرخ نگهدار در مصاحبه خود از امیدواری‌های گذشته خود سخن می‌گوید و از آن جمله اظهار می‌دارد: «آنچه محور امید من بوده و بعد عدم امکان تحقق آن اثبات شد، موضوع برتری نهاد ریاست جمهوری بر نهادها و رهبری (ولایت فقیه) بود. موضوع امکان غلبه ارگان‌های اداره کننده کشور بر ارگان رهبری کننده مطرح بود. اگر چنین می‌شد، یک گام به پیش بود.» او در ادامه می‌گوید: «در آن تلاشی که برای تغییر توازن قدرت میان استفاده از بوروکراسی و دستگاه روحانیت در جریان بود، جهت‌گیری درست این بود، که سلطه روحانیت آماج اصلی باشد. اما راست این است، که ارزیابی من از توازن نیروها نادرست بود. من فکر می‌کردم، نیروهای تکنوکرات و بوروکرات آنقدر در جامعه و در حکومت نیرو گرفته‌اند و مجتمع شده‌اند، که می‌توانند سلطه روحانیت را به عقب بزنند. این ارزیابی نادقیق بود.»

فرض کنیم که نظر "نگهدار" درست باشد و قدرت گرفتن نیروهای "بوروکرات و تکنوکرات"، صرفنظر از اینکه چه سیاسی را دنبال می‌کنند و از چه طبقات اجتماعی حمایت می‌کنند، در هر حال یک گام مثبت باشد. اکنون معلوم شده است، ارزیابی ایشان از توازن نیروها "نادقیق" بوده است و این گام مثبت برداشته نشده است، پس علی‌الاصول ما باید شاهد یک تحول منفی در کشور باشیم، اما واقعیت درست عکس آن است، چرا که تضعیف قدرت رئیس جمهور "تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها" عملاً به گسترش دمکراسی در جامعه انجامیده و خود به یک تحول بسیار مثبت تبدیل شده است. این واقعیت را که آزادی مطبوعات نسبت به ۶ سال پیش بیشتر شده و فعالیت شخصیت‌های ملی-سیاسی تشدید شده است را می‌توان تکذیب کرد؟ چرا؟ این آن پرسش بزرگی است، که اگر نگهدار می‌خواست واقعا و پیگیرانه به مسئله تحول اجتماعی در ایران بیندیشد، باید آن را مطرح می‌کرد و به آن پاسخ می‌داد.

اما اگر به مسئله برخلاف نگهدار، که نبرد اصلی در جامعه را به مبارزه میان جریان‌های شکلی تکنوکرات‌ها و روحانیت می‌بیند، از جنبه ماهوی و طبقاتی نگاه کنیم، پاسخ پرسش فوق کاملاً روشن خواهد بود. رئیس جمهور از همان نظام غارتگر سرمایه داری وابسته دفاع می‌کرد، که "رسالت و روحانیت راستگرا" دفاع می‌کرد. اتحاد آنها بر سر برنامه "تعدیل اقتصادی" جنبه عمده و ماهوی داشت، در حالیکه اختلاف آنها بر سر "دستگاه اداره کننده" یا "دستگاه رهبری کننده" جنبه شکلی و فرعی داشت.

نگهدار (یا جریان همفکر ایشان در سازمان اکثریت و بطور کلی در اپوزیسیون خارج از کشور، که تعدادش کم نیست) اگر به جای غرق شدن در این اختلاف شکلی، آن اتحاد ماهوی را می‌دید، در آن صورت به این نتیجه مسلم می‌رسید، که ارتجاع در ایران بر روی دو "پا" استوار است، هر کدام از این دو "پا" بشکند پای دیگر نیز بناچار لنگ خواهد زد. بنابراین در مبارزه میان روحانیت ارتجاعی و راستگرا و "بوروکراسی" سیاست درست آن نبود که خارج از زمان و مکان این یا آن را هدف بگیریم، بلکه آماج درست آن پایایی بود، که در شرایط مشخص شکننده‌تر بود و باشکسته شدن آن، مجموع ارتجاع به لنگی دچار می‌گردید.

اما برای آنکه همین پا و حلقه ضعیف‌تر ارتجاع نیز بشکند، سطح بالائی از آگاهی، همبستگی و اتحاد عمل در میان نیروهای ملی، مترقی و چپ، اعم از مذهبی یا غیرمذهبی لازم بود، که بتوانند بر همه کارشکنی‌ها و تفرقه‌پراکنی‌ها در داخل و خارج از کشور غلبه کنند، همه آنها را که خواهان حکومت "یکپارچه" رفسنجانی بودند و آن را اوج تحول معرفی می‌کردند، کنار زد و تمام نیروها را برای یورش به این حلقه بسیج کنند. این آگاهی و این اتحاد در شرایطی بس مهم و در عمل بدست آمد و حرکت در راه تحول و دمکراسی در جامعه عملاً آغاز شد. همان راهی، که سازمان اکنون به فکر حضور فعال‌تر در آن و در کنار دیگر نیروهای داخل افتاده است! البته آنها هنوز برای رسیدن به این اهداف، راه طولانی در پیش دارند.

ما البته انتظار نداریم، که نگهدار به این مسایل بیندیشد، یا آنها را مطرح کند و در جستجوی پاسخ باشد. به نظر می‌رسد، امیدواری‌های نگهدار و همفکران او در سازمان اکثریت و دیگر گروه‌های چپ دمکرات، چیزی بیش از امیدواری به غلبه "بوروکراسی" بر "روحانیت" بوده است. همان امیدواری که همین امروز هم آنها را به سکوت درباره برنامه ارتجاعی و امپریالیستی "تعدیل"

اینجاست بخشی از سیاستی، که امروز تحت نام "آلترناتیو دمکراتیک" در سازمان فداییان خلق ایران اکثریت دنبال می‌شود.

فداییان و "لیبرال‌ها"

برخی از رهبران فداییان اکثریت اخیراً به "لیبرال‌ها" علاقه ویژه‌ای پیدا کرده‌اند و مدام از آنها بعنوان متحد خود نام می‌برند. مثلاً مهدی ابراهیم زاده می‌گوید: «زمانی نیروهای ملی برای ما "لیبرالی" بودند و با منشی و نقش آنها موافق نبودیم، امروز اتفاقاً به دلیل همان "لیبرال" بودن با آنها موافق هستیم و اتحاد با آنها را ضرورت مشخص تلاش مان برای استقرار دمکراسی می‌دانیم.» در این زمینه بیش از همه فتاپور از خود حرارت نشان می‌دهد و بارها تاکید می‌کند: «نیروی دیگری که ما خود را بخشی از آن می‌دانیم، ائتلافی از نیروهای چپ و لیبرال جامعه ماست...»، «نیروهای این جریان، یا عبارت صحیح‌تر نیروهای چپ و لیبرال جامعه ما بخشی در خارج از کشور...»، «نیروهای لیبرال در داخل کشور با کسانی که همانند خودشان سابقه فعالیت در جنبش ملی داشته‌اند...»، «در مجموعه این جنبش با توجه به نقش نیرومند نیروهای ملی-لیبرال...»

درباره دلایل این "علاقه" با توجه به تحولات اخیر در داخل ایران، می‌توان حدس‌هایی زد، که نه اهمیتی دارد و نه مورد توجه ماست. اما آنچه که در خور توجه است، آن است، که هم ابراهیم زاده و هم فتاپور، واژه‌های "ملی" و "لیبرال" را آنچنان به هم، در کنار هم و به جای هم بکار می‌برند، که گویا "ملی" یعنی "لیبرال" و "لیبرال" یعنی "ملی". به این ترتیب "ملیون"، بخشی از اعتبار خود را از دست می‌دهند و "لیبرال‌ها" اعتبار کاذب بدست می‌آورند. براساس علامت تساوی فوق چیزی بنام "ملی رادیکال" یا "ملی دمکرات" اصلاً و ابداً نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد و همه "ملیون" "لیبرال" هستند.

*** لیبرالیسم مهری نیست، که برای همیشه بر پیشانی فلان شخص یا حزب کوبیده شود. مثلاً در "نهضت آزادی ایران"، که در جریان انقلاب، بعنوان نماینده عمده لیبرالیسم شناخته می‌شد، اکنون شخصیت‌ها و جناح‌هایی وجود دارند، که مواضع آنها ده‌ها بار رادیکال‌تر از دیدگاه‌های بخشی از رهبران سازمان فداییان اکثریت و گروه‌های موسوم به "چپ دمکرات" است!**

برخلاف نظر دوستان فدایی، جنبش ملی در ایران با "لیبرالیسم" تفاوت دارد. جنبش ملی نماینده طیف وسیعی از اقشار و طبقات اجتماعی است و در زیر پرچم آن، دمکرات‌های انقلابی، اقشار ملی و بورژوازی ایران در تز "لیبرالی" به فعالیت و مبارزه مشغولند. اما "لیبرالیسم" در ایران گرایش سیاسی قشر فوقانی بورژوازی ملی است، که برای سازش با ارتجاع و امپریالیسم در گذشته از خود آمادگی زیادی نشان داده است. مجموعه این امر را می‌توان در مخالفت سرسختانه لیبرال‌ها با اصلاحات ارضی و ملی شدن بازرگانی خارجی کشور در سال‌های پس از انقلاب مشاهده کرد، که مواضع آنها را از این نظر در کنار حجتیه و ارتجاعی‌ترین قشر نیرهای مذهبی قرار داد. با آنکه نه اصلاحات ارضی و نه ملی شدن بازرگانی خارجی هیچکدام از چارچوب اصلاحات بورژوازی خارج نمی‌شوند و بورژوازی رادیکال می‌تواند با این اصلاحات همراه شود و حتی انجام آنها را بعهده گیرد، اما لیبرال‌های ایران از ترس آنکه مبادا بر اثر این اصلاحات به تقدس مالکیت "لطمه‌ای وارد آید"، که ادامه آن به منافع قشر فوقانی بورژوازی ملی، احتمالاً آسیب رساند، در سر سخت‌ترین جبهه مخالف اصلاحات قرار گرفتند. تردید نیست، که ناتوانی انقلاب ایران در انجام اصلاحات ارضی بنیادین و برپه در تحقق ملی کردن بازرگانی خارجی، حداقل یکی از عمده انحرافات انقلاب و دلیل بقا حاکمیت در دست سرمایه داری بزرگ تجاری محسوب می‌شود. چرا باید امروز این واقعیات تاریخی را نادیده گرفت؟

البته در این تردید نیست، که "لیبرالیسم" (مانند "انقلابی"، "چپ") مارک و نشانی نیست، که برای همیشه بر پیشانی این یا آن فرد و یا حزب و یا گروه و سازمان کوبیده شده باشد. مثلاً در جریان انقلاب ایران "نهضت آزادی"، بعنوان نماینده عمده لیبرالیسم ایران شناخته می‌شد. در حالیکه هم اکنون در همین نهضت آزادی، شخصیت‌ها و جناح‌هایی وجود دارند، که مواضع آنها

در مورد مفهوم "پتانسیل" و "ظرفیت" نیز فداپیان نظر خود را در باره آنها روشن نمی کنند. در اینجا نیز مانند مورد قبل، مسئله این نیست، که آیا رژیم ها "ظرفیت" پذیرش اصلاحات را دارند یا نه، بلکه آن است، که آیا تناسب نیروهای طبقاتی به جامعه اجازه و امکان اصلاحات را می دهد یا خیر؟ بنابراین در اینجا سه عامل عمل می کنند: ۱- بینش، روحیات و اذهان حکومتگران؛ ۲- شکل و ساختار و چارچوب نهادهای حکومتی؛ ۳- تناسب نیروهای طبقاتی و اجتماعی.

عامل سوم جنبه عمده تعیین کننده دارد، در حالیکه دو عامل نخست جنبه فرعی و تابع دارند و حداکثر شکل اصلاحات و سرعت آن را مشخص خواهند کرد. وقتی بحث را از این زاویه مطرح می کنیم، که آیا رژیم ظرفیت انجام تغییرات را دارد و یا ندارد، یعنی آنکه نقش عامل سوم و تعیین کننده را نادیده گرفته ایم و دو عامل فرعی نخست را مطلق کرده ایم. به این ترتیب دوستان فدایی با طرح وارونه مسایل و قضایا خود را گرفتار تناقض می نمایند. مثلاً آنها از یکسو خواهان برکناری ج.ا. و ایجاد ج. پارلمانی هستند، اما از سوی دیگر راه مسالمت آمیز را مطلق می کنند و گاه "دمکرات" بودن خود را با اعتقاد به راه "مسالمت آمیز" تحول پیوند می زنند، اما "مسالمت آمیز" بودن گذار از ج.ا. به ج. پارلمانی به معنای ضرورت دست یابی به توافق با ج.ا. است. از سوی دیگر آنها می گویند ج.ا. ظرفیت پذیرش تغییرات بنیادی را ندارد و درست از همین ضرورت، برکناری ج.ا. را نتیجه گرفتند، که این مجموعه یک تناقض آشکار و یک درگیری با علل است، که خروج از آن تنها با پذیرش امکان تحول "غیرمسالمت آمیز" ممکن خواهد بود. اگر امکان تحول غیرمسالمت آمیز پذیرفته شود، دیگر ضرورتی ندارد که فکر کنیم رژیم ظرفیت پذیرش اصلاحات را دارد و یا ندارد و بخواهیم بر اساس آن خط مشی تعیین کنیم.

*** مسئله این نیست، که رژیم ظرفیت پذیرش اصلاحات را دارد یا خیر؟ مسئله آنست که آیا توده های مردم و تشکلهای سیاسی، توان تحمیل اصلاحات را تا حد تغییرات بنیادی، به رژیم دارند یا خیر؟**

البته این همه تناقض نیست. تناقض بزرگ تر آن است، که فداپیان اعلام می کنند، خواهان برکناری جمهوری اسلامی هستند، اما همه آنها می پذیرند، که اگر امکان آزادی برای سازمان در همین جامعه و در چارچوب همین رژیم ولایت فقیه و همین ج.ا. بوجود آید، باید از آن استفاده کرد. در اینجا این پرسش پیش می آید، که اگر آزادی برای سازمان اکثریت به شرط پذیرش قانون اساسی بوجود آمد، آیا سازمان این "شرط" را می پذیرد، یا نه؟ اگر می پذیرد، تکلیف خواست برکناری جمهوری اسلامی چه می شود؟ اگر نمی پذیرد، پس مفهوم "استفاده از هر قدر امکان آزادی در داخل"، که بر آن تاکید می شود، به کجا خواهد رفت؟ تناقض اخیر، تناقض اساسی خط مشی "برکناری ج.ا. است. چرا؟

در این مورد سیاوش پور می گوید: «در میان سایر نیروهای مخالف ولایت فقیه طرفدارانی از ج.ا. وجود دارند، که تنها بر حذف ولایت فقیه تاکید دارند. در سازمان، با سابقه ای که دارم و با شناختی که از نیروهای آن دارم، گمان نمی کنم کسی وجود داشته باشد، که با بقای این رژیم موافقت داشته باشد.»

اشکال درست در همینجاست. شعارهای مرحله جنبش را خواست "ما" و "مواقت" و یا "عدم موافقت" ما تعیین نمی کند. شعار مرحله ای جنبش آن شعاری است، که از یک سو راه را بر روی تحولات عمیق تر نبیند و در چارچوب آن بتوان تا هر کجا که جنبش و خواست و توان توده ها اجازه دهد، پیش رفت و از سوی دیگر دست ما را در استفاده از هر گام و دست آورد و پیشرفت، ولو کوچک و جزئی، که جنبش توده ها در لحظه معین توان دست یابی به آن را دارد، باز نگذارد. شعار و خواست "برکناری ج.ا." اکنون و در این لحظه معین فاقد هر دوی این دو شرایط است.

(نقل قول هاشمگی از شماره های ۱۱۸، ۱۱۹ و ۱۲۰ نشریه "کار" و همه تاکیدها در همه جا از ماست)

اقتصادی و ادار می کند، برنامه ای، که دیگر نه "رفسنجانی" و "بوروکرات ها"، بلکه رسالت و روحانیت مرتجع، راستگرا و طرفدار سزمایه داری انگلیسی ادامه اجرای آن را بر عهده گرفته اند و می کوشند مجری جان سخت آن در ایران شوند!

آیا رژیم اصلاح پذیر است؟

مصاحبه گر نشریه "کار" از سیاوش پور می پرسد: «برخی برای اینکه خط مشی سیاسی تعیین کنند، کار را از طرح این سوال آغاز می کنند، که آیا رژیم اصلاح پذیر هست یا نه؟» سیاوش پور می گوید: «در بازه تحولات درون جامعه ما، دو مشی کلی وجود دارد، مشی که در هر شرایطی تنها به ایجاد اصلاحات اعتقاد دارد. پیروان این مشی طبعاً هر حکومتی را اصلاح پذیر می دانند... در مقابل مشی ونگرشی است، که به امکان ایجاد تحول اساسی از طریق یک انقلاب سیاسی باور دارد و ایجاد اصلاحات را در شرایطی امکان پذیر و در شرایط دیگر ناممکن می بیند.»

اینکه سیاوش پور امکان تحول اساسی از طریق انقلاب را می پذیرد و احتمال انجام اصلاحات را نیز مردود نمی داند، مسلماً نسبت به نظرات موجود در سازمان اکثریت یک گام به پیش است. اما در پاسخ او نیز ابهاماتی وجود دارد و معلوم نیست، که جایگاه "اصلاح" و "انقلاب" در کجاست.

برای روشن شدن مسئله در درجه نخست باید تاکید کنیم، که مبارزه برای اصلاحات و رفرفرم های اجتماعی، با اصل این پس آن رفرفرم معین و انگیزه های حاکم بر آن تفاوت دارد، مبارزه برای اصلاحات دمکراتیک جزئی از مبارزه دائمی حزب طبقه کارگر است و در این مفهوم "اصلاح" و "انقلاب"، تا مراحل و لحظات مختلف، یک روند واحد معینی پیشرفت و تکامل اجتماعی است. در این چارچوب اصلاح و "انقلاب" از یکدیگر جدا نیست، رودروری یکدیگر هم نیست، جانشین یکدیگر هم نمی تواند باشند. "اصلاح" و "انقلاب" همانطور که سیاوش پور نیز بدستی تاکید می کنند، به معنای تحول مسالمت آمیز در برابر تحول غیرمسالمت آمیز نیز نیست و چه بسا ممکن است انقلابی از طریق مسالمت آمیز و اصلاحاتی از طریق غیرمسالمت آمیز انجام پذیرد. هر چند که عموماً عکس آن صادق است.

اما، انجام رفرفرم های اجتماعی بستگی به اوضاع و احوال مشخص دارد و می تواند نتیجه پیروزی نیروهای دمکراتیک بر نیروهای محافظه کار باشد، یا برعکس شکست نیروهای انقلابی و ناگزیر شدن اجرای وصایای آن توسط ضد انقلاب پیروزمند را نشان دهد، یا حاکمی از اوضاع و احوال دیگری باشد، که اکنون جای بحث آن نیست.

اما آنچه که پاسخ سیاوش پور را مبهم می کند، بیش از آنکه به نظرات ایشان مربوط باشد، از طرح نادرست مسئله ناشی می شود. یعنی آنکه خط مشی خود را بر اساس پاسخ به این پرسش تعیین کنیم، که آیا "رژیم" اصلاح پذیر هست یا نه؟ این شیوه تحلیل نیز ظاهراً، چنانکه مصاحبه گر نشریه "کار" به آن اشاره می کند، در سازمان اکثریت متداول است. مثلاً احمدی دلیل خط مشی سازمان را چنین بیان می کند:

«این ارزشیابی، که رژیم جمهوری اسلامی فاقد پتانسیل لازم برای پذیرش تغییرات بنیادی است، خط شما، سازمان ما را بر آن قرار داد، که خواهان طرد و نفی و برکناری جمهوری اسلامی باشد». این یک نمونه روشن و بارز طرح نادرست مسئله است، چرا که مسئله اساسی این نیست، که آیا رژیم ها "ظرفیت" پذیرش اصلاحات یا تغییرات بنیادی را دارند، یا نه، بلکه مسئله آن است، که آیا توده های مردم به آن چنان قدرتی دست یافته اند، که بتوانند اصلاحات را به رژیم ها تحمیل کنند؟

در اینجا مسئله نه تنها نادرست طرح گردیده، بلکه عناصر و اجزاء مختلف آن نیز دارای ضعف و ابهام می باشند. چنانکه در طرح آنکه آیا رژیم "ظرفیت" و "پتانسیل" پذیرش اصلاحات یا تغییرات بنیادی را دارد، نه مفهوم "اصلاح" و تغییر بنیادی روشن است و نه مفهوم "ظرفیت" و "پتانسیل" و چگونگی اندازه گیری و تشخیص آن.

در درجه نخست مفهوم مورد نظر فداپیان اکثریت از اصلاحات و تغییرات بنیادی روشن نیست و گاه مشاهده می کنیم آنها "اصلاح" را در مفهوم "ظرفیت" رژیم در پذیرش پایان دادن به حکومت ولایت فقیه، "برکناری ج.ا." و یا پذیرش انتخابات آزاد برای کنار گذاشتن ج.ا. به کار می برند.

بدیهی است، که بر چنین تحولاتی نمی توان نام "اصلاح" گذاشت و راجع به آنکه آیا رژیم "ظرفیت پذیرش" آن را دارد یا نه، بحث کرد و یا بدتر از آن، بر این اساس خط مشی سیاسی تعیین کرد. اگر حاکمیتی بپذیرد، که موجودیت خود را نابود کند، ولو اینکه این پذیرش در عمل به مفهوم یک گذار مسالمت آمیز باشد، این تحول در محتوای خود در هر حال یک تحول "مترقی" است، که به حکومت تحمیل شده است و ارتباطی به "ظرفیت پذیرش اصلاحات" یا تغییرات بنیادی ندارد.

شجاع الدین شفا:

حزب دمکرات مردم ایران!

در آمریکا و بدنبال انتشار نامه هوشنگ انصاری مبنی بر فعالیت سیاسی جناح راست اپوزیسیون در جمهوری اسلامی، ناگهان یک حزب سیاسی تأسیس شده است. این حزب خود را "حزب دمکرات مردم ایران" نامیده است و مجمع اولیه‌ای که برای تشکیل آن برپا شده، یکی از مدرّسین سابق مدارس عالی زمان شاه بنام دکتر "حسن صفوی" را، بعنوان سخنگو و لیدر خود معرفی کرده است. دکتر صفوی، که اکنون سال‌هاست در آمریکا اقامت دارد، در مصاحبه‌ای با رادیو ایرانیان مقیم آمریکا در این باره گفته است: «... بدنبال رسیدن یک نامه تحلیلی از ایران مبنی بر ضرورت داشتن یک تشکیک سیاسی، که در آن اوضاع کشور بصورتی مشروح تشریح شده بود، ما تصمیم گرفتیم با جمعی از همفکران خود این حزب را تأسیس کنیم...» نام این حزب، بسیاری را به یاد حزب قوام السلطنه انداخته است.

دکتر صفوی ضمن تأکید بر طرفداری این حزب از اصول مشروطیت، خود را متعهد به نظام سلطنتی نکرد. بسیاری از ناظران سیاسی در آمریکا اعتقاد دارند، که ورود هوشنگ انصاری به صحنه سیاسی با تدارکاتی همراه بوده است، که اکنون برخی از این پیش‌بینی‌ها و تدارکات جنبه عملی به خود می‌گیرد. البته در این میان از دو مسئله نیز یاد می‌شود، یکی تشریفات است که انتشار نامه انصاری در میان سلطنت‌طلب‌ها بوجود آورده است و نکته دوم، همانا اخباری است، که از انگلستان و در ارتباط با سفر و اقامت طولانی آیت الله مهلوی کنی در لندن می‌رسد. این فعل و انفعالات نمی‌تواند با برخی وعده‌هایی که از قول کنی برسر زبان‌هاست، بی‌ارتباط باشد. از قول او گفته می‌شود، که پیش از بازگشت به تهران به پاره‌ای از فعالان مطبوعاتی جناح راست اپوزیسیون توصیه کرده است، به نوعی رفتار کنند، که بتوانند بزودی به ایران بازگشته و فعالیت تشکیلاتی را سازمان بدهند!

فدائیان خلق خواستار جمهوری

مبتنی بر دمکراسی در کشور شدند

چهارمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، در مردادماه امسال برگزار گردید. این کنگره، که در بیست و پنجمین سالگرد بنیان‌گذاری سازمان و بیستمین سالگشت شهادت بیژن جزنی، بنیان‌گذار سازمان، تشکیل شد، به نام رهبر فقید سازمان، کنگره بیژن جزنی، نام‌گذاری گردید.

فدائیان خلق در این کنگره بار دیگر درخواست اساسی خود، یعنی استقرار دمکراسی در ایران تأکید کردند. کنگره تأیید کرد مردم ایران برای رسیدن به دمکراسی، تجدد، پیشرفت و عدالت اجتماعی ناگزیر از پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیتی مبتنی بر دمکراسی هستند. کنگره تصریح کرد، که فدائیان طرفدار انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به مردم هستند و برای برگزاری انتخابات آزاد در ایران می‌کوشند.

کنگره فدائیان برای تحقق این اهداف بزرگ، خواهان ایجاد جبهه‌ای از نیروهای آزادی‌خواه ملی و چپ کشور گردید و همه نیروهای آزادی‌خواه را به پیکار مشترک علیه استبداد و برقراری دمکراسی در ایران دعوت کرد.

کنگره چهارم سازمان، اوضاع بحرانی و نابسامان کشور را مورد بررسی قرار داد و جمهوری اسلامی را مسبب بحران و سقوط کشور دانست. کنگره مبارزه مردم ایران علیه استبداد حاکم را مورد پشتیبانی قرار داد و سرکوب و کشتار مردم توسط حکومت اسلامی را محکوم کرد. چهارمین کنگره فدائیان از مبارزه آزادی‌خواهان ایران در داخل کشور حمایت کرد و یافتن راه‌های مناسب برای پیشبرد یک مبارزه مشترک و متحد با این نیروها را ضرورتی ناخیرناپذیر دانست. کنگره چهارم سازمان فشارهای حکومت اسلامی به زنان، روشنفکران، اقلیت‌های مذهبی و ملیت‌های تحت ستم کشور را محکوم ساخت و با مبارزات آنان علیه استبداد حاکم اعلام همبستگی نمود.

کنگره چهارم سازمان، که همزمان با سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در ایران در سال ۱۳۶۷ برگزار گردید، طی مراسم ویژه‌ای خاطره همه قربانیان این فاجعه دردناک را گرمی داشت و با تشکیل نهاد یاری به خانواده شهیدان و زندانیان سیاسی، خواستار تشدید کمک‌های مادی و معنوی به بازماندگان قربانیان مبارزه برای دمکراسی در ایران گردید.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

مرداد ماه ۱۳۷۴

امور سلطنت خواهان را

به "فرح" واگذار کنید!

شجاع الدین شفا، معاون دربار شاهنشاهی، اخیراً نامه سرگشاده‌ای نوشته و طی آن حملات بسیار تند را به رضا پهلوی کرده است. او در این نامه خود از رضا پهلوی می‌خواهد، که مادر خود، "فرح" را در راس سازمان‌های مربوط به سلطنت‌طلب‌ها بگذارد و برادر کوچکش، "علیرضا" را نیز در کارهای خود شریک کند. شجاع الدین شفا، با توجه به مناسبات قدیمی‌تر همسر محمد رضا شاه مخلوع، "فرح" در مجامع بین‌المللی و آشنائی بیشترش با ایران چنین توصیه‌ای را به رضا پهلوی می‌کند، اما در این توصیه ملاحظه دیگری نیز در نظر گرفته شده است، که در واقع سود گرفتن از همان حربه است، که سازمان مجاهدین خلق با اعلام ریاست جمهوری "مریم رجوی" از آن سود گرفت. هر دو این ملاحظات سیاسی-تبلیغاتی بازمی‌گردد به موقعیت حقوقی-اجتماعی زنان ایران، که در جمهوری اسلامی تحت فشار مضاعف قرار دارند و روحانیت راستگرای حاکم آنها را موجوداتی درجه دوم می‌شناسد و بر همین اساس نیز با آنها رفتار می‌کند. البته شجاع الدین شفا در نامه سرگشاده مفصل خود، رضا پهلوی را به بی‌کفایتی و لاف‌زدن‌های بی‌پشتوانه و چشم داشتن وی به حمایت آمریکا نیز متهم کرده است!

بدنبال انتشار این نامه سرگشاده در هفته نامه "تیمروز" و خودداری کیهان چاپ لندن از پرداختن به آن، از آمریکا خبر می‌رسد، که در میان طرفداران بازگشت سلطنت پهلوی‌ها به ایران برخی فعل و انفعالات دیگر نیز روی داده است. این فعل و انفعالات همزمان شده است با کنفرانسی، که در شهر اشتوتگارت آلمان برپا شد و دیدار و مذاکره منوچهر گنجی (از فعالان سلطنت طلب) با رضا پهلوی، که منجر به انتشار یک پیام شد، در ارتباط با آن ارزیابی شده است.

از آمریکا دو خبر در رابطه با فعالیت‌های سیاسی سلطنت‌طلب‌ها به ما رسیده است، که چاپ می‌کنیم:

کمک مالی آمریکا و اسرائیل به

سلطنت طلب‌ها

دکتر حبیب ممیز، مشاور و دستیار دکتر منوچهر گنجی، رئیس سازمان موسوم به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای ایران، در مصاحبه‌ای با رادیو ۲۴ ساعت و در پاسخ به این سؤال، که آیا سازمان شما کمکی هم از کشورهای خارجی دریافت می‌کند، یا خیر؟ با صراحت گفت: «... اکنون ۴ کشور، که یکی از آنها خاورمیانه‌ایست، ولی عراق در جمع آنها نیست، به ما کمک می‌کنند. البته یکی از این کشورها امریکاست. این کمک توسط دولت امریکا به ما داده می‌شود و نه سازمان "سیا". اغلب سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی چنین کمک‌هایی را دریافت می‌کنند، که البته این کمک‌ها مانند گذشته نیست و ناچیز است. از زمانیکه دولت امریکا در برنامه کمک‌های خارجی خود صرفه‌جویی کرده این کمک‌ها نیز شامل این صرفه‌جویی شده است!»

علیرضا شاه شود!

روز سوم اوت، گروهی از سلطنت‌طلب‌ها، که رضا پهلوی را آدمی بی‌لیاقت و خوشگتران معرفی می‌کنند، در لس‌آنجلس طی یک گردهمایی خواهان نامزدی علیرضا پهلوی برای سلطنت شدند. رادیو ۲۴ ساعت ایرانیان نیز خبر کوتاهی را در این ارتباط پخش کرده است.

حزب توده ایران و سیاست "اتحاد"

حزب توده ایران، یگانه حزب سیاسی ایران است، که از بدو تاسیس طرفدار پیگیر اتحاد نیروها با هدف تحولات عمیق اجتماعی در ایران بوده است. این مشی و سیاست، که برخاسته از واقعیت جامعه ایران است، در هیچ دوره‌ای از حیات حزب توده ایران، در سایه فعالیت‌های روزانه آن قرار نگرفته است. در تاریخ ۵۴ سال اخیر، حزب توده ایران برای رسیدن به اتحاد با دیگر نیروها، بیشترین گذشت‌ها را کرده است، چرا که به قدرت متحد نیروها ایمانی خلل ناپذیر دارد. البته این بدان معنی نیست، که در طول این سال‌ها و در پیگیری این مشی و سیاست، رهبری وقت حزب گرفتار راست‌روی و یا چپ‌روی نشده و یا اسیر برخی خوش‌باوری‌ها و یا بدبینی‌ها نگشته است. در طول این سال‌ها، بنابر شرایط و توازن قوا، سه بار و در سه زمان غیر پیوسته، تلاش حزب توده ایران برای تشکیل اتحادی از نیروهای سیاسی حاضر در جامعه، علیرغم همه کارشکنی‌های دشمنان داخلی و خارجی، به نتیجه رسید، که حاصل انکارناپذیر آن عقب‌نشینی نیروهای بازدارنده تحولات اجتماعی در ایران بود. با کمال تأسف در هر سه مورد، پیمان شکنان موفق شدند شکاف در این اتحاد ایجاد کرده و سرانجام آنرا از هم بپاشند! حاصل این پیمان شکنی و از هم پاشیدگی نیز، یورش ارتجاع به دست آورده‌های اتحاد بوده است! برای روشن شدن ذهن کسانی که حزب ما را متهم به عدم تعهد نسبت به آزادی‌ها می‌کنند، بد نیست یادآور شویم، که در تمام این سال‌ها، "آزادی و مبارزه با دیکتاتوری" یکی از محوری‌ترین اصول و خواست‌های حزب ما برای تشکیل اتحاد‌ها بوده است. در هر سه اتحادی که با حضور پیگیرانه حزب ما تشکیل شد، دفاع از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی جان مایه آنها بوده است.

هم در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب سال ۵۷ و هم در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، حزب ما در هر سند، تحلیل و مصوبه حزبی بر پیگیری این مشی تأکید ورزید و تا آخرین توان ممکن و مقدور برای تحقق آن کوشید. اگر در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و برای مبارزه با فاشیسم، و در سال‌های پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد حزب ما برای نجات جنبش در درجه نخست برای جلب سازمان‌ها و احزاب ملی و سپس ملی-مذهبی بیشترین تلاش ممکن را کرد، در دهه ۵۰ و سپس سال‌های پس از پیروزی انقلاب، و با توجه به حضور انکارناپذیر احزاب و سازمان‌های مذهبی در ایران و جهت یافتن زبان مشترک با آنها تا پای جان کوشید! این نه بدلیل گرایش‌های مذهبی در حزب توده ایران بود، بلکه بدلیل نقش ملی و انقلابی بود، که نیروهای مذهبی روز به روز خود را نسبت به آن متعهدتر نشان دادند و بر احزاب و سازمان‌های پیشینه دار ملی، پیشی گرفتند! سابقه این فعالیت نوین مذهبیون ایران، که اندیشه‌های ملی پیوسته بخشی از هویت آن بوده، به سال‌های شکست جنبش و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد بازمی‌گردد. این سازمان‌ها، تلاش کردند از اشتباهات فاحش جناح مذهبی جنبش ملی، که بدلیل پراکندگی صفوف نیروهای ملی و مترقی و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ختم شد، فاصله بگیرند. اشتباهاتی، که مرزهای همکاری و همگامی عملی بسیاری از روحانیون وقت با دربار شاه و کودتاچیان را پشت سر گذاشت! (اسناد آنرا در همین شماره "راه توده" می‌خوانید)

حضور فعال سازمان‌های مذهبی نظیر "حزب ملل اسلامی"، "تهضت آزادی ایران" و... سپس سازمان مجاهدین خلق ایران در صحنه سیاسی ایران، جای هیچ نوع تردیدی را باقی نگذاشت، که نیروهای ملی-مذهبی با آرمان‌های ملی و بتدریج چپ و رادیکال وارد میدان مبارزه با حکومت کودتا و دیکتاتوری دربار سلطنتی شده‌اند، و حزب توده ایران، بعنوان یک حزب سیاسی مبارز، هیچ نوع تردیدی را برای همکاری و اتحاد با این نیروها، نه بر سر اندیشه‌های مذهبی آنها و یا باورهای فلسفی حزب ما، بلکه بر سر اهداف و آرمان‌های اجتماعی به خود راه نداد! از دل این سیاست و مشی انقلابی، از همان ابتدای جنبش نوین انقلابی در ایران، و سپس در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب، حزب ما به تناسب شرایط و آرایش نیروهای اجتماعی حاضر در صحنه برای تحولات مثبت و مترقی، پایبندی خود را به سیاست "اتحاد و انتقاد" اعلام داشت و نسبت به آن وفادار باقی ماند. می‌توان با نگاه به گذشته، پذیرفت، که برای دورانی بار "اتحاد" در این سیاست و مشی، بیش از "انتقاد" بوده است، اما

هیچ نیروی سیاسی (اعم از چپ مذهبی و یا غیر مذهبی، ملی و...) به شهادت اسناد موجود، نمی‌تواند مدعی شود، که حزب ما در سال‌های پس از پیروزی انقلاب ضعف‌ها را ندید و یا اگر دید، نگفت! شاید احزاب و سازمان‌هایی باشند، که طرفدار بازگویی ضعف‌های جمهوری اسلامی از سوی حزب توده ایران، به سبک و سیاق خود باشند. هرکس آزاد است، هرگونه می‌خواهد بیاندیشد و یا آرزو داشته باشد، اما نمی‌تواند خواهان تقلید دیگران از خود باشد! بر همین اساس و پایه است، که ما هرگز نمی‌توانیم چنین موضعگیری‌هایی را از سوی این سازمان‌ها (بویژه آنها که از همان ابتدای پیروزی انقلاب با گرفتن چهره انقلابی و با نفی و رد هر نوع مبارزه اجتماعی منطبق با شرایط واقعی و روز جامعه، به خلوت خزیده و با تزهایی نظیر "کاست روحانیت" و... جان سختی و جان کوشی حزب توده ایران را نفی می‌کردند) بپذیرد.

ما با این نگرش به حوادث سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب می‌نگریم و بر این اساس نه تنها به احزاب و سازمان‌های چپ، ملی، مذهبی و... بدهکاری نداریم، بلکه از همه آنها ارائه دلیل برای گریز از اتحادی را که حزب ما پیوسته بر آن تأکید می‌کرد، طلب داریم! تاریخ این دوره از انقلاب سال ۵۷ بدون نگرش واقعی و بررسی این واقعیت امکان‌پذیر نیست! این واقعیت است که همگان حزب ما را در میدان دفاع از دست آورده‌های انقلاب و نبرد برای کوتاه ساختن دست ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی از آن، تنها گذاشتند. آنها نتوانستند سیاست دفاع از انقلاب را، از سوی حزب ما، که بکلی با دفاع از یک جمهوری مذهبی فاصله داشت، درک کنند!

حزب ما به جان کوشید!

در تابستان سال ۱۳۶۱ روحانیت مرتجع و سرمایه داری تجاری مورد حمایت آن، موفق شدند بدنبال یک سلسله مقدمه چینی‌ها، گام‌های بلندی را برای تسلط کامل بر قدرت سیاسی-اقتصادی کشور بردارند. آنها از تمام تجربه‌های شکست خورده خود طی سه سال اول پیروزی انقلاب بهره گرفتند و در این میان ماجراجویی‌های برخی سازمان‌های چپ، که در رأس همه آنها سازمان مجاهدین خلق قرار داشت و همچنین توطئه عظیم ادامه جنگ، بهترین فرصت‌ها را برای آنان فراهم ساخت. خودمحربینی چپ‌های مذهبی، که سکان سیاسی را در دولت برعهده داشتند نیز عرصه را برای یک‌ه‌تازی این اتحاد ضد انقلابی (روحانیت مرتجع طرفدار زمینداری بزرگ و سرمایه داری تجاری-بازار متکی به مذهب و طرفدار تجارت وابسته) فراهم ساخت. اتحاد نیروهای طرفدار انقلاب با تمام کوشش تاریخی حزب توده ایران برای بوجود آمدن آن، با آنکه بر اثر نزدیکی تاریخی حزب توده ایران و بخش اعظم سازمان فدائیان خلق ایران وارد مرحله نوینی شده بود، در عرصه‌های دیگر با عقب‌نشینی همراه شد! دو رویداد بسیار مهم سال‌های اولیه پیروزی انقلاب در داخل کشور، یعنی انفجار حزب جمهوری اسلامی و ساختمان نخست وزیری، که موجب قتل بسیاری از انقلابیون مذهبی و شخصیت‌های واقع‌بین مذهبی شد، در کنار تشدید فعالیت امپریالیسم برای نفوذ در داخل مجموعه مذهب‌بین حاکم نیز توانست زمینه‌های این تسلط را بازهم بیشتر فراهم سازد. این تشدید فعالیت البته همزمان بود با کارزار همه جانبه تبلیغاتی امپریالیسم برای جلوگیری از همکاری و همفکری حزب توده ایران و حاکمیت. آنها نه تنها موفق شدند این همکاری را در عمل با دشواری‌های بسیار روبرو سازند، بلکه بتدریج موفق شدند بدست عوامل خود در حکومت و بر اثر ساده‌نگری عناصر صادق مذهبی درون حکومت حزب توده ایران را به بند بکشند!

تاریخ این دوره از سال‌های اولیه پیروزی انقلاب بی‌اعتناء به تلاش صادقانه و از جان گذشته حزب توده ایران برای ایجاد اتحاد عمل بین همه طرفداران مذهبی و غیر مذهبی انقلاب و جلوگیری از چپ‌روی سازمان‌های پراکنده چپ، نوشته نخواهد شد. همان سازمان‌هایی، که اکنون از حزب ما ایراد می‌گیرند، که چرا در نشریات خودمان آنها را بدست و یا به غلط "ترتیب سرخ" لقب دادیم، اما فراموش می‌کنند، که با ماجراجویی‌هایی نظیر برپایی جنگ مسلحانه و باصطلاح محاصره شهرها از درون جنگل‌ها در شهر آمل در آغاز پیروزی انقلاب، چگونه موجب تقویت ارتجاع شدند. یا در گنبد کدام حوادث را بسود ارتجاع آفریدند. البته در این میان، همانگونه که اشاره شد، سهم سازمان مجاهدین خلق قابل مقایسه با دیگر سازمان‌ها چپ نیست! در همین شماره "راه توده" و در گزارشی که مربوط به زندان‌های جمهوری اسلامی است، می‌خوانید، که چگونه اعضای این سازمان به همت تبلیغات رهبری سازمان، در رویاهای خود غرق شده بودند و به همین دلیل پس از بیدار شدن از این رویاها، شکست روحیه و روبروشدن با آرمان‌های بریاد رفته، چه خیل عظیمی از توابعین را در

سه اتحاد تاریخی

همه از اتحاد سخن می‌گویند، ولی چه بسا آن چنان سخن می‌گویند، که خود مایه نفاق است و نه پایه اتحاد.

حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی ایران است، که ضرورت اتحاد نیروهای مترقی جامعه ایران را - به دور از انحصار طلبی - مطرح کرده و تنها سازمانی است، که بی‌وقفه در این راه کوشیده و تجربه پرباری در این عرصه دارد.

تجربه حزب ما در این عرصه سو در همه عرصه‌های دیگر - اختصاصاً متعلق به حزب ما نیست، به همه جامعه مترقی ایران تعلق دارد. حزب ما جز لاینفک جامعه ماست، تاریخ حزب ما از تاریخ جامعه ما جدایی ناپذیر است.

برخلاف آنچه در نظر اول می‌توان تصور کرد، موفقیت‌های ما در این زمینه کم نبوده و ما توانسته‌ایم چندین بار جبهه واحد اعلام شده و یا در عمل (دو فاکتور) تشکیل دهیم. در عین حال عدم موفقیت‌های ما نیز کم نیست. محافل امپریالیستی، که استراتژی خود را در کشورهایی نظیر ایران بر تفرقه نیروهای ملی و مردمی استوار کرده‌اند، در این چهل سال لحظه‌ای از نفاق افکنی غافل نبوده و در لحظات حساس توانسته‌اند در صفوف نیروهای خلق شکاف اندازند.

... در تاریخ ۱۷ مهرماه ۱۳۲۱ نخستین کنفرانس ایالتی تهران با حضور ۱۲۵ نماینده تشکیل شد. این کنفرانس با آن که یک کنفرانس ایالتی بود، نقش سازماندهی مهم‌تری در مقیاس سرتاسری ایران بازی کرد و برنامه و اساسنامه حزب را تدوین نمود.

شعارهای اساسی حزب در این کنفرانس از تصویب گذشت: «کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران متجدد شوید» - «بر علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید».

ارتجاع (پس از ضربه سنگین سوم شهریور ۲۰ و سقوط رضاخان) رفته رفته به خود می‌آمد. خود را برای تعرض آماده می‌ساخت. می‌بایستی آزادی‌های به دست آمده را حفظ کرد و با نیروی دسته جمعی در راه بسط آن کوشید.

در اواسط سال ۱۳۲۳ به ابتکار حزب توده ایران و با دعوت این حزب جبهه‌ای از مدیران جراید مترقی مرکز و ولایات، نویسندگان، نمایندگان گروه‌ها و دسته‌های مترقی تشکیل شد.

این جبهه رفته رفته سیمای سازمانی به خود گرفت، شورای عالی انتخاب کرد و برنامه خود را اعلام داشت. این برنامه در شماره ۴۸ روزنامه رهبر در تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۲۳ به شرح زیر انتشار یافت: جبهه آزادی سازمان اتلافی از مدیران جراید و نویسندگان و افراد آزادیخواه است، که برای پیشرفت مقاصد مشترک زیر با احزاب و اتحادیه‌ها همکاری و تشریک مساعی می‌نماید.

۱- مراقبت در حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت خاکی ایران و مبارزه قطعی علیه هر گونه سیاست استعماری؛

۲- مبارزه شدید برای برقراری حکومت ملی براساس قانون اساسی و رژیم دمکراسی؛

۳- تشکیل دادگاه‌های ملی برای محاکمه و مجازات خائنین به منافع عمومی؛

۴- مبارزه برای تامین عدالت اجتماعی به منظور بهبود زندگی عمومی مردم.

جبهه آزادی به سرعت رشد یافت و در بهلو امر ۱۲ روزنامه در این جبهه عضویت داشتند. در آخر سال ۱۳۲۳ تعداد روزنامه‌های عضو آن به ۳۰ روزنامه رسید، در اوایل ۱۳۲۴ چهل و چهار روزنامه، یعنی نصف تمام جراید منتشره در کشور در این جبهه عضویت یافت...

در تاریخ مبارزات رهایی بخش کشور ما این نخستین بار بود، که عده‌ای دارای نظریات و عقاید مختلف برای مبارزه در راه هدف‌های مشترک، که عمده‌ترین آن حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی ایران است به نام «جبهه» دور هم جمع شدند، مبارزه کردند و موفقیت به دست آوردند.

در اردیبهشت ۱۳۲۳ شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران، بعنوان یگانه سازمان صنفی طبقه کارگر ایران به وجود آمد. در اواخر سال ۱۳۲۳، تنها ۴۷ صنف و جمعا ۵۰ هزار کارگر در سازمان اتحادیه‌ای متشکل بود، یک سال بعد به ۱۸۰ هزار نفر و بعداً تا آن جا رسید، که در حدود ۹۵٪ همه کارگران ایران زیر رهبری شورای متحده مرکزی گردآمدند.

براساس تصمیم نخستین گنگره حزب توده ایران - مرداد ۱۳۲۳ - فعالیت در دهات گسترش یافت. در تعقیب این تصمیم، اقدام به تشکیل اتحادیه

زندان بوجود آورد، آنچنان که زندانبانان رژیم گاه تحمل پذیرتر از توابین سازمان مجاهدین بودند!

ارتجاع بر اثر اشتباهات چپ مذهبی و غیر مذهبی و همچنین درس‌آموزی از اشتباهات اولیه خود، نظیر تلاش کادرهای برجسته انجمن حجتیه نظیر «طیب‌ها»، «پروش‌ها»، «زواره‌ای‌ها»، «دزدوزانی‌ها» و... برای قبضه آشکار دستگاه تبلیغاتی حکومت، و رویارویی آشکار با نظرات اقتصادی آیت الله خمینی، توانست بر جمهوری اسلامی مسلط شود.

حاصل این تسلط ابتدا تثبیت بی‌قانونی در جمهوری اسلامی و کشاندن قدرت واقعی به پشت صحنه بود، که باید اعتراف کرد واقعا در این زمینه موفق شدند. آنها که برای متوقف ساختن طرح واگذاری زمین به روستائیان (بند ج و د) و متوقف ساختن طرح دولتی شدن بازرگانی با انواع دشواری‌ها روبرو شده بودند، توانستند با به بند کشیدن و از صحنه خارج ساختن طرفداران انقلاب و نفوذ در تمام ارگان‌های قدرت در جمهوری اسلامی، قانون اساسی خود را، که چیزی جز قانون غارت و تجارت و باصطلاح قانون «بازار» نبود جانشتن قانون اساسی کنند! حاصل این تدبیر ضد انقلابی همان است، که امروز در جمهوری اسلامی از زدی، اختلاس، وابستگی، یک‌تازی بازار و... شاهدیم.

در این سال‌ها هر اندازه که حزب توده ایران بر لزوم اجرای قانون اساسی و اصول قانونیت در کشور سخن گفت و نوشت، یورش ارتجاع برای بستن دهان و شکستن قلم طرفداران این خواست شدیدتر شد! هستند سازمان‌ها و شخصیت‌هایی که برای حذف این تلاش حزب توده ایران از تاریخ سال‌های اولیه پیروزی انقلاب از هیچ دروغ و نیرنگی فرو گذار نمی‌کنند. آنها در واقع به وظیفه خویش عمل می‌کنند، اما هستند شخصیت‌ها و سازمان‌هایی، که رویدادهای آن سال‌ها را یا بر اثر این تبلیغات از یاد برده‌اند و یا اصولاً خود دچار فراموشی شده‌اند و از یاد برده‌اند، که حزب ما در کدام شرایط و با چه پشتیبانی از اصول خدشه ناپذیر سیاست اتحاد و انتقاد خود دفاع کرد. بی‌اطلاعی از این واقعیت و یا فراموش کردن آن، عملاً چنان زمینه‌ای را فراهم ساخته است، که اغلب در ساده اندیشانه‌ترین ارزیابی‌ها و بی‌پروا ترس سخنان، حزب ما را متهم به دنباله‌روی بی‌چون و چرا از رهبران جمهوری اسلامی و بویژه شخص آیت الله خمینی، می‌کنند.

اتفاقا سرسخت‌ترین مدافع این تز و مبلغ این ارزیابی، همانا جناح راست مهاجر و دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی است، که در سال‌های پیش از یورش به حزب توده ایران، آیت الله خمینی را دنباله‌رو حزب توده ایران معرفی می‌کردند! گردانندگان این نوع تبلیغات، که تجربه تاریخی سال‌های ملی شدن نفت و سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد را در اختیار داشتند، برای این تبلیغات از حمایت عملی روحانیت مرتجع و مخالف انقلاب در داخل کشور نیز برخوردار بودند. همانها که در قم و مشهد و اصفهان شبانه پخش می‌کردند و برای تحریک عوام می‌نوشتند که «زیر عمامه آیت الله خمینی علامت داس و چکش وجود دارد!» و یا می‌نوشتند و می‌گفتند امثال آیت الله مشکینی‌ها و خویننی‌ها در جوانی عضو فرقه دمکرات آذربایجان و یا سازمان جوانان حزب توده ایران بوده‌اند! این همان تبلیغاتی بود، که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد انجام شد و روحانیت را به پشتوانه عملی دربار و کودتا در برابر حکومت دکتر مصدق تبدیل کرد. (در همین شماره «راه توده» و از قلم یکی از شخصیت‌های ملی-مذهبی ایران (طاهر احمدزاده) همین نکته را بخوانید) البته آنها هنوز هم دست بردار نیستند. هنوز کیهان لندن به تاریخ ۲۲ تیرماه ۷۴ و در تمجید و تعریف از آیت الله مهدوی کنی می‌نویسد، که «او (یعنی کنی) همیشه مخالف امثال میرحسین موسوی، نخست وزیر جمهوری اسلامی بود، که بر چهره مارکسیست خود نقاب اسلامی زده بود!»

«راه توده» در ادامه سلسله تلاش‌های خود برای مرور سیاست اتحاد و انتقاد حزب توده ایران در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب و مقابله با انواع تهمت‌هایی، که به حزب و رهبری آن تحت عنوان «سکوت در برابر روند منفی حوادث در این سال‌ها و عملکرد حکومت» می‌زنند، در این شماره به مسئله اتحادها و اصولاً تلاش حزب برای تشکیل جبهه برای دفاع از انقلاب و سابقه تاریخی این سیاست حزب توده ایران می‌پردازد. آنچه را می‌خوانید برگرفته شده از مقاله تحقیقی بلندی است، که در مهرماه سال ۶۰ به قلم فرح الله میزانی (ف.م. جوانشیر)، دبیر دوم حزب توده ایران و در یکی از بغرنج‌ترین و در عین حال پرحادثه‌ترین دوران‌ها منتشر شد. چکیده کلام، ضرورت اتحاد نیروهای طرفدار انقلاب و تحولات مترقی در ایران بود، که ظرفیت عظیم انقلاب ۵۷ و ضعف نیروهای ارتجاعی مناسب‌ترین فرض‌ها را برای آن فراهم ساخته بود. تعلل در تشکیل این اتحاد، عملاً به ضعف نیروهای انقلاب و قدرت نیروهای مخالف انقلاب انجامید و دشمن متحد بدوستان متفرق حمله‌ور شد. نظیر همان شرایطی، که منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد!

با هم بخوانیم:

موفقیتی، که در آن موقع زیر این شعار به کف آمد، تشکیل "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" بود، که توانست ۴۷ روزنامه را دور خود گرد آورد. "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" پس از شرح نمونه‌های گذشته دیکتاتوری، تشکیل خود را چنین اعلام داشت (روزنامه مردم شماره ۳۴۸-۲۹/۲/۱۳۷۴):

«... از این جهت ما امضا کنندگان زیرین را بیاب جراید و سردبیران با حفظ عقاید و مسالک متفاوت خوش، به منظور جلوگیری از دیکتاتوری... یک جبهه مطبوعاتی، به نام "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری"، به وجود آورده‌ایم...»

ما اینکه به نام وظیفه روزنامه‌نگاری خوش به ملت ایران اعلام خطر می‌کنیم، که دشمنان ایران برای دیکتاتوری جدید زمینه‌چینی می‌نمایند و اگر رشد ملت ایران و هشیاری و بیداری آزادخواهان نباشد زود است، که ظلمت وحشت‌زای خودکامی ایران را فرا گیرد...»

"جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" دیری نپایید. یک بار دیگر ارتجاع و دست‌نشانده‌گان امپریالیسم توانستند با دسایس آزمایش شده خود تخم نفاق بکارند و آن را متلاشی سازند.

از آن پس دیر زمانی حزب توده ایران یگانه نیرویی بود، که جلوی هجوم ارتجاع را سد کرد.

"غیرقانونی" شدن حزب توده ایران

این واقعیت که حزب توده ایران طی کمتر از هفت سال موفق شد، سه بار جبهه وسیع از نیروهای مترقی و ضد دیکتاتوری ایران تشکیل دهد و شعارهای عمده انقلابی خود: استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی را به شعار بخش مهمی از نیروهای این جبهه‌ها بدل سازد و این واقعیت، که حزب توده ایران در زمستان ۱۳۲۷ موفق شد مقدمات جبهه واحد علیه شرکت نفت انگلیس برای استیفای حقوق ملی ایران فراهم آورد، نگرانی بسیار عمیقی در محافل امپریالیستی و عمال داخلی آن‌ها بوجود می‌آورد و از ظرفیت انقلابی بزرگی، که در جامعه ایران وجود داشت، حکایت می‌کرد.

ادامه این سیر به هیچ روی به نفع امپریالیست‌ها نبود. آن‌ها می‌خواستند به هر نحوی شده در برابر رشد حزب توده ایران و به ویژه در برابر نفوذ کلام آن در میان سایر سازمان‌ها و احزاب مترقی سدی ایجاد کنند و جلوی اتحاد نیروهای انقلابی ایران را بگیرند.

این سد، "غیرقانونی" کردن حزب توده ایران بود.

شاید هنوز باشند کسانی که توطئه غیرقانونی کردن حزب توده ایران را امری اختصاصاً مربوط به این حزب تصور کنند، ولی با کمی دقت می‌توان دریافت، که این توطئه خنجر بود بر قلب نهضت انقلابی ایران. با این توطئه جنبش انقلابی ایران به طور به اصطلاح "قانونی" دو شقه شد: شقه قانونی و شقه "غیرقانونی". به دیگر سخن توطئه "غیرقانونی" کردن حزب توده ایران، توطئه‌ای بود برای قانونی کردن تفرقه در جنبش انقلابی ایران!

از فردای پانزده بهمن عوامل خرابکار وابسته به امپریالیسم آمریکا - از نوع مظفر بقایی- دشمنی با حزب توده ایران را به مثابه یکی از شعارهای اصلی خود اعلام کرده و کوشیدند چنین وانمود سازند، که همکاری با حزب توده ایران مانع موفقیت است و دشمنی با این حزب عامل موفقیت. این عوامل خرابکار چنین استدلال می‌کردند، که موفقیت مردم ایران موقوف به کمک امپریالیسم آمریکاست و برای جلب کمک آمریکا باید خصلت ضد کمونیستی داشت.

این استراتژی پایه تشکیل جبهه ملی ایران قرار گرفت. در این جبهه برخی از شخصیت‌ها و سازمان‌های سیاسی جمع آمدند، که سابقه همکاری با حزب توده ایران را داشته و در سه جبهه: "آزادی"، "احزاب متولف"، "ضد دیکتاتوری" در کنار حزب توده ایران و با شعارهای اصلی استقلال (مبارزه علیه هرگونه استعمار ایران) آزادی (از جمله و به ویژه آزادی احزاب) شرکت کرده بودند.

حزب توده ایران پس از پانزده بهمن نیز به مشی اتحاد طلبانه خود وفادار ماند. اینکه که ما از راه دور به آن روزها می‌نگریم احساس می‌کنیم، که ممکن بود این جا و آن جا روش‌های بهتری را برای پیشبرد این مشی به کار گرفت. توطئه ۱۵ بهمن و اعلام "غیرقانونی" شدن حزب در رفتار خود ما هم اثر گذاشت و عناصری از سکتاریزم در آن وارد کرد. ولی این اصل مطلب نیست.

نطفه‌های جبهه واحد در آغاز جنبش ملی شدن نفت

نخستین تلاش جدی حزب برای تأمین اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و آزادخواه پس از ۱۵ بهمن در بهار ۱۳۲۹ آغاز شد. در این وقت کودتای خزنده رزم‌آرا در حال اجرا بود. حزب ما از همه نیروها دعوت کرد، که با هم متحد شوند و در برابر دیکتاتوری قد علم کنند.

دهقانی در سراسر کشور شد. این نخستین و یگانه سازمانی بود، که برای دهقانان ایران داده می‌شد، که حقوق حق آنان را مطرح می‌کرد.

جبهه متولفه احزاب آزادخواه

... پس از پایان جنگ دوم جهانی و شکست آلمان هیتلری همکاری میان متفقین نیز پایان یافت و امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی تلاش خود را برای سرکوب جنبش دموکراتیک ایران و تحکیم مواضع استعماری خود تشدید کردند، خطر بزرگی منافع وسیع‌ترین مردم را تهدید می‌کرد...

در چنین لحظه حساسی حزب توده ایران برای تشکیل یک جبهه ضد امپریالیستی و آزادخواه از احزاب پیشقدم شد، در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ اعلامیه‌ای دایره دعوت جدی از احزاب آزادخواه برای تشریک مساعی و مبارزه مشترک صادر کرد. در این اعلامیه گفته می‌شود: «... در مقابل چنین اوضاعی که حیات سیاسی و استقلال واقعی میهن ما را تهدید می‌کند، وظیفه هر ایرانی با شرف و میهن‌دوست، هر حزب و جمعیت آزادخواه اینست، که بدون توجه به مسائل طبقاتی، مناقشات حزبی و سیاسی برای نجات ایران عزیز... از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه نکند و زمینه یک اتحاد وسیع و نیرومند از کلیه ملیون و میهن‌پرستان حقیقی را فراهم نماید. حزب توده ایران تصمیم دارد با تمام نیروی مادی و معنوی خویش برای ایجاد یک جبهه واحد ملی، مرکب از احزاب و دستجات آزادخواه و اصلاح طلب کوشش نماید...»

حزب توده ایران رسماً احزاب آزادخواه را برای تشکیل جبهه‌ای به نام "جبهه متولفه احزاب آزادخواه" دعوت می‌نماید.

چنان چه می‌بینیم حزب توده ایران در همان موقع درک صحیحی از جبهه واحد داشت: ائتلاف احزاب (نه حل احزاب در داخل یک حزب) در راه اجرا عمومی‌ترین شعارها - حفظ استقلال ملی.

نخستین حزبی که دعوت حزب توده ایران را اجابت کرد، حزب ایران بود. با ائتلاف این دو حزب "جبهه متولف احزاب آزادخواه" تشکیل شد. پایه‌هایی که این دو حزب بر مبنای آن ائتلاف کردند و در یک روز (۱۸/۳/۱۳۲۹) در روزنامه "زهر"، ارگان مرکزی حزب توده ایران و روزنامه "جبهه"، ارگان مرکزی حزب ایران منتشر شد و از طرف حزب ایران آقایان الهی‌سار صالح و مهندس زیرک‌زاده امضا کرده بودند، عبارت بود:

در سیاست داخلی - مبارزه مشترک برای شکست کامل عناصر ارتجاعی - یعنی دست‌نشانده‌گان استعمار و مخالفین اصلاحات - مبارزه در راه آزادی و ترقی ملت ایران.

در سیاست خارجی - مبارزه مشترک در راه تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و ریشه‌کن ساختن استعمار.

ارتجاع از وحدت نیروهای دموکراتیک هراسناک بود و خود را آماده هجوم می‌نمود. حزب دموکراتیک ایران، که توسط قوام تشکیل یافته بود بطور موقت محل تجمع نیروهای پراکنده ارتجاع شد.

بدون ایجاد همکاری محکم با احزاب بزرگی نظیر فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان مقابله عقلی با نیروهای متشکل ارتجاع، که دارای قدرت نظامی و از پشتیبانی کامل امپریالیسم برخوردار بودند، امکان‌پذیر نبود. در اواخر شهریور و اوایل آبان جریان مذاکره با این احزاب پایان پذیرفت و چهار حزب الحاق خود را به "جبهه متولف احزاب آزادخواه" به وسیله نامه اعلام داشتند: فرقه دموکرات آذربایجان، حزب دموکرات کردستان، حزب جنگل، حزب سوسیالیست.

جنبش دموکراتیک ایران با هجوم عمومی امپریالیسم و ارتجاع در آذر ماه ۱۳۲۵ شدت ضربه خورد و "جبهه متولف احزاب آزادخواه" نیز به دنبال آن از هم پاشید.

جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری

پس از این ضربه به نهضت، در اعلامیه هیئت اجرایی حزب منتشره در روزنامه "مردم" شماره ۳۱۹ مورخه ۱۵/۲/۱۳۲۷، زیر شعار "خطر عمومی و هدف مشترک"، پس از ذکر دسایس ارتجاع برای برقراری دیکتاتوری، چنین نوشته شده بود:

«ما باید بدینوسیله به آن عده از نمایندگان مجلس و ارباب مطبوعات، رجال اجتماعی و هموطنانی، که مایلند حق آزادی بیان برای آن‌ها محفوظ بماند و زنجیر غلامی برگردن آن‌ها گذاشته نشود، اعلام کنیم... که در این هدف مشترک تمام عناصر شرافتمند باید هم‌آواز باشند... اگر کسانی باشند، که خطر را دور می‌بینند، خود را به انواع وسایل می‌فریبند و باور می‌کنند، که آن‌ها از این بلا مصون خواهند ماند، باید اکنون بیدار باشند...»

شعار حزب در آن موقع برای تشکیل جبهه این بود: "همه با هم برای دفاع از مشروطیت و قانون اساسی."

اتحادی که در سی ام تیر چنان نتایج درخشانی داده بود، در هفته های پس از آن بر اثر خرابکاری عمال امپریالیسم رو بزوال رفت و مسکوت ماند. حزب توده ایران، که با فداکاری کم نظیرش در روز سی ام تیر در سرنگونی قوام و تجدید نخست وزیری مصدق نقش برجسته ای ایفا کرده بود، از نو در معرض تیرهای تهمت دشمنان جنبش قرار گرفت.

تفرقه در سال های دشوار پس از کودتا

کودتای ۲۸ مرداد، در آغاز تکانی به توده ها و سازمان های سیاسی داد و آنها را به عواقب دردناک تفرقه متوجه کرد. کمتر نیروی انقلابی بود، که پس از ۲۸ مرداد تأسف نخورد، که چرا بموقع اتحاد میان نیروهای انقلابی سروسامان نگرفت و کمتر کسی بود، که نقش تفرقه را در این شکست بزرگ متذکر نشود.

حزب توده ایران با توجه به وجود این نیروی بالقوه انقلابی در درون جبهه ملی، از هر فرصتی برای برقراری رابطه و کمک به اتحاد نیروها استفاده می کرد. نخستین شماره دوره جدید "مردم"، که پس از سرکوب سازمان های حزب در داخل کشور، در خارج منتشر شد، باز و باز هم صفحه اول خود را با اعلام مشی سنتی حزب توده ایران دایر بر ضرورت اتحاد نیروها آغاز کرد و نوشت: «تنها راه واقعی تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و رهایی مردم از یوغ استعمار و ستم ارجاع آنست، که همه عناصر میهن پرست، همه قشرهای ضد استعمار و ارتجاع ... قطع نظر از عقاید مختلف سیاسی، و نظریات اجتماعی خود در یک جبهه واحد گرد آیند.

کوشش در تشکیل چنین جبهه واحدی مهمترین وظیفه هر ایرانی میهن پرست و شرافتمندی است. اعمال هرگونه سیاست تفرقه و نفاق و تعلل در تشکیل این جبهه بسود دشمن مشترک است.

یک سال پس از انتشار این مطالب، در سال ۱۳۳۹، جنبش مردم ایران جان تازه ای گرفت. یکبار دیگر علامت آشکاری از اوج نهضت به چشم خورد. تلاش های حزب ما برای اتحاد نیروهای ملی در نبرد با رژیم در سال های پرامید ۱۳۳۹-۱۳۴۱ بر اثر دخالت مستقیم عوامل دربار و دلالان سفارت آمریکا و گروه های خرابکار عقیم ماند. در آن زمان موج چپ ناپایی تازه ای داشت اوج می گرفت. بر اثر همین موج بود، که در منشور مصوب کنگره جبهه ملی دوم (دی ماه ۱۳۴۱) انواع نظریات کج و کوله چپ روانه راه یافت و از جمله اینکه گویا دوران، دوران جبهه هاست! و باید تمام احزاب منحل شده، در جبهه ملی ادغام شوند!

در سال ۱۳۴۴ جبهه ملی سوم تشکیل شد، و خوشبختانه تر انحلال همه احزاب و حل شدن در یک جبهه را رد کرده، اصل تشکیل جبهه از احزاب و سازمان ها را پذیرفتند. حزب ما باز و باز هم به جبهه ملی برای اتحاد عمل و رفتن بسوی جبهه واحد ملی مراجعه کرد، و نوشت، که در داخل حزب نیز بدبینی ها چگونه رشد کرده اند! روزنامه "مردم" نوشت:

«این نظریه در بین برخی از هواداران حزب توده ایران وجود دارد، که می گویند سال هاست ما نیروهای ملی را به اتحاد دعوت می کنیم و در عمل هم از هرگونه همکاری دریغ نداریم، ولی نه اینکه جبهه واحد ملی بوجود نیامده، بلکه هواداران جبهه ملی همچنان با ما خصومت می ورزند و ما را مورد اتهام و حمله قرار می دهند.»

روزنامه مردم سپس به این رفقا و هواداران توضیح داد: «سیاست حزب ما در مورد اتحاد با سایر نیروهای ملی نه تاکتیکی است و نه گذرا... این اتحاد، نه فقط برای استقرار حکومت ملی، بلکه برای ساختمان جامعه نوین آینده هم ضرور است. بنابراین سیاست حزب ما و هر نیروی ملی خردمند و واقع بین جز مبارزه برای تحقق این اتحاد ضروری و طولانی نمی تواند باشد.

این سیاست یکی از اجزاء اصلی استراتژی حزب توده ایران در راه انقلاب ملی و دموکراتیک است.»

تلاش برای اتحاد نیروها در دوره تدارک و انجام انقلاب

از اواخر دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰ سیر صعودی نویسی در جنبش انقلابی ایران احساس می شد.

در چنین شرایطی حزب توده ایران برنامه نوین خود را با مشارکت وسیع اعضا و کادری حزب تدوین و اعلام کرد. در این برنامه ضرورت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک، که محتوای اجتماعی آن، تحول بنیادی جامعه با دقت علمی بیان شده، سرنگونی رژیم شاه و به طور کلی سرنگونی سلطنت و استقرار جمهوری طلب شد.

برای انجام این تحول بنیادی، حزب تشکیل جبهه ای از طبقات انقلابی جامعه ایران را پیش بینی کرد و آنرا جبهه واحد کلیه نیروهای دموکراتیک نامید. در برنامه در این باره چنین گفته شد:

متأسفانه این دعوت های صادقانه از جانب حزب ما در آن زمان گوش شنوایی نمی یافت. جبهه ملی زیر نفوذ و تأثیر عوامل خرابکاری چون زاهدی و بقایی دو اسبه دنیال استراتژی "سیا" می تاخت و می کوشید از راه تماس های مستقیم و غیرقانونی با سفارت آمریکا و جاسوسان سیا هم جدا شده ناپت کند، که کمونیست نیست و بهتر از شاه با کمونیسم مبارزه خواهد کرد. البته عکس العمل آیت الله کاشانی در برابر دعوت ما با عکس العمل جبهه ملی تفاوت داشت و با حسن نیت بیشتری برخورد کرد و در مواردی دعوت به اتحاد را پذیرفت.

تأکید جبهه ملی و به ویژه جناح وابسته آن، به مخالفت با حزب توده ایران و تلاش برای فاصله گرفتن از آن در ماه های پاییز ۱۳۲۹ در روش حزب ما اثر گذاشت و موجب عکس العمل هایی شد، که در صورت وجود تجربه بیشتر ممکن بود از آن جلوگیری شود، با این حال و علیرغم برخی رفتارهای عکس العملی و سکنارستی، حزب ما خط اصلی خود را، که تلاش برای تأمین اتحاد نیروها بود از دست نداد و در آغاز بهار ۱۳۳۰، قبل از تشکیل دولت مصدق، طی اعلامیه ای که از طرف "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" منتشر کرده بود، از همه نیروهای ضد امپریالیستی: جبهه ملی ایران، فداییان اسلام، آزادی ایران، حزب ایران و حزب استقلال دعوت کرد، که:

«کمیتای با شرکت نمایندگان همه این جمعیت ها به منظور تنظیم یک نایش و دموکراسیون بزرگ مشترک بر ضد حکومت نظامی تشکیل شود.»

در این اعلامیه دو نکته تازه وجود دارد: یکی این که اعلامیه مستقیماً از طرف حزب توده ایران، که به اصطلاح "غیرقانونی" است، منتشر نشده و از طرف جمعیتی علنی و قانونی منتشر شده و لذا راه را باز کرده است، تا شاید کار اتحاد نیروها آسان تر شود.

دیگر این که در این اعلامیه برای نخستین بار حزب توده ایران به سازمان فداییان اسلام مراجعه کرده و اتحاد با آن را خواستار شده و این گام مهم تازه ای است، که حزب ما برای همکاری با نیروهای مذهبی-انقلابی برداشته است.

بهار سال ۱۳۳۰، پس از تشکیل دولت مصدق و تلاش حزب توده ایران برای تأمین اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی شکل تازه ای گرفت. حزب توده ایران به سوی حمایت روزافزون از مصدق پیش می رفت. حزب ما نخستین سازمان متشکل سیاسی بود، که پذیرش تعهد مالی را در قبال دولت مصدق یک وظیفه انقلابی دانست و طی اعلامیه ای گفت:

«تعهدات و فداکاری های مالی را ... وظیفه هر ایرانی شرافتمندی می دانیم و یقین داریم، که فرزندان هوشیار وطن ما در این امر ملی بر یکدیگر سبقت خواهند جست. (بسوی آینده ۲۰ تیرماه ۱۳۳۰)

حزب ما به مصدق اطمینان داد، که در موضوع خلع ید از شرکت سابق از او حمایت خواهد کرد. روزنامه به سوی آینده می نوشت:

«دولت کنونی... از پشتیبانی مشروط افکار عمومی نیز در موضوع خلع ید می تواند اطمینان داشته باشد.» (بسوی آینده ۳۱ تیرماه ۱۳۳۰)

«ملت ایران برای رفع هرگونه اشکال مادی، که بر اثر اجرای قاطع و بدون تزلزل و سازش خلق ید از شرکت سابق به وجود آید، حاضر است با تمام قوای مادی و معنوی خود فداکاری نماید.» (بسوی آینده تیرماه ۱۳۳۰)

جبهه واحد ضد استعمار در سی ام تیرماه ۱۳۳۱

نبرد حزب توده ایران برای تأمین اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی علیه خرابکاری های عمال خود فروخته آمریکایی-انگلیسی ادامه یافت. این خرابکاران نوسان هایی در کار ما ایجاد کرد و عکس العمل های ناپخته را سبب شدند، اما در سی ام تیرماه ۱۳۳۱ اتحاد نیروها به یکی از درخشان ترین پیروها رسید.

در رابطه با سی ام تیر نخستین اتحاد رسمی میان حزب توده ایران و جناح مذهبی جنبش برهبری آیت الله کاشانی برقرار شد. آیت الله کاشانی دعوت حزب توده ایران را برای وحدت پذیرفت. او در پاسخ خبرنگاران، که پرسیده بودند: نظر آیت الله نسبت به دعوت حزب توده از کلیه دستجات و طبقات برای مبارزه با استعمار چیست؟ آیا حضرت آیت الله موافق هستند، که دعوت آنها پذیرفته شود، گفته بود: «امروز روزی است، که این ملت مرد و زن از هر جمعیت باید همدست و همدستان باشد... هر جمعیتی در این باره اقدام کند، ما با صمیم قلب می پذیریم.»

یک روز پس از پیروزی سی ام تیر، فرزندان آیت الله کاشانی -سید مصطفی- به نمایندگی از طرف پدرش در میتینگ پرشکوّه "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" شرکت کرد و گفت:

«به شما بشارت می دهم، که دعوت به تشکیل جبهه واحد ضد استعماری از طرف آیت الله کاشانی پذیرفته شده است»

سیاسی از برجسته ترین و روشن ترین نمونه های برخورد علمی و درایت حزب توده ایران است. ما وقتی از جبهه واحد سخن می گوئیم، منظورمان اتحادی از انواع سازمان ها با هدف های نازوشن نیست. منظور ما اتحادی است، از نیروهای مشخص اجتماعی-سیاسی، که بطور عینی می توانند شعارهای معینی را در زمان معین بپذیرند و برای تحقق این شعارها برزمند. ترکیب اجتماعی این اتحاد و شعارهای آن به تناسب رشد جنبش در تغییر و تحول است.

در این زمان نقش تفرقه افکنانه امپریالیسم آمریکا پیش از پیش آشکار شد و عمال آمریکا موافق توصیه برژینسکی - مشاور امنیتی کاخ سفید - خطی را پیش گرفتند، که اساس آن بر تفرقه افکنی میان نیروهای انقلابی ایران استوار بود. این خط، به خط برژینسکی معروف است. ما نوشتیم که طرفداران این خط «در عمل آب به آسیاب امپریالیسم و ضد انقلاب می ریزند... قشری گری در مقامات حاکم موجب اشتباهات، زیاده روی ها، و در پیامدهای آن، باعث زیان های جبران ناپذیر در زمینه از دست دادن نیروهای سازنده انقلاب ... می گردد.

قشری گری و خودمحوری در "چپ" نیز موجب دست یازی به اقدامات تخریبی، تفرقه جویانه شده و هر دوی این گرایش ها ... میدان را برای فعالیت دشمنان انقلاب مساعد می کند...

پلنوم از مجموعه تحلیل علمی تحولات جامعه ایران، در عرصه اتحاد نیروها چنین نتیجه می گیرد:

«آنچه به حق نگرانی همه دوستان انقلاب را در سرزمین ما برمی انگیزد، موفقیت عمال آشکار و نهان امپریالیسم در ایجاد تفرقه و نفاق در میان صفوف نیروها و سازمان ها و نهادهای انقلابی و افکندن آن ها به جان یکدیگر است، که متأسفانه صحنه های آن در گوشه و کنار کشور دیده می شود. بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران با تشویق و پشتیبانی امپریالیسم و صهیونیسم با تمام قوا می کوشند به نیاتی که ریگان، رئیس جمهور آمریکا، آن را در مورد کشور ما بیان داشته، جامعه عمل پهبانند.

این انقلاب که در تاریخ کشور ما همتایی ندارد، بهای گرانی برای رهایی مردم ما پرداخته و تضعیف آن و زیان رساندن به آن گناهی است بزرگ. این انقلاب، انقلاب توده های زحمتکش مردم بود و زاغه نشین ها و کوخ نشین ها در آن جان خود را نثار کرده اند و باید نتایج اجتماعی آن به سود توده های میلیونی کارگران و دهقانان باشد.»

حزب توده ایران تنها سازمان سیاسی است، که طی چهل سال بی وقته در راه اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک ایران می رزمند. در این مدت هرگز در مشی حزب در این زمینه کمترین تزلزلی حاصل نشده و حزب ما در ضرورت و امکان ایجاد جبهه واحدی از همه نیروهای انقلابی هرگز دچار تردید نشده است. استواری ما در اعلام و اجرایی بی تزلزل مشی اتحاد نیروها نشانه تطابق کامل این مشی با اصول ایده نولوژیک، سیاسی و سازمانی ماست.

در کشور ما که مین خلق های گوناگونی است، اتحاد نیروها جز با مراعات برابری حقوق خلق ها و جز بر پایه اتحاد داوطلبانه این خلق ها مقصور نیست. تفرقه ملی یکی از بدترین نوع تفرقه هاست. حزب ما نخستین و پیگیرترین سازمان سیاسی است، که هم اهمیت حفظ حقوق خلق ها و هم ضرورت اتحاد داوطلبانه آن ها را درک و اعلام کرده و برای آن کوشیده است و می کوشد.

کسانی هستند، که مسایل ایده نولوژیک را در امر اتحاد نیروها وارد می کنند، که جز اخلاص در کار اتحاد حاصلی ندارد. وحدت ایده نولوژیک را حتی در چارچوب یک حزب سیاسی به زحمت می توان تامین کرد، تا چه رسد به چارچوب یک جبهه. در هیچ جبهه ای نمی توان وحدت ایده نولوژیک ایجاد کرد و پایه دنبال آن رفت. برخی از مسلمانان مبارز روی وحدت ایده نولوژیک تاکید دارند، غافل از این که حتی در میان نیروهایی که خود را اسلامی می نامند، نمی توان وحدت ایده نولوژیک تامین کرد. چه بسا اختلاف ایده نولوژیک میان دو سازمانی که هر دو خود را اسلامی می نامند، به مراتب بیشتر باشد، تا اختلاف میان یک سازمان اسلامی انقلابی و یک سازمان انقلابی مارکسیستی.

ما در تمام دوران مبارزات خود نسبت به متحدین خویش وفادار بوده ایم، هیچ عهدی را ما نشکسته ایم و با وجود سیل عظیم تبلیغات ضد توده ای، که مدام در کشور ما جاری بوده، احدی نتوانسته است ما را به عهدشکنی متهم کند. حزب توده ایران متحد مطمئنی است و به آنچه گفته و می گوید همواره وفادار بوده و خواهد بود.

«شرط اساسی تامین پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک، ایجاد جبهه واحد کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک است.»

پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران، که برپایه حزب را تصویب کرد، در عین حال یک شعار تاکتیکی نیز تصویب کرد، که عبارت بود از: «سرنگون باد رژیم استبدادی شاه. جبهه ای که می بایست این شعار تاکتیکی را به کرسی بنشانند جبهه ضد دیکتاتوری نامیده می شد. شعار تاکتیکی و شعار استراتژیک حزب پیوند ناگسستنی داشتند. شعار تاکتیک کسی محدودتر از شعار استراتژیک و جبهه ضد دیکتاتوری وسیع تر از جبهه واحد ملی و دموکراتیک بود.

تفاوت این دو شعار و دو جبهه از واقعیت جامعه ایران سرچشمه می گرفت. چنانکه گفتیم در آغاز دهه ۵۰ دیده می شد، که عناصر لیبرال نیز بنوعی از وجود خفقان در کشور ابراز عدم رضایت کرده و «دمکراسی» می خواهند. در همین عدم رضایت نیروی سولو کوچک بالقوه ضد رژیم وجود داشت، که می شد از آن علیه رژیم بهره گرفت، رژیم را بطور کامل منفرد کرد و سرنگونی آنرا تسهیل نمود.

برغم دشمنان انقلاب، حزب توده ایران مشی انقلابی خود را با شدت تمام دنبال کرد. در شرایط آنروز ایران (آغاز دهه ۵۰) تشکیل جبهه ضد رژیم (جبهه ضد دیکتاتوری و مرخته عالی تر آن جبهه ملی ضد امپریالیستی و دموکراتیک) مستلزم انجام وظایف مشخص بود. می بایست آن سازمان هایی را که انرژی بالقوه انقلابی و ضد رژیم دارند از بیماری های چپ روی و چپ نمانی نجات داد.

در ابتدای این دهه تلاش ساواک برای محور فیزیکی سازمان مجاهدین خلق نتیجه نداد. امپریالیست ها توطئه گری خود را در درون سازمان مجاهدین تشدید کردند، تا سازمان را از درون منفجر کنند. در سال ۱۳۵۴ بخشی از رهبران آن بسود مافوقیسم اعلام موضع کردند و خود را بدروغ مارکسیست نامید و بدین وسیله به جنبش انقلابی و جبهه متحد نیروهای ملی دو ضربه کاری زدند:

نخست اینکه خرابکاری خود را به حساب «مارکسیست ها» گذاشته و برقراری اتحاد متقابل میان حزب عسوه ایران و مسلمانان را دشوارتر کردند و دیگر اینکه سازمان مجاهدین را «بمشابه یک سازمان انقلابی ضد آمریکایی عملاً از صحنه خارج کردند.

حزب توده ایران بلافاصله در برابر این توطئه ایستاد، انشعاب این گروه از رهبران را محکوم کرد و توضیح داد، که بر افراشتن پرچم به اصطلاح «مارکسیسم» در درون یک سازمان مذهبی، هرگز کار مارکسیست ها نبوده و نیست و آنچه گروه «شهرام»، مارکسیسم می نامید، مائوئیسم، یعنی ضد مارکسیسم است. ولی با وجود این موضع گیری صریح، بسیاری از مسلمانان مبارز در دام توطئه امپریالیستی افتادند و باور کردند، که انشعاب و خرابکار در درون مجاهدین کار مارکسیست هاست. محیط همکاری که در زندان و خارج زندان میان مبارزان توده ای و مسلمانان مبارز در حال فراهم شدن بود، تحت تاثیر این خرابکاری ضربه کید و هنوز هم زخمی که دشمن زده التیام نیافته است. (این زخم در یورش به حزب توده ایران و جریانات ضد انسانی و دهشتناک زندان جمهوری اسلامی سرریز کرد!)

در جریان انقلاب، ایران تجربه بی نهایت ارزنده ای ارائه داد. در این دوران طی نبرد سنگینی علیه رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا، صفوف میلیونی مردم به هم گره خورد و آن اتحادی، که حزب توده ایران چهل سال آرزگار در راه تحقق آن رزمیده بود، در عمل پدید آمد. در تاریخ مین ما چنین حرکت متحدی بی نظیر و در تاریخ انقلاب های جهان کم نظیر است.

جبهه متحد مردم پس از پیروزی انقلاب

پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران بلافاصله پس از ۲۲ بهمن تشکیل شد، موضوع جبهه متحد مردم را بدقت بررسی کرد و نشان داد، که با پیروزی انقلاب قطعاً تغییراتی در مواضع طبقات و گروه های اجتماعی حاصل خواهد شد و لذا جبهه متحد پس از پیروزی نمی تواند در همان وضعی بماند، که قبل از پیروزی بود. در گزارش هیئت اجراییه کمیته مرکزی به پلنوم نوشته می شد:

«تردید نیست، که رسیدن به همه هدف هایی، که جنبش انقلابی هم اکنون در مقابل خود قرار داده است، بویژه تحولات عمیق اقتصادی و اجتماعی که از آنها ناشی می شود، کار امروز و فردا نیست... در راه حل این مشکلات بدون تردید تغییراتی در مواضع طبقات و گروه های اجتماعی، که امروز در جنبش شرکت می نمایند، بوجود خواهد آمد.»

درک تغییرات در مواضع طبقات و گروه های اجتماعی و تعیین و تبیین دقیق این تغییرات و منطبق کردن آن بر روش سازمان ها و شخصیت های

۱۴ مرداد و ۲۸ مرداد

از انقلاب مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد

مردادماه پیوسته یادآور دو رویداد بزرگ در تاریخ ایران است. رویداد نخست انقلاب مشروطه است و دومین رویداد، برچیده شدن آخرین دست آوردهای این انقلاب، طی کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد است. کودتایی، که طراح آن انگلستان و امریکا و مجری آن دربار وابسته سلطنتی بود.

تحلیل و تفسیر هر دو رویداد، از زوایای گوناگون صورت گرفته و اسناد و مدارک متعددی درباره آنها انتشار یافته است.

در سال های پس از پیروزی انقلاب، اکثریت نیروهای مذهبی با دیدی انحصارطلبانه به این دو رویداد نگرستند و بهمین دلیل حقایق بسیاری را یا نادیده گرفتند و یا آنرا وارونه جلوه دادند. این نگرش انحصارطلبانه زمینه ساز بسیاری از جدائی ها و اختلافات در صفوف نیروهای سیاسی شرکت کننده در انقلاب شد و عوارض ناگواری را نیز به همراه آورد. چهره های شناخته شده ای، که در جمهوری اسلامی به قدرت دست یافته بودند و یا به صاحبان قدرت نزدیک بودند، موفق شدند، با سوءاستفاده از گرایش های انحصارطلبانه نیروهای مذهبی، نوعی ملی ستیزی را به بخشی از جنبش انقلابی کشور تحمیل کنند. چهره های سرشناسی نظیر دکتر "حسن آیت" از این جمله اند، که مروج تز و مشی مشکوک "مذهب" در برابر "ملیت گرایی" بودند و شکست جنبش ملی در سال های پیش از کودتای ۲۸ مرداد و شکست قطعی انقلاب مشروطه را همانا وجود ملی گرایی در این دو جنبش و عدم رهبری روحانیون و ترویج مذهب در جامعه، بعنوان یک ایدئولوژی، معرفی کردند!

این تحلیل نادرست، که متأسفانه در سال های اول پیروزی انقلاب در میان بسیاری از نیروهای جوان مذهبی و تازه به جنبش پیوسته توانست جای خود را باز کند، در حالی به جنبش انقلابی تحمیل شد و زمینه ساز بسیاری از جدائی های بعدی و انشقاق ها در صفوف آن شد، که بسیاری از آگاهان و چهره های شناخته شده جنبش مذهبی می دانستند، در انقلاب مشروطه و جنبش ملی سال های ۳۰ روحانیت و مذهبیون نیز در کنار دیگر مبارزان حضور داشتند و در پیروزی و شکست، هر دو همانقدر نقش داشتند، که دیگران داشتند!

شرح و تفسیر این تز و مشی تفرقه افکن، که کمونیست ستیزی و حزب توده ستیزی نیز با تحریف تاریخ نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و حکومت گیلان از یکسو و تلاش بسیار دشوار حزب توده ایران برای حفظ اتحاد نیروهای ملی و ملی-مذهبی ضمیمه آن بود، بدون تردید بخشی از تاریخ انقلاب ۵۷ ایران است.

خوشبختانه شواهد بسیاری در ایران امروز حکایت از بازشناسی این مشی مغرب و اتحادشکن دارد، که ما آنرا نه تنها ناشی از حکم تاریخ، بر ملا شدن سیاست های نادرست و چهره های تفرقه افکن و انحصارطلبی های گمراه کننده می دانیم، بلکه آنرا در عین حال ناشی از تصفیه های ناگزیر صفوف از تفرقه افکنان در برخی احزاب و نیروهای سیاسی نیز ارزیابی می کنیم و به سهم خود از آن خرسندیم.

نه تنها باید امیدوار بود، بلکه باید کوشید تا در میان دیگر نیروهای سیاسی (ملی یا ملی-مذهبی) نیز این واقع بینی به اتخاذ مشی و سیاست نوینی در جنبش نوین انقلابی ایران برای اتحادهای وسیع منجر شود.

براساس همین نگرش است، که ما با تقسیم بندی نیروهای سیاسی به "ملی" و "مذهبی" موافق نیستیم، زیرا از نظر ما میلیون آن شخصیت ها، احزاب و سازمان هایی هستند، که در راه حفظ استقلال کشور (در برابر مطلق و توطئه های کشورهای بزرگ و قدرتمند جهان)، حفظ و گسترش آزادی ها (در هر شرایطی) و عدالت ممکن در جامعه می کوشند.

بنابراین اندیشه، ایدئولوژی و یا باورهای مذهبی، هرگز نباید و نمی تواند مشخصه ملی بودن و یا ملی نبودن باشد؛ همچنان که در گذشته و در لحظات سرنوشت ساز تاریخ ایران اینچنین نبوده است. براساس این برداشت، قیام کلنل محمدتقی خان پسپان در خراسان همانقدر ملی بود، که قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز و جمهوری اشتلائی گیلان همانقدر ملی بود، که دو حکومت خودمختار در آذربایجان و کردستان ایران. جنبش انقلابی ایران اگر مرزهای ذهنی

را بر ندارد و از اسارت تبلیغات دشمنان واقعی ایران و برپروژه تزه های انگلیس ساخته "مذهبی" در برابر "ملی" و یا "ملی" در برابر "توده ای" و ... خود را خارج نکند، ایران در جهت تحقق سه شعار عدالت، استقلال و آزادی نخواهد توانست گام بردارد. قبول این واقعیت همانقدر به حوادث ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم ارتباط ندارد، که انقلاب و جنبش مردم در هر کجای دنیا به این ضربات اعتنا ندارد. انقلاب و جنبش انقلابی قانونمندی های اجتماعی خود را دارد و هیچ فریاد عدالت خواهانه، آزادی خواهانه و یا استقلال طلبانه ای، توسط توده های مردم تحت تاثیر ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در گلو خفه نمی شود.

"راه توده" بنسبیت دو رویداد تاریخی، انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد، با ابراز خرسندی از واقع بینی جسورانه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درباره این دو رویداد، بخش هایی از دو تفسیر تشریه ارگان این سازمان، "عصر ما" را به مناسبت این دو رویداد منتشر می کند. این دو تفسیر، که با بسیاری از تحلیل های تنگ نظرانه و انحصارطلبانه نیروهای مذهبی در سال های اولیه پیروزی انقلاب فاصله دارد، در شماره ۲۱ این نشریه (۲۸ مرداد ۷۴) چاپ شده است. نکته بسیار مهم در این تفسیرها، همانا بازگویی واقعیت نقش روحانیت در آنها و برجسته ساختن نقش استعماری انگلستان و عوامل نفوذی آن در ایران و در این دو رویداد است. (ضمناً ما خرسندیم، که این سازمان بر نادرست بودن ارزیابی های کتابی که در سال های اولیه انقلاب منتشر ساخت مهر تأیید گذاشته است!) با هم بخوانیم:

"عصر ما"

انقلاب مشروطه را گرامی بداریم

۱۴ مرداد سالروز پیروزی مرحله اول انقلاب مشروطه و صدور فرمان تأسیس عدالتخانه (مجلس شورا)، در تاریخ ایران بعنوان سالروز پیروزی مشروطه خواهان بر رژیم استبدادی نام گرفته است. این انقلاب عنوان بخشی از جنبش ملی تاریخی ملت ایران، خودنمایی از هویت تاریخی ماست. ما در تاریخ خود نهضت ها و قیام های مردمی دیگری نیز داشته ایم، اما هیچیک تأمین آزادی های فردی و اجتماعی و استقرار حکومت قانون را دنبال نکرده اند، بنابراین به حق باید این خیزش را سرآغاز بیداری ایرانیان و اولین قیام آزادی خواهانه مردمی و توده ای دانست.

انقلاب مشروطیت، بنیاد های اصیلی همچون قانون اساسی، پارلمان، احزاب، و ... را در ایران بنا نهاد، که از همان آغاز کار، خوشایند مستبدان و وابستگان اجنبی نبود.

کودتای ۱۲۹۹ پایان عمر انقلاب مشروطه بود؛ زیرا تصور وجود استبداد وابسته در سایه حکومت مشروطه، ممکن نیست. پس از آغاز سلطنت پهلوی، تنها نامی از مشروطه باقی ماند و آنچه صورت گرفت ارتباطی با مشروطیت نداشت. این تاریخ به بعد تنها چند دوره کوتاه نظیر سال های پس از شهریور ۱۳۲۰، دوران نهضت ملی... مشروطه و نظام پارلمانی به معنای واقعی بر کشور حاکم گردید.

گرچه جنبش مشروطه در استقرار پایدار حکومت قانون و نهادهای دموکراتیک و هم چنین تأمین و تثبیت حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی ناکام و ناموفق ماند و عملاً به نوعی جابجایی نفوذ خارجی و تحکیم پایه های نفوذ انگلیس بر کشور انجامید، ولی برای نخستین بار شعارها و ارزش هایی نظیر آزادی، حکومت قانون، مشارکت مردم و ... را مطرح کرد، که الهام بخش جنبش های انقلابی و آزادی خواهانه ای نظیر قیام جنگل، خیابانی، کلنل محمدتقی خان، و ... گردید.

برخورد با انقلاب مشروطه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی برخوردی شکلی بود و از آن جز نامی، آنهم در مراسم سالروز به میان نمی آمد.

متأسفانه پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، انقلاب مشروطه مورد بی مهری قرار گرفت و با ارائه تحلیل های انحرافی تلاش وسیعی صورت گرفت، تا انقلاب از این پیشینه افتخارآمیز محروم شود، در نتیجه پرچم مشروطه و مشروطه خواهی به دست سلطنت طلبان و مستبدینی افتاد، که خود

سیاستی که بعدها به شکل موفق تری از سوی رهبران مستقلی، نظیر مرحوم جمال عبدالناصر مورد استفاده قرار گرفت. امروز هم این تضادها به شکل دیگری وجود دارد و می تواند با هشیاری و درایت کافی مورد استفاده قرار گیرد. اما کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی ثابت کرد، که استفاده از تضاد میان قدرت های بزرگ زمانی نمی تواند در خدمت اقتدار حاکمیت ملی قرار گرفته و استقلال پایدار به ارمغان آورد، که با تکیه بر مردم و توجه کافی به حضور متشکل و آگاهانه آنان همراه باشد.

درس آموزی از این واقعه مهم تاریخی و تحلیل عواملی، که به کودتا انجامید، نیازمند بحثی گسترده تر است. ما در کتاب "نگرشی کوتاه به نهضت ملی" به کفایت در این باره سخن گفته ایم، همینجا بگوییم، بخشی از مطالب کتاب مذکور تا حدودی مبنی بر اسنادی است، که در زمان تدوین (سال ۱۳۵۸) از سوی برخی از افراد مورد اعتماد در آنروز، در اختیار ما قرار گرفت، اما بعدها معلوم گشت، که صحت این اسناد محل تردید است. انشاء الله در سلسله مقالات "سیری کوتاه در تاریخ معاصر ایران"، که در عصر ما منتشر می شود، سعی خواهیم کرد نکات مذکور را اصلاح و تصحیح کنیم.

توزیع زیراکسی پیام دانشجو

آخرین شماره نشریه "پیام دانشجو"، که دستورعدم چاپ و توزیع آن به موسسه کیهان درتهران داده شد، بصورت ریز و از طریق زیراکس در تهران توزیع شد. دراین شماره بیشترین مطالب اختصاص به شهادت محسن رفیق دوست، رئیس بنیاد مستضعفان در دادگاه مربوط به اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی دارد، که با تیتراژ "من در این مرحله از نوح پیغمبر جلوتر هستم!" از قول محسن رفیق دوست چاپ شده است. از قول فاضل خدا داد، متهم دیگر این پرونده دزدی در همین شماره "پیام دانشجو" آمده است: "اظهارات محسن رفیق دوست نادرست است"

درباره محاکمه مربوطه به سقوط هواپیمای نوکر ۲۸ نیز در این شماره و از قول خلبانان آمده است، که در این هواپیما پس از خریداری از فرانسه و هنگام حمل آن به ایران، یکبار چند آژیر خطر شنیده شده است، که معلوم نشده دلیل آن چه بوده است. درهمین دادگاه آخرین مکالمه خلبان هواپیمای سقوط کرده از روی نوار پخش شد، که همین صدای ناشناخته ضبط شده است.

تحصن اعتراض آمیز دانشجویان دانشگاه ها نیز همراه با عکس تحصن کنندگان در صفحه اول این شماره نشریه پیام دانشجو چاپ شده است. پیام دانشجو خبر این تحصن را با همان شیوه نادرست و تفرقه افکن "تحصن دانشجویان مسلمان" چاپ کرده است. شیوه ای که در تمام سال های گذشته به قدرت یابی و تشکل ارتجاع و تفرقه در صفوف مخالفت حکومت انجامید.

نشریه عصرما، در توضیح خود پیرامون تعطیل پیام دانشجو و در اعتراض به عمل دولت در این زمینه به نویسندگان پیام دانشجو یادآور می شود، که پاره ای سیاست های مربوط به دوران "افشا-کن-افشا-کن" نادرست است. اشاره عصرما به شعار "دانشجوی خط امام - افشا-کن افشا-کن" است، که در یک دورانی موجب شد درباره هر کس که اسمی از او در اسناد سفارت آمریکا در تهران به میان آمده بود، برجسب جاسوسی و خیانت زده شود. این شعار و این شیوه در عمل به حذف بسیاری از ملیون ایران از صحنه سیاسی ایران ختم شد و صحنه را برای یک تازی بسیاری از روحانیون طرفدار سرمایه داری هموار کرد. این درحالی بود، که اسناد فراماسونری ایران سرعت از دسترس ها دور شد و شبکه فراماسونری ایران امکان تجدید سازمان یافت و ارتباط های بین المللی خود را برقرار ساخت.

در این شماره پیام دانشجو گزارشی از موزیک "رپ" به تعبیر و تفسیر نویسندگان این نشریه چاپ شده است، که هرگاه از تفسیرهای نویسندگان نشریه جدا شود، گزارشی بواقع خواندنی درباره نسل جوان و ناقد آرمان ایران است. فاجعه ای، که حکومت مسئول مستقیم آنست!

مهندس "طبرزدی"، مدیرمسئول نشریه پیام دانشجو، اخیرا در یک برنامه چهار نویته رادیو بی.بی.سی. پیرامون فساد در دستگاه دولتی جمهوری اسلامی شرکت کرد. این برنامه از طریق تماس تلفنی با تهران انجام شد و این نخستین بار بود، که از میان این طیف از مذهبیون ایران، فردی در تماس تلفنی با رادیو بی.بی.سی. برای خویش مانع و ممنوعیتی قائل نشد و مطبوعات پرونده ساز تهران، نظیر کیهان تهران، نیز جنجالی به پا نکردند.

و پدران شان عمری را در استحاله و نابودی دستاورهای آن صرف کرده بودند. این تحلیل ها براساس دو برداشت نادرست شکل گرفت.

اول آنکه انقلاب اسلامی ایران، چون حکومت مشروطه اسمی را سرنگون کرده و نظام جمهوری برپا داشته، یک انقلاب ضد مشروطه بوده است. حال آنکه انقلاب ما دشمنی با شکل و صورت حکومت سابق نداشت و آنچه هدف انقلاب بود، همانا محتوی و ماهیت وابسته، ارتجاعی، استبدادی، و ضد اسلامی رژیم سابق بود. دوم اینکه تصور می شد، چون در جریان انقلاب مشروطه، مرحوم شیخ فضل الله نوری به دست مشروطه خواهان بدار آویخته شد و هم چنین حضور مجتهدین در مجلس شورای ملی مورد توجه قرار نگرفت، آن انقلاب یکسره ضد اسلام، باطل و محکوم است!!

گرچه نفوذ عوامل انگلیس و عناصر لاتیک و ضد مذهب در جبهه مشروطه خواهان، در اعدام شیخ فضل الله و هم چنین انحراف و دور شدن انقلاب مشروطه از انگیزه های اسلامی بی تاثیر نبوده است، ولی نباید فراموش کرد، که در صف مقابل شیخ فضل الله، که به ناحق و مظلومانه هم شهید شد، چهره هایی همچون مرحوم نائینی، مرحوم طباطبائی، و ... نیز قرار داشتند، که تفکر آنان با تفکر حاکم بر انقلاب اسلامی و برداشت رهبران آن از اسلام، انطباق بیشتری داشته است. مرحوم نائینی معتقد به توافق و انطباق احکام اسلامی با آزادی های فردی و اجتماعی و حکومت قانون و ضدیت آنها با استبداد، خودکامگی و حکومت مطلقه بود. حال آنکه مرحوم شیخ فضل الله چنین نمی اندیشید و تفکر اسلامی را با استبداد و خودکامگی سازش پذیرتر تشخیص می داد، گرچه اعتراض آن مرحوم و حتی محمدعلی شاه به دخالت و نفوذ خارجی در صفوف انقلابیون، انتقادی بجای و قابل توجه بود، ولی چنین واقعیتی هایی موضع گیری ایشان را علیه اساس انقلاب مشروطه و آزادی خواهی و قانون طلبی آن توجیه نمی کند. طرح شعار "مشروع" ممکن است به ظاهر اسلامی تر و با شعارهای انقلاب اسلامی نزدیک تر بنظر آید، ولی باید دید شعار "مشروع" در جهت تحکیم حکومت قانون و تامین و تثبیت آزادی های فردی و اجتماعی بود و یا تحکیم نظام خودکامه محمد علی شاه، که مجلس اول و نمایندگان واقعی مردم مسلمان ایران را به کمک روس ها به توپ بست؟ و آیا مقابله با مشروطه خواهان در آن شرایط جز به نفع مستبدین وابسته به روس تمام می شد؟ و آیا پیروزی استبداد، وابستگی به اجنبی دیگری را سبب نمی گردید و علاوه بر آن، حکومت قانون و آزادی نیز منتفی نمی شد؟ اشتباه تاریخی مرحوم شیخ فضل الله، همان اشتباه تاریخی مرحوم کاشانی در جریان نهضت ملی ایران بود، که زاهدی رهبر کودتای انگلیس-امریکایی ۲۸ مرداد را در مجلسی، که ریاستش را بر عهده داشت، پناه داد و به طور تلویحی و یا حداقل با سکوت خود، کودتای خانان ۲۸ مرداد را تایید کرد.

البته و صد البته مرحوم شیخ فضل الله بخاطر اندیشه های متفاوتش با مشروطه خواهان ویا اشتباه پیش گفته، بهیچ وجه مستحق مرگ نبود و اعدام وی خود اولین نقض آشکار از حکومت قانون و آزادی های قانونی، و در انحراف جنبش مشروطه از اسلام و اهداف اولیه ای موثر بوده است، مع الوصف ضایع کردن خون هزاران شهید مسلمان، و اجر ده ها هزار مشروطه خواه مومن، و محروم کردن انقلاب اسلامی و مردم از پیشینه های تاریخی انتخارآمیز و مرتبط دانستن انقلاب تنها با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، صرفا به خاطر ظلمی که بر مرحوم شیخ فضل الله رفته، نه تنها غیرعقلانه، بلکه ظلمی به مراتب بزرگتر به ملت و تاریخ ایران و انقلاب اسلامی است.

"عصر ما"

از تاریخ بیاموزیم

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حادثه ای تعیین کننده در تاریخ معاصر کشورمان بشمار می آید. در اهمیت این حادثه همین بس، که آثار مستقیم و شوم آن بر بیش از ۲۵ سال زندگی ملت ما سایه افکند و تغییری کیفی در مبارزات مذهبی-ملی جامعه ایران را موجب گشت.

نقطه ضعف نهضت ملی در آن بود، که تنها به حمایت افکار عمومی اکتفا می کرد و بر حضور متشکل و بالفعل مردم تاکید نداشت. لذا اختلالات رهبران نهضت، که بیشتر جنبه شخصی داشت و شایعات، به راحتی نهضت را از حمایت افکار عمومی محروم ساخت....

مرحوم مصدق با هشیاری سیاسی خاص خود توانست در دوران نخست وزیری خود از تضاد میان ابرقوت ها به بهترین شکل ممکن استفاده کرده و پس از سال ها نفوذ و حضور استعمار، استقلال را مجددا به کشور بازگرداند.

چرا مبارزه علیه امپریالیسم را باید تشدید کرد؟

در یکی از نامه‌های وارده، که در شماره ۳۵ "راه توده" چاپ شد، مبارزه ضد امپریالیستی بدستی یک ضرورت تاریخی ارزیابی می‌شود. نویسنده در عین حال تأکید می‌کند، که نمی‌توان هر فریاد ضد امریکایی را، مبارزه ضد امپریالیستی دانست! او می‌نویسد: آنچه امروز در ذهن من نقش بسته است، آنستکه هر جریان سیاسی چه افقی را برای کل بشریت و جامعه خود ترسیم می‌کند. باید با چشمانی باز به جهان معاصر نظر افکند. هرکس و هر جریانی که در ایران و یا هر گوشه دنیا بانگ مرگ بر امریکا، مرگ بر امپریالیسم برمی‌دارد، بانگش نباید مورد پذیرش باشد، مگر آنکه دقیقاً بگوید، چرا و کدامین جایگزین را دارد. می‌توان دهها و دهها شخصیت سیاسی امروزین جامعه خودمان را نشان داد، که شب‌ها با آرزوی نابودی امریکا سربرالین می‌گذارند، اما رفتاری ضدانسانی، نه تنها علیه مردم ایران، بلکه علیه بشریت دارند.

ببینیم علل عینی و ذهنی مبارزه ضد امپریالیستی، که قطعاً نمی‌توان آنرا در چارچوب مبارزه علیه امریکا خلاصه کرد، کدام است:

علل عینی ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی

ادامه حیات بشریت بر روی زمین در خطر است. علت آن چیست؟ آیا بشریت از تکنیک پیشرفته برای تامین نیازهای مادی و معنوی خود برخوردار نیست، تا بتواند در ارتباط تنگاتنگ با شیوه‌های حفظ محیط زیست و با صرفه جویی کامل از منابع، انرژی و طبیعت، در چارچوب عقلایی حفظ حیات بشری را تامین سازد؟ پاسخ البته مثبت است. پس چرا نگرانی از آینده جهان و بشریت هر روز بیشتر به نگرانی بزرگ بشریت تبدیل می‌شود. علت بی‌اعتمادی به آینده، ناامیدی از آینده انسان و بویژه جوانان در چه نهفته است؟ چرا بیکاری در بین جوانان، در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌رود تا به بحران اجتماعی تبدیل شود؟ (ترجمه مقاله لوموند دیپلوماتیک ماه جولای ۹۵ در همین شماره را بخوانیم)

علت بحرانی که بشریت با آن روبروست، در آن نهفته است، که صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری با بحران ساختاری روبروست، تنها راه خروج از آن، از پشت سر گذاشتن شیوه تولید سرمایه‌داری است. این شیوه تولید، که هدف اعلام شده آن بدست آوردن "سود" است، تولید ارزش‌های مادی و معنوی را نه با هدف رفع نیاز انسان‌ها، بلکه با هدف بدست آوردن سود، انباشت سرمایه و باز هم سود بیشتر در دور جدید تولید، همراه ساخته است. این هدف با ادامه حیات بشریت در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار گرفته است، زیرا نه منابع، نه انرژی، نه محیط زیست می‌تواند پاسخگویی هدف سودورانه این شیوه تولید باشد، و نه رشد علم و فن و انقلاب الکترونیکی شرایط ضروری ایجاد محل کار را در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری برای انسان‌ها تامین می‌کند. برعکس، رشد امکانات الکترونیکی در تولید و ارتباطات، هر روز بیشتر با بیکاری، تا سطح رشته‌های پیشرفته تخصصی همراه است، و بحران بیکاری و در نتیجه بحران اجتماعی را دامن می‌زند.

در برابر این سیمای بحران‌زده جامعه سرمایه‌داری، سرمایه مالی امپریالیستی، یعنی اولیگارش‌های مالی جهانی، تنها با یک نقدینگی دو بلیون دلاری (دو هزار میلیارد دلاری) در روز، به نوشته لوموند دیپلوماتیک با سرعت نور در شاهراه‌های الکترونیکی ارتباطی (اتوبان‌های الکترونیکی) از بورس توکیو، به بورس فرانکفورت، لندن و نیویورک در حال گذار است، تا با سودهای ویژه و اختصاصی نه تنها آقایی خود را بازم بیشتر تثبیت کند، بلکه با عمل حاکمانه خود، دیکتاتوری سرمایه مالی جهان را به دولت‌های کشورهای سرمایه‌داری نیز دیکته کند.

اکنون این دیکتاتور مالی جهان برای ادامه حاکمیت پلانیسم خود، کدام خواب را برای خلق‌های جهان دیده است و کدام شیوه را برای به بند کشیدن آنها، طبق برنامه اعلام شده خود، اتخاذ کرده است، و اجرای آن را در تمام کشورهای جهان، از جمله کشورهای متروپل سرمایه‌داری، می‌طلبد؟ جز اینست که سرمایه بی‌وطن، آنطور که مارکس در کاپیتال نوشت، اعمال کدام کابوس را در کشورهای جهان سوم و جنوب و کشورهای سابق سوسیالیستی برنامه خدشه‌ناپذیر خود اعلام داشته است؟ این برنامه چیزی نیست، جز برنامه "نولیبرالیسم اقتصادی"، که در ایران به نام برنامه "تعدیل اقتصادی" اعمال می‌گردد. (۱)

هدف اعلام شده این برنامه در سراسر جهان برقراری "نبرد تنازع بقا" در جامعه بشری است. به نظر مداحان این نظر (مراجعه کنید به مقاله بشریت بر لبه پرتگاه در راه توده شماره ۱۱، مرداد ۷۲) در طبیعت نبرد تنازع بقا، محدودیت طبیعی و مرز رشد و توسعه گیاه و حیوان را تشکیل می‌دهد. انواع گیاهان و حیوانات از اینطریق از یکدیگر جدا و ابزار تنظیم امکان توسعه در چارچوب امکانات محیط زیست برخوردار هستند و بطور طبیعی از رشد بی‌رویه خود جلوگیری می‌کنند. این در حالی است که انسان با ایجاد "تورهای اجتماعی"، یعنی بیمه‌های بیماری، بیکاری، و یا برنامه‌های بهداشتی گران قیمت دولتی و برخورداری از حق مسکن و کار و غیره، برای بشر بطور مصنوعی مرزهای طبیعی رشد را از بین برده است. انفجار جمعیت در جهان سوم، برخورد بین شمال و جنوب و مجموعه تضادهای اجتماعی، از جمله در کشورهای سرمایه‌داری متروپل ناشی از این نقض "غیرعقلایی" و "غیرطبیعی" نبرد تنازع بقا در جامعه انسانی است. سرمایه مالی جهان، در لباس تاجریسم، ریگانیسم و در ایران به زیان توکلی‌ها، وزیر اسبق کار و نماینده راست سستی و سردبیر روزنامه رسالت، پیشنهاد می‌کند، که نبرد تنازع بقا را باید به جامعه بازگرداند. توکلی می‌گوید، همه باید کار کنند، بروند بونه جمع کنند و شکم بچه‌های خود را سیر کنند. و نماینده مجلس امریکا، معتقد است، که «تساح هم خود بچه‌هایش را سیر می‌کند» و بدین ترتیب نمی‌تواند انسان هم انتظار دریافت حقوق اجتماعی از جامعه را داشته باشد.

این است آن ایدئولوژی فاشیستی و نژادپرستانه‌ای، که سرمایه مالی بی‌وطن می‌خواهد در جهان اعمال کند و از اینطریق دیکتاتوری خود را به خلق‌های جهان اعمال نماید. بر این پایه است، که امپریالیسم برنامه "نظم نوین امپریالیستی" خود را اعلام و اعمال می‌کند. در یک جا با جنگ خلیج علیه عراق، در جایی دیگر با سیمای امپریالیسم خیرخواه، مثلاً در موگادیشو و یا هائیتی، در کشور دیگری با توطئه تجزیه کشور کنیال، مانند یوگسلاوی و بجان هم انداختن مسلمان و مسیحی، و از جمله در میهن ما با انواع توطئه‌ها علیه انقلاب، که شاید به حوادث وخیم‌تر نیز بیانجامد!

با چنین شناخت همه جانبه‌ای از سیاست سرمایه‌داری جهانی و بویژه سرمایه مالی است، که مارکسیست‌ها و حزب توده ایران معتقدند، مبارزه ضد امپریالیستی از یک ضرورت عینی برای ادامه حیات بشری برخوردار است. اولیگارش‌های مالی، که نبرد تنازع بقا را برای جامعه بشری تجویز می‌کند، بدون هر تردیدی آماده اعمال آن، از جمله از طریق یک جنگ اتمی، بیولوژیک و شیمیایی علیه مردم کشورهای جهان سوم و جنوب است. مگر آنچه که در خیابان‌های شهرهای بزرگ امریکای جنوبی انجام می‌شود و کودکان خیابانی را همانند سگان ولگرد، بدست جانیان می‌کشند، و یا برای بدست آوردن اعضای بدن آنها، آنها را می‌دزدند و با عمل جراحی کلیه و یا اعضای دیگر آنها را برای فروش از نشان بیرون می‌کشند، مشت نمونه خروار نیست؟

آنگاه که بانیان سوسیالیسم علمی، مارکس، انگلس و لنین از آن صحبت می‌کنند، که طبقه کارگر با آزادی خود از قید و بندهای سرمایه‌داری، نه تنها خود را آزاد می‌سازد، بلکه به آزادی بشریت دست می‌یابد، آنگاه که بانیان سوسیالیسم علمی ثابت می‌کنند، که شناخت تشویریک پایان دادن به شیوه تولید سرمایه‌داری، علم ماتریالیسم تاریخی و شیوه تفکر دیالکتیکی را از علم طبقه کارگران به علم تمام بشری تبدیل می‌سازد، درست از ضرورت عینی مبارزه ضد امپریالیستی برای آزادی بشریت صحبت می‌کنند.

بدیهی است، که با چنین شناخت تشویریک از ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی است، که می‌توان مواضع نویسنده نامه را نسبت به تمایلات ناروشن ضد امپریالیستی و ضد امریکایی عناصر و نیروهای سیاسی ناپیگیر، از جمله در ایران درک کرد. البته این نمی‌تواند به این معنی باشد، که تنها اینگونه آگاهی و شناخت از نبرد ضد امپریالیستی شرط صداقت در مواضع ضد امپریالیستی عناصر و نیروهایی است، که شب‌ها با آرزوی نابودی امپریالیسم و امریکا بخواب می‌روند، ولی هنوز به شناخت واقعی و علمی عینی از این مبارزه دست نیافته‌اند.

وظیفه انقلابی و علمی احزاب و شخصیت‌ها و اندیشمندان مارکسیست این است، که با استفاده از تمام امکانات، و با بکارگیری از تمام توان خود، به ارتقاء سطح شناخت بشریت از این واقعیت معاصر بپردازند، و مواضع سطحی و احساساتی آنان را تا مرز شناخت آگاهانه رشد دهند.

به همین جهت ما هم تردید نداریم، که باید شعارهای بی‌محتوای ضد امپریالیستی و "چپ‌نایی" را از واقعیت این مبارزه بازشناخت و افشاء کرد.

(۱) مراجعه کنید به مقالات "فرمانروایان جهان امروز کیستند؟" "راه توده شماره ۳۴" و "بهریت نوین جهان را تهدید می‌کند!" "راه توده شماره ۳۵" (تیر و مرداد ۷۴)

نامه ها و پیام ها

اسن و مونستر - در دو شهر اسن و مونستر مشکل توزیع و فروش نشریه به همت علاقمندان "راه توده" حل شده است و از این بابت نه تنها خوشحالیم، بلکه دست های به یاری پیش آمده را به گرمی می فشاریم! برخی نکات را در نامه جداگانه برای این دوستان خواهیم نوشت. در شهر اسن راه توده در فروشگاه بازار تهران واقع در خیابان ۲۰-۲۲ Kastanein فروخته می شود و در شهر مونستر نیز در فروشگاه نشریات در ایستگاه راه آهن این شهر.

درباره نوشته های عباس پهلوان

درباره مطالبی، که عباس پهلوان در پاسخ به "راه توده" در هفته نامه (ظاهرا بی طرف نیمروز) نوشته، نیز از ما سئوالاتی کرده اند. ظاهرا اشاره به اصل موضوع اجتناب ناپذیر است.

مدتی پیش ایشان در نشریه نیمروز و درستون "مراسله" ضمن تکرار همه اتهامات تاریخی به حزب توده ایران، پرونده جدیدی را نیز در رابطه با سیاست حزب توده ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب گشوده و ضمن برشاری برخی از این اتهامات، رقم اتهامات نامشده را تا ۲۰ ذکر کرده بود و...

راه توده نه در پاسخ به او، که هم به قول خودش و هم بنابر اطلاع ما چهره ناشناخته ای در میان اهل مطبوعات ایران نیست، بلکه بعنوان هشدار به همه توده ای ها برای دفاع از حزب، مطلب کوتاهی را منتشر ساخت. ایشان بنابر نوشته خودش این مطلب را از پاریس برای مسئولین هفته نامه نیمروز در لندن فاکس کرده و خواهان پاسخ به آن می شود. البته بازهم بنابر نوشته خودش خواهان باز چاپ مطلب راه توده در هفته نامه نیمروز نبوده، بلکه خواهان چاپ پاسخ به آن بوده است (نمونه کامل آزاد اندیشی و آزادیخواهی و احترام به حقوق دیگران!) ما در مطلب خود نوشته بودیم، که امثال عباس پهلوان در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد، در مطبوعات ایران میدان دار شدند، تا با حلیه به حزب توده ایران هم غازه بر چهره کودتاچیان بمانند و هم نانی به نرخ روز خورده باشند. ایشان ضمن تکذیب چنین نقشی در سال های پس از کودتا و افتخار به سردبیری، نشریه فردوسی و... اتفاقا یکبار دیگر همان مطالبی را تکرار کرده است، که مدعی است در جوانی و نوجوانی گفته و نوشته و ما هم همین را به حساب گذشته ایشان گذاشته بودیم. وقتی بز و دزد هر دو حاضرند، دیگر چه جای گله و حاشا؟ ایشان در مراسله ای، که سر دراز آن از ستون مراسله به صفحات دیگر هفته نامه نیمروز نیز کشیده شد، هرچه در حافظه داشت، بر کاغذ آورد، که بگوید طرفدار سلطنت (حداقل از نوع محمد رضا شاهی آن) نبوده است، یا اگر هم کمی بوده، حالا دیگر اصلا نیست! این تکذیب می توانست در چند سطر خلاصه شود و دیگری اینهمه زحمت برای پرنویسی نبوده! البته این نظر ماست، ایشان خود داند و ستون های قیمتی هفته نامه نیمروز! ایشان به همت شیخ عبیدزاکانی نیز توده ای ها را در خورد پس گردنی تشخیص داده اند. به وی باید یادآور شد، که شاه و شیخ پیش از آن کردند، که عباس پهلوان ها انتظار داشته و دارند. اگر خود برای آینده نقشه و برنامه ای دارد، چرا از عبید طلب یاری می کند؟ ما یک سوال را از ایشان طلب و یک توضیح را بدهکار هستیم. سوال اینکه، چرا در پاسخ به نشریه ای، که هوشش برای ایشان معلوم نیست، به حزب توده ایران و تاریخ آن می تازد و سپس از ذکر شجره نامه مطبوعاتی-سیاسی خود، که براساس آن باید با خیلی از تهرمانان حزب توده ایران آشنایی داشته باشد، از میان همه شهدای حزب توده ایران، فقط نامی به ملاطفت از رحمان هافنی می برد؟ و توضیح آنکه نام فامیل ایشان پهلوان بر اثر اشتباه چاپی پهلوی چاپ شده بود و هیچ منظور خاصی در این زمینه وجود نداشت. بنابراین برآشتگی و سوءظن ایشان در این مورد از نظر ما بی اساس است!

در رابطه با "نامه مردم"

ما بازهم درباره مطالب منتشره در نشریه نامه مردم نامه هایی را دریافت داشته ایم. راستش اینست که برای خود ما هم سئوالات بسیاری در این ارتباط مطرح است. در همین ارتباط توصیه رفیقانه ای نیز خطاب به نویسندگان و منتشر کنندگان این نشریه در این شماره "راه توده" چاپ شده است. ما بار دیگر از تمام کسانی که در این ارتباط از ما سوال می کنند، می خواهیم و توصیه می کنیم که سئوالات خود را کتبا برای این نشریه ارسال داشته و خواهان پاسخ علنی به آنها شوند و یا اگر حوزه و یا عضوی تشکیلاتی را در محل زندگی خود می شناسد، مستقیما مراجعه کرده و خواهان پاسخ سئوالات خود شوند. هر توده ای نه تنها حق دارد، بلکه وظیفه دارد، در سرنوشت حزب دخالت کند، حال تشکیلاتی در کار باشد و یا نباشد. ما جز این چه توصیه ای می توانیم بکنیم؟ از میان این نامه ها نیز نامه ای سراسر نقل قول از نشریه نامه مردم و برخی

در طول یکماه گذشته نیز موضوع دو هفته یکبار شدن نشریه، بیشترین پیام های تلفنی و نامه های دریافتی را به خود اختصاص داد! "راه توده" ضمن ابراز خوشحالی نسبت به توجهی که علاقمندان آن نسبت به نقش و سرنوشت "راه توده" نشان می دهند، باز دیگر تاکید می کند، که تا قطعی شدن تصمیم مربوط به دو هفته یکبار شدن نشریه، ما خود را اسیر زمان و فرم نکرده و براساس امکانات محدود خود و ضرورت ناشی از رویدادهای ایران، نشریه را در فاصله ماه نیز منتشر خواهیم ساخت. براساس همین ضرورت و امکانات، شماره ۳۶ "راه توده" در ۸ صفحه منتشر شد. ما امیدواریم تسهیلات بیشتری در زمینه توزیع نشریه در مراکز فروش، جمع آوری و واریز کردن درآمد حاصل از فروش نشریه به حساب بانکی و سرانجام امکانات مالی بیشتر فراهم شود، تا بتوانیم نشریه را بصورت ثابت، و دو هفته یکبار منتشر کنیم. هر نوع شتاب و برداشتن گام نسنجیده و عجولانه در این زمینه می تواند ما را در نیمه راه از حرکت بازدارد.

برخی نامه ها، نه تنها جنبه اظهار نظر، بلکه شکل مقاله را داشته اند، که بهمین دلیل بصورت جداگانه و تحت عنوان مقالات وارده چاپ کرده ایم. به برخی نامه ها را نیز چون جنبه کلی و عام داشته، بصورت کلی پاسخ گفته ایم و یا مقالاتی را که به نوعی می توانستند پاسخی به آن سوال باشند، چاپ کرده ایم. از این جمله است مقاله مربوط به مبارزه ضد امپریالیستی.

سوئد - از سوئد پیامی تلفنی در ارتباط با تهیه و ارسال مقاله ای تحقیقی درباره محاصره اقتصادی ایران توسط آمریکا داشتیم، اما متأسفانه این مقاله هنوز دریافت نشده است. ما از دوست عزیز و حید، که پیشتر نیز برای ما مقاله ارسال داشته است، خواهش می کنیم، مسئله را از طریق پست محل دنبال کند و یا اگر بهر دلیل آنرا ارسال نداشته است، ما را در جریان بگذارد. از طریق ایشان برای دوست عزیز و رنج کشیده "پیروز" صمیمانه ترین درودها را داریم! ما بسیار خوشحال خواهیم شد، که ایشان خود مستقیما با ما تماس برقرار کند! "راه توده" در فروشگاه "فردوسی" در استکهلم فروخته می شود، اما ظاهرا بدلیل دور بودن این فروشگاه از مرکز شهر، تهیه آن برای برخی علاقمندان نشریه با دشواری روبروست. ما بدینوسیله از دوستان مقیم استکهلم انتظار داریم، که اگر امکانات دیگری را برای فروش نشریه می توانند فراهم سازند، ما را مطلع کنند، تا اقدام کنیم.

استکهلم - دوست عزیز (امضاء محفوظ) دو مطلب ارسالی موجز و مناسب شما دریافت شد، که در شماره حاضر نیز چاپ شده است. ما به سهم خود از این ارتباط خرسندیم و امیدواریم گام های لازم در جهت تعمیق آن برداشته شود. امیدواریم نام مستعاری، که برای شما انتخاب کرده ایم، مورد تائید شما نیز باشد. در صورتیکه نظر اصلاحی دارید برای ما بنویسید؟ ضمناً برای نوشتن مطلب، اگر به اسناد، آمار و ارقام نیازمندید به ما اطلاع دهید، تا بهر شکل که خود صلاح می دانید، در اختیارتان بگذاریم. مثلا مطلب جنگ ایران و عراق دارای این کمبود بود! در مورد بازسازی مناطق جنگ زده نیز ما می توانیم منابعی را در اختیار شما بگذاریم.

فرانسه - از پاریس نامه دوست عزیزی با امضای "ن-ک" دریافت شد. ایشان در نامه خود ضمن طرح لزوم توزیع بموقع نشریه در دو کیوسک فروش نشریات در مرکز پاریس، خواهان انتشار مطالبی در رابطه با کردستان ایران شده اند. در مورد دوم قطعا اقدام خواهیم کرد، اما در مورد اول، یعنی توزیع بموقع نشریه در پاریس، ما از ایشان و همه علاقمندان و خریداران "راه توده" در پاریس خواهش می کنیم، تا اگر امکانی را برای توزیع نشریه دارند، به ما اطلاع بدهند، تا اقدام کنیم.

بن - ما در شهر "بن" نیز بدلیل برخی برخوردهای فکری صاحب سابق فروشگاه "سوپر بازار" با دشواری هایی روبرو بودیم، که امید است با تغییر مدیریت این فروشگاه این مشکل حل شود. مشکل فروش نشریه در شهر دژتوند نیز همچنان به قوت خود باقی است و تا وقتی فروشگاه ایرانی این شهر و یا مرکز فروش نشریات در ایستگاه راه آهن شهر نشریه را برای فروش قبول نکنند، این مشکل باقی خواهد ماند! ارسال نشریه به شیوه گذشته بدلیل هزینه سنگینی که برای ما دربردارد، مقنور نیست و بهمین دلیل پاره ای گلایه ها پذیرفتنی نیست.

است، اینست که کفه این نبرد تا حدودی به نفع محرومین و زحمتکشان کشور تغییر کرده است و این تحولی است، که نمی توان منکر آن شد و در معادلات سیاسی بکار نبرد.

ضمناً در طول دوران انقلاب و فعالیت علنی حزب، حزب نظرات مثبت نیروهای چپ مذهبی و خصوصاً نظرات آیت الله خمینی را در نشریاتش منعکس می کرد و آن بخش از این سخنان، که مثلاً علیه آزادی ها بود و یا جنبه های ارتجاعی داشت، انعکاس نمی یافت. این وضعیت بسیاری از رفقای حزبی را در شرایطی قرار داده بود، که نمی توانستند برداشت درست و همه جانبه ای از شرایط و اوضاع داشته باشند و خطر انحرافات که در جریان خط امام وجود داشت، که ناشی از تفکرات و برداشت های مذهبی آنها بود برای بسیاری از رفقا قابل هضم نبود. چاپ کامل نظرات این نیروها، بطوریکه خوانندگان نشریات حزبی خود بتوانند شیخانه نقاط ضعف و قوت را ببینند، بسیار ضروری است. به عقیده من حتماً لازم است تمامی جنبه های منفی تفکرات جریان های چپ مذهبی منعکس شود. بطور مثال اگر در رابطه با دزدی ها و چپاول مملکت آنها یا مسئولین امور برخورد می کنند و دست به افشاکاری می زنند و شما این نکات را چاپ می کنید، باید نظرات آنها در رابطه با مسئله حجاب و تفکرات سازشکارانه آنها را با سایر جناح های رژیم و خصوصاً جناح راست رژیم نیز چاپ کنید تا با کج اندیشی آنها مقابله شود. در مورد نیروهای ملی نیز باید به همین گونه عمل کرد و جنبه های مثبت و منفی سیاست آنها را منتشر و نقد کرد.

احمد (سوند)

کدام حکومت، کدام طبقه؟

"عبدالحسین آگاهی"، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، استادی برجسته تاریخ ایران و تاریخ فلسفه بود. او در آستانه گردش برآست بزرگ حکومت برای جلب اعتماد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، پس از نزدیک به ۷ سال اسارت در زندان های جمهوری اسلامی، اعدام شد.

جرم او، گفتن واقعیتی بود، که در زیر بخشی از آنرا به نقل از مقاله شیوا و میهن دوستانه او درباره جنبش آذربایجان، در دنیای شماره ۴ سال ۵۸ منتشر می کنیم. این اندیشه ها، که دیروز از سوی آرمان خواهان انقلابی از هر طیف و گروه و ایونولوی- ناخوانده و یا نادیده انگاشته شد، امروز نیز علیرغم غیبت گریخته آن، به رهنمودی می ماند، که برای لحظه، لحظه حیات جنبش و سرنوشت نهائی انقلاب ۵۷، به نظم کشیده شده است. این سخنان در آنروز، خطایی بود به طیف وسیع مذهبیون به قدرت دست یافته، که سرمست از آن چه به کف آورده بودند، خود را بی نیاز از تجربه تاریخی حزب توده ایران دانسته و عرصه سیاست و عمل را در اختیار مطلق خود می خواستند. دیروز به این کلام علمی، آنگونه که لازم بود توجه نشد، سرانجام آن یکه تازی، جامعه ایست که امروز در برابر ماست.

طیف به ظاهر همگون و دارای "وحدت مذهبی" در حکومت، پس از انقلاب، بعدها چند ده پارچه شد؛ نه براساس مذهبی (گرچه بهانه و پوشش آن مذهب و آئین شریعت بوده و هست)، که براساس منافع طبقاتی جمع عظیمی با ریش و تسبیح و عمامه و عبا به انقلاب پشت کردند و در برابر آن قرار گرفتند و آرمان خواهانی، شرفتمندان بر سر پیمان خود مانند. باز هم به زمان نیاز است، تا معلوم شود، جدائی های سیاسی-مذهبی، در درجه نخست، جدائی های طبقاتی است! و اتحادها و همکاری ها، انگیزه ای جز همین دلیل آخر (طبقاتی-انقلابی) می تواند داشته باشد؟ کلام "عبدالحسین آگاهی" را بخوانیم:

"یکی از مهمترین مسائلی، که همچنان در برابر پیشرفت جامعه ایران قرار دارد، مسئله نظام سیاسی کشور و شکل حاکمیت دولتی است، شکل جمهوری حاکمیت دولتی، وقتی مترقی است، که مضمون مردمی داشته باشد، از آمال و آروها، منافع مادی و معنوی خلق مستضعف دفاع کند، از نیروی خود آنها برخاسته و به خود آنها متکی باشد.."

آنکس که بگوید، این حرف متعلق به دیروز است و احتمالاً اگر گوینده زنده بود، سخن دیگری می گفت، عمق مشی و سیاست را در حزب توده ایران درک نکرده است. امثال "آگاهی" ها، نه دیروز به خود و دیگران دروغ گفتند و نه امروز اگر در حیات بودند، سخن دیگری جز آنچه برخاسته از تجربه حزب ما و اصول عام و خاص مارکسیسم-لنینسم است، بر زبان و قلم می رانند.

نشریات اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در مهاجرت برای ما ارسال شده است. ما قسمتی از این نامه را که اختصاص به آخرین شماره های نامه مردم و کیهان چاپ لندن دارد، بصورت مستقل در همین صفحه نامه ها چاپ کرده ایم. شاید این اقدام هشدار دیگری باشد به کسانی که نامه مردم را منتشر می کنند! در رابطه با نطق دکتر امینوار در کنفرانس ایران در سال ۲۰۰۰ و چاپ آن نیز ظاهراً گوش منتشرکنندگان نامه مردم به این حرف ها و نظرات بدهکار نیست. گویا دلیل عدم چاپ این نطق را پیش آمدن مشکلات و سوالات جدید عنوان کرده اند! معلوم نیست، اگر این نطق چنین مشکلاتی را همراه داشته، اصولاً چرا ایراد شده است؟

برلین- دوست عزیز "تس" پیشنهادهای شما برای بررسی در اختیار مسئولین نشریه گذاشته شد. در مورد کاغذ، مصرف ما از آن نوعی نیست که شما با قیمت ارزان پیدا کرده اید، اما اگر بصورت اتفاقی کاغذ فاکس با قیمت ارزان پیدا کردید، حتماً ما را در جریان بگذارید. ما آدرس محل فروش نشریه در برلین را بیشتر منتشر کرده ایم و در صورت امکان و ضرورت بار دیگر چاپ خواهیم کرد. در مورد افزایش تعداد صفحات و مقید نبودن به زمان و انتشار نشریه در هر زمان که لازم است، در ابتدای صفحه نامه ها، مطلب را مطرح کرده ایم. درباره موقعیت سوسیالیسم در چین و کویا نیز در آینده و در صورت تهیه مطلب مورد نظر شما، اقدام خواهیم کرد. درباره مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری در کشورهای سابق سوسیالیستی، که در نامه خود به آن اشاره کرده اید، ما در آینده مطلبی را چاپ خواهیم کرد.

اولم- آلمان- دوست عزیز که نام خود را در پای نامه ننوشته اید و ما هم براساس ملاحظات معمول از چاپ نام شما که در بالای آدرس خود (پشت پاکت) نوشته اید، خود داری کردیم، تیرهای ارسالی شما رسید و همانگونه که خواسته اید، نشریه برایتان ارسال خواهد شد. امیدواریم دیگر دوستان شما در آن شهر نیز مانند شما به سرنوشت راه توده علاقمند باشند و یا بشوند.

بریزبورگ- آلمان- سر کارخانم "م-ج" ما نمی دانیم آنچه برای ما نوشته اید، یک شوخی ساده برای رفع خستگی ماست و یا مسئله ای جدی؟ اگر هدف نوشته شما مورد نخست است، که سیاستگراریم، اما اگر شوخی نیست، لطفاً به ما پاسخ بدهید، که چرا ما باید با درمیانی کنیم؟ آنهم با شرایط دشواری که تعیین کرده اید! در هر حال، اگر مسئله جدی باشد، نامه و شرایط شما را در اختیار کسانی که شرایط نسبی تعیین شده از جانب شما را داشته باشند، قرار خواهیم داد! به آن شرطی، که حداقل نیمی از شرایطی را که برای دیگران در نظر گرفته اید، در ظاهر و باطن داشته باشید!

کار با ارزشی، که باید ادامه یابد!

رفقای گرامی، چاپ نظرات حزب در دروان انقلاب، کار با ارزشی است، که شما دارید انجام می دهید. بسیاری به این مدارک دسترسی ندارند و دشمنان حزب نیز تا توانسته اند به دروغ و جعل، سیاست های حزب در این دوران را به گونه ای دیگر نشان داده اند و برای حزب ما پرونده سازی کرده اند. این کار شما کمک موثری است به بازنگری مجدد این سیاست ها و یافتن نقاط قوت و ضعف آنها. در نشریه شماره ۲۴ دو مقاله جالب از رفیق احسان طبری وجود داشت. در اولین مقاله رفیق طبری چنین می نویسد: «.....در واقع اگر سرانجام گرفتن این نبرد (که بر که) بطول انجامد، بر درجه سردرگمی و سردی عمومی بعد خطرناکی افزون خواهد شد. امید است، تا انتشار این نوشته (که معمولاً از مبدا نگارش آن سه به دو و سه ماه دیگر می زند)، مردم حساب مغلفه های ارتجاعی این خطر را (که در پوشش مذهبی و احکام قرآنی و تفسیرهای فقهی صورت می گیرد) جدا کنند و"

نکته جالبی که در اینجا وجود دارد، امید به درک مبارزه طبقاتی توسط انتشار پایین جامعه در مدتی بسیار کوتاه می باشد، در حالیکه این زمان در عمل ۱۳ تا ۱۴ سال بطور انجامید!

تحولات فعلی در کشور ما نماینگر آگاهی و درک مبارزه طبقاتی در بین بسیاری از گروه های اجتماعی است، و این همان نقطه محوری است، که منجر به مخالفت های شدید علیه سیاست های دولت هاشمی رفسنجانی و جناح رسالت و حجتیه شده است. تحلیل حزب ما در گذشته در مورد مبارزه که بر "که" در بسیاری از جهات آن کاملاً علمی و درست بود. اما بنظر می رسد، اگر حزب ما برای سرانجام این نبرد زمان طولانی تری را ازریایی می کرد، بطور یقین در زمان یورش به حزب، آسیب کمتری به حزب وارد می شد. در حال حاضر نیز نمی بایست برای سرانجام این نبرد زمان کوتاه را در نظر داشت. اما آنچه مسلم

شعار "همه چیز، یا هیچ چیز" سیاست حزب ما نیست!

ع. کلبانگ

بدنبال تعطیل شدن نشریات "جهان اسلام"، "امید"، "تکاپور" و بررسی‌های تاریخی ایران، هفته نامه پیام دانشجو نیز تعطیل شد. نهضت آزادی ایران طی اطلاعیه‌ای، یورش به مطبوعات را محکوم دانسته و آنرا پیش زمینه استبداد در انتخابات مجلس آینده ارزیابی کرد. همچنین نشریه جامعه سالم اوضاع را اینچنین ارزیابی می‌کند: «جنگ و گریز در رابطه مهر و کین با مطبوعات، البته تازگی ندارد. بگیر و ببندهای مطبوعاتی و تعطیل کردن‌های دست جمعی، همیشه نشانه چرخش‌های مهمی در سیاست دولت یا روی کار آمدن جناحی تازه در حکومت است.»

حمله نیروهای فشار به مطبوعات مترقی و آزادخواه در میهن ما سابقه دیرینه‌ای دارد. هرگاه نیروهای راست و ارتجاعی در زدوبند با غارتگران منافع ملی گام برداشته‌اند، مطبوعات و نشریات قربانی این توطئه شده‌اند. سال‌های ۲۷-۱۳۲۴، ۱۳۲۴-۱۳۳۲ و بالاخره دوران بعد از انقلاب را بخاطر آوری. طی این سال‌ها نیروهای ارتجاعی با تشکیل دستجات یورش به مطبوعات و صاحبان قلم و اندیشه را سازماندهی کردند، تا اهداف خویش را پیش برند. امروز هم وضع چنین است. حمله به نیروهای مترقی و آزادخواه و ملی، می‌تواند زمینه‌ساز دور جدیدی از یورش نیروهای راست علیه مجموعه مدافعان انقلاب، علیه در سنگر باقی مانده‌های دفاع از دستاوردهای انقلاب باشد!

اخیرا طرح اصلاحیه قانون مطبوعات از سوی کمیسیون ویژه در مجلس تهیه شده و قرار است به رای گیری گذاشته شود. بدین ترتیب مجموعه حوادث نشانگر تلاش برای محدود کردن فعالیت نشریات مستقل و به عبارت دیگر بستن دهان‌ها و شکستن قلم‌ها است. این همان سیاستی است، که تمامی رژیم‌های استبدادی هنگامیکه به مردم پشت می‌کنند، به آن روی می‌آورند.

در رابطه با اقدامات اخیر نیروهای راست، در خارج از کشور احزاب و سازمان‌های سیاسی نیز کم و بیش به حوادث داخل کشور پرداخته و پیرامون این حوادث عکس العمل نشان داده‌اند. نشریه "کار" با نظرخواهی در رابطه با نقش مطبوعات در داخل کشور، اهمیت حوادث را برجسته کرد. همچنین "نامه مردم" شماره ۴۵۵ مقاله‌ای با عنوان "نه آقایان واقعیت چنین نیست" به مسائلی اشاره می‌کند، که باید به مفهوم واقعی آنها توجه کرد. در این مقاله چنین آمده است: «مسئله سرکوب آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک در ایران و تشدید فشار بر نیروهای مخالف رژیم "ولایت فقیه" در ماه‌های اخیر، با تشدید بحران همه جانبه اقتصادی و اجتماعی بار دیگر ابعاد گسترده‌ای یافته است. یورش خونین و وحشیانه گرومگان رژیم و به خون کشیدن تظاهرات مردم اسلام شهر، تا صدور حکم اعدام برای ده‌ها زندانی سیاسی و بالاخره تشدید فشار به روزنامه‌ها و نشریات مجاز کشور همه بخش‌هایی از سیاست تنظیم شده‌است، برای حفظ رژیم پوسیده و ضد مردمی حاکم به هر قیمتی...»

آنچه که در شرایط کنونی و در مرحله فعلی اوضاع میهن ما اهمیت دارد، همانا تشخیص آن مبارزه‌ای است، که در بطن جامعه جریان دارد. طبعا مطبوعات نیز بیانگر آن مبارزه‌اند. بنظر می‌آید این موضوع آنقدر اهمیت دارد، که اگر از آن غافل شویم، شاید در هیاهوی تبلیغاتی نیروهای راست داخل و خارج قرار گرفته و نتوانیم واقعیت‌های موجود را بدرستی ببینیم.

چندی پیش در پی حوادث اسلام شهر، نشریه "کار" مقاله‌ای با عنوان "مسئولیت ما" به هجرت رسانید، که به حق مقاله‌ای در خور توجه بود. در مقاله آمده است: «رژیم در هر گام کشور را به سوی خشونت بیشتر سوق می‌دهد. بدین ترتیب روشن است، که مردم ساکت نخواهند نشست و رژیم نیز به مهار اعتراضات از طریق کشتار مردم کمر بسته است. جامعه ما بسوی برخورد‌های بزرگتری پیش می‌رود. اکنون پرسش حیاتی برای هر حزب و سازمان و حتی هر فعال سیاسی این است، که در این رویارویی چه جایی را انتخاب می‌کند و چگونه؟»

با نظرات فوق می‌توان موافق بود. اما، باید در این کارزار عظیم صف نیروهای سیاسی مشخص و روشن باشد. تا زمانیکه تحلیل درستی از اوضاع داخل کشور در دست نباشد، بدون شک نیروی سیاسی اسیر تبلیغات و هیاهوی گوشخراش نیروهای راست خواهند شد. چنانکه مقاله نویسی نامه مردم با کلی گویی و تناقض گویی، چنان از حوادث و مبارزه پیگیر داخل جامعه بلور

مانده است، که فراموش می‌کند مبارزه موجود چه ست و سوتن دارد و نیروهای شرکت کننده در آن چه منافعی دارند و پایگاه طبقاتی آنها کدام است؟ در این رابطه جایگاه "نامه مردم" کجاست؟ آیا در حمایت از مبارزه مطبوعات نیمه آزاد و مستقل علیه نیروهای ارتجاعی و راست بیا می‌خیزد، یا خیر؟ بنظر می‌رسد نویسنده "نامه مردم" این مبارزه را چندان جدی ارزیابی نمی‌کند و آنرا بی اثر و کم رنگ جلوه می‌دهد. نویسنده مقاله می‌نویسد: «واقعیت امروزی جامعه ما چنین است، مطبوعات تا آن حد آزادی دارند، که خطر جدی برای مجموعه حاکمیت ایجاد نکنند!»

با اظهار نظر فوق نمی‌توان موافق بود. زیرا آزادی که مطبوعات نسبتا آزاد و مستقل از آن بهره می‌جویند، آن نوع آزادی نیست، که نیروهای راست به آن هدیه داده باشند، بر عکس این آن آزادی است، که جنبش انقلابی به حکومت تحمیل می‌کند، و نیروهای راست هنوز نتوانسته‌اند آنرا همه جانبه از بین ببرند. این آزادی را اقشار مختلف مردم و مبارزه پیگیر آنها، مبارزه نیروهای آزادخواه و دمکرات و ملی در داخل کشور، به نیروهای راست تحمیل کرده است. بدین ترتیب، بحث بر سر وجود این نوع آزادی در جامعه، بحثی صرفا مجرد و ذهنی نیست، زیرا واقعیتی است، که نمی‌توان از آن چشم پوشید. مبارزه کنونی پیرامون مطبوعات، مبارزه‌ای جدا از آن نبرد اصلی نیروهای، که از انقلاب دفاع می‌کنند، با نیروهایی که می‌کوشند آخرین سنگرهای بجا مانده از انقلاب بهمین ۵۷ را نابود کنند، نیست. جای تعجب است، که نویسنده "نامه مردم" چگونه چشم بر این واقعیت‌ها می‌بندد و در قالب کلی گویی‌ها می‌کوشد مبارزه‌ای را که در جامعه جریان دارد، نادیده بگیرد و عجیب آنست، که نویسنده مقاله فوق فشار و استبداد ناشی از عملکرد نیروهای راست و ارتجاعی را دال بر حقانیت نظرات خویش ارزیابی می‌نماید و اینطور در ذهن خواننده تداعی می‌کند، که چون رژیم "ولایت فقیه" مستبد و آزادی کش است و با خود اختناق را به همراه آورده است، پس هر نوع مبارزه‌ای که در بطن جامعه جریان دارد و طی سالیان اخیر با فراز و نشیب همراه بوده، و امروز ابعاد جدیدی بخود گرفته، اعتباری در حد حمایت ندارد! در حالیکه این نیروهای راست هستند، که در مقابل فشار جنبش اعتراضی ناچار به عقب نشینی شده‌اند. این عقب نشینی را در محاکمه اختلاس کنندگان بانک صادرات باید جستجو نمود. آیا همین موضوع نشانگر فشار جنبش اعتراضی و افکار عمومی علیه نیروهای راست نیست؟ آنها ناچار چند مهره خویش را پیاپی میز محاکمه کشانده‌اند، شاید هم در آینده نیروهای راست، دیگر مهره‌های خویش را که سوخته‌اند، قربانی حفظ موقعیت خویش نمایند! اینها آن واقعیاتی است، که نباید آنرا نادیده انگاشت! شاه نیز، تحت تاثیر فشار جنبش امثال ژنرال نصیری‌ها را (رئیس ساواک) زندانی کرد و ...

از همین روست، که باید از پیش مشخص کرد، که چه نقشی را باید در مبارزه فعلی در میهن ایفاء کرد. رژیم اگر بتواند، به خشونت همه جانبه روی خواهد آورد، و ما باید مشخص کنیم، که این خشونت علیه چه کسانی و چه نیروهائی انجام می‌گیرد و نقش انقلابی ما چیست و در کنار کدام نیروها قرار داریم!

بنظر من، در شرایط فعلی مسئله حفظ و نگهداری آزادی‌های نسبی و گسترش آن وظیفه همه نیروهای مترقی و آزادی خواه است. سیاست "یا همه چیز یا هیچ چیز"، عمرش به سر رسیده است. باید از همه امکانات موجود جهت گسترش جنبش اعتراضی در داخل بهره جست. در همین رابطه "راه توده" شماره ۳۴ در مقاله‌ای با عنوان "مطبوعات آن نبردی را منعکس می‌کنند، که در جامعه جریان دارد، بدرستی این موضوع را خاطرنشان می‌سازد، که «آزادی‌ها و آزادی مطبوعات مقوله‌ای مافوق و جدا از دیگر مقولات اجتماعی نیست، آزادی‌ها و تعمیق و گسترش آنها، بستگی به نتیجه مبارزات اجتماعی دارد، مبارزه کنونی در ایران اگر متجر به غلبه کامل طیف دولت کنونی (مرکب از تکنوکرات‌های تحصیل کرده آمریکاروپا و طرفدار نظام سرمایه داری وابسته و منحدان پر قدرت آن (یعنی سرمایه داری تجاری و وابسته بازار و روحانیت سنتی و وابستگرای حامی آن) بیانجامد، همین آزادی‌های موجود نیز، که ما تلاش داریم آنرا وسیع تر کنیم، محدود و محدودتر خواهد شد.»

فشار بر مطبوعات داخل کشور را برخلاف نویسنده مقاله نویسی "نامه مردم" نباید صرفا بمعنای حفظ قدرت ارزیابی کرد، برعکس باید فشار بر مطبوعات را ناشی از آن مبارزه‌ای دانست، که در جامعه جریان دارد، این مبارزه در شرائطی ادامه دارد، که در مرحله فعلی جنبش اعتراضی در برابر نیروهای راست و ارتجاعی به یاری همه جانبه همه نیروهای انقلابی نیاز دارد! اگر مرحله کنونی را دقیقا بشناسیم و تحلیل درستی از آن داشته باشیم، می‌توان مطمئن بود، که گام اولیه بزرگی را در راه گسترش جنبش و پیروزی‌های آینده برداشته ایم.

چند توضیح و تذکر صمیمانه به نویسندگان "نامه مردم"!

روزنامه رسالت (ارگان گروه‌بندی مذهبیون قشری طرفدار سرمایه داری) اخیراً طی چند شماره مقالاتی را درستی‌آشکارا تحریک آمیز علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی این سازمان منتشر ساخت. روزنامه رسالت در این مطالب، که پاسخی بود به تفسیرهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درباره "راست سنتی"، تلاش بسیار کرد، تا از پرداختن به ریشه اساسی اختلافات دو بینش چپ و راست مذهبی درباره کلیه مسائل اقتصادی و سیاسی، طفره رفته و این سازمان را، بعنوان سازمانی مخالف روحانیت و رهبران آنرا مخالفان ولایت معرفی کند. اینکه سازمان مذکور درباره ولایت و رهبری نظرات خاص خود را دارد، که هماهنگ با نظرات کنونی جناح قشریون مذهبی جمع شده در گروه‌بندی رسالت نیست، هرگز در سلسله بحث‌های نشریه "عصرما" محور ارزیابی از موقعیت طبقاتی گروه‌بندی "راست سنتی" نبود، بلکه روزنامه رسالت تلاش کرد بحث را بر این محور قرار دهد. این بحث و جدل در ایران و در میان طیف‌های گوناگون مذهبی همچنان جریان دارد و در هر دو نشریه نامبرده همچنان بازتاب می‌یابد. از نظر ما، ریشه‌های این بحث باز می‌گردد به موقعیت و موضعگیری طبقاتی این دو نشریه و وابستگان آنها، که "راه توده" تا کنون به سهم خویش آنرا بعنوان بخشی از نبرد طبقاتی در جامعه ایران منعکس ساخته و درآینده نیز چنین خواهد کرد. بخشی از همین بحث در این شماره و در تحلیل مصاحبه مدیرمسئول روزنامه رسالت منعکس است.

ما این مقدمه بسیار فشرده را ضروری تشخیص دادیم، تا به منتشرکنندگان و نویسندگان نشریه "نامه مردم" دقت بیشترا هنگام پرداختن به این نوع مطالب توصیه کرده باشیم. این توصیه لازم است، زیرا:

نشریه نامه مردم در سر مقاله شماره ۴۵۸ خود تحت عنوان "روحانیت حاکم..." و برای بافتن آسمان و ریشمان به یکدیگر، به امید اثبات صحت شعار "طرد ولایت فقیه" (که معلوم نیست باز طبقاتی-اجتماعی آن چیست و چرا باید یک شعار مذهبی به حزب توده ایران تحمیل شود) همگام روزنامه رسالت شده و مبارزه اصولی و طبقاتی چپ مذهبی ایران را، مبارزه‌ای علیه روحانیت و علیه ولایت فقیه معرفی کرده است! یعنی همان اتهامی، که امثال "مرتضی نبوی" (مدیر مسئول روزنامه رسالت) با جدیت تمام می‌کوشند ضمیمه پرونده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کرده و بحث برسر مواضع سیاسی-اقتصادی را به بحث درباره نگرش‌های مذهبی بکشانند. این کار را، که با کمال تأسف نشریه "نامه مردم" توجه لازم را به آن ندارد، تا آنجا پیش رفته است، که نشریه عصر ما در سر مقاله آخرین شماره خود و بعنوان هشدار می‌نویسد، که جناح رسالت و راست سنتی تلاش دارد، با شعار دفاع از روحانیت، در برابر مخالفان روحانیت در انتخابات آینده مجلس شرکت کند و... (ما قسمتی از این سر مقاله را برای توجه بیشتر خوانندگان نشریه نامه مردم و جلب توجه و دقت بیشتر نویسندگان آن در پی آورده ایم) این بی‌توجهی و انتشار مطالبی از آن دست، که در سر مقاله نامه مردم ۴۵۸ (بدون کوچکترین اشاره به اختلاف دیدگاه‌های سیاسی-اقتصادی این دو جریان سیاسی-مذهبی) منعکس شده و از آن نتیجه ستیز با روحانیت حاکم و یا ولایت فقیه گرفته شده(!) درشرایطی است، که روزنامه رسالت در یکی از همین سلسله پاسخ‌های تحریک آمیز خود علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌نویسد: "...چرا می‌نویسید روحانیت طرفدار سرمایه داری است (رسالتی‌ها بقول نویسندگان عصرما خود را تمام روحانیت ایران معرفی می‌کنند و نویسندگان نامه مردم، که قطعاً تمام این سلسله مطالب را از هر دو سو دنبال نکرده است، از این مسئله اطلاع ندارد و همان ادعای رسالتی‌ها را تکرار می‌کند! درحالی‌که مجاهدین انقلاب اسلامی می‌نویسند که راست سنتی (رسالتی‌ها اعم از روحانی و یا غیر روحانی) طرفدار سرمایه داری هستند! و روزنامه رسالت از همین موضعگیری برآشفته است)، چرا هر وقت می‌خواهید جریان بقول خودتان راست سنتی را ترسیم کنید، یک روحانی را در کنار یک بازاری قرار می‌دهید و هو می‌کنید؟ (در اینجا نیز روزنامه رسالت سعی می‌کند همه روحانیت را علیه مجاهدین انقلاب اسلامی و چپ مذهبی بسیج کند و نویسندگان نامه مردم توجه به موضوع ندارد)، چرا مثل کمونیست‌ها مطلب می‌نویسید و خاستگاه، تکیه‌گاه و پیوندهای اجتماعی

روحانیت (در اینجا نیز ارگان رسالت خود را همه روحانیت معرفی می‌کند و نامه مردم همین ادعا را تکرار می‌کند!) را تجار بازاری، پیشه‌وران و کاسبان معرفی می‌کنید؟

ما امیدواریم این تذکر رفیقانه و صادقانه برای جلب توجه بیشتر منتشرکنندگان و نویسندگان نشریه "نامه مردم" نسبت به رویدادهای واقعی ایران کافی باشد. در چهارچوب همین یادآوری رفیقانه، ما برخورد اخیرنامه مردم در سر مقاله شماره ۴۵۸ را نسبت به فعالیت‌های نهضت آزادی ایران در داخل کشور و برخورد تحریک آمیز با دبیرکل جدید آن دکتر ابراهیم یزدی را بسود پیگیری سیاست اتحادها در ایران نمی‌دانیم و آنرا مداخله‌ای نا بجا و تحریک آمیز در امور داخلی احزاب دیگر تلقی می‌کنیم. تاکنون این نوع برخوردها با نهضت آزادی ایران، بویژه پس از درگذشت مهندس مهدی بازرگان و انتخاب دکتر ابراهیم یزدی به جانشینی وی، در نشریات وابسته به جناح راست اپوزیسیون مهاجر و بویژه "کیهان لندن" معمول بوده است، که "راه توده" بموقع خود، هدف از آنرا، که چیزی جز مخالفت با هر نوع مبارزه مستقل از سلطنت طلب‌ها برای آزادی‌ها در داخل کشور نیست، افشاء کرده است.

شعار طرفداری و مخالفت با روحانیت

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در شماره ۱۸ مرداد خود، حيله جدید بازار، روحانیت مرجع طرفدار سرمایه داری وابسته و زمینداری را برای ایجاد انحراف در جنبش آزادیخواهی مردم افشاء کرد. این نشریه نوشت:

«اخیراً برخی از چهره‌های شاخص جناح "راست سنتی" اعلام کرده‌اند، که در انتخابات آینده صف‌بندی میان طرفداران و مخالفان روحانیت است و این درحالی‌است، که در میان چهار جناح طرفدار نظام، عناصر برجسته روحانی در کنار شخصیت‌های غیر روحانی حضور و فعالیت دارند. تحویل رقابت انتخاباتی جناح‌ها به مبارزه میان روحانی و ضد روحانی و تاکید بر این شعار موجب انحراف انقلاب و مبارزه از مسیر اصلی آن است. در این میان "راست سنتی"، که ضمن ائتلاف با "راست مدرن" و برخورداری از حمایت "چپ جدید" اکثریت مجلس را به خود اختصاص داد و نقش موثری در تعیین کابینه ایفاء کرد و بر سیاست‌های تعدیل اقتصادی، اقتصاد بازار، خصوصی سازی، استقراض خارجی مهر تایید زد، حاضر نیست مسئولیت وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کنونی را، که نتیجه منطقی آن سیاست‌هاست بپذیرد... این جریان شتابزده و بدون توجه به عواقب امر به شعار روحانی و ضد روحانی، به عنوان شعار انتخاباتی آینده روی آورده است... نباید اجازه داد جریانی با سوء استفاده از نهاد روحانیت از آن به عنوان یک پل برای نیل به قدرت بهره‌برداری کند...»

آغاز کار مجدد رادیو صدای کردستان

رادیو صدای کردستان ایران، که نزدیک به سه ماه پیش تعطیل شده بود، بار دیگر کار خود را از سر گرفت.

پخش برنامه‌های این رادیو، که در اختیار حزب دمکرات کردستان ایران بود، بدنبال تشدید درگیری‌های نظامی بین اتحاد میهنی کردستان، به رهبری جلال طالبانی و حزب دمکرات کردستان عراق، به رهبری مسعود بازرانی و حمایت عملی جمهوری اسلامی از اتحادیه میهن تعطیل شده بود. این رادیو در منطقه تحت تسلط اتحاد میهن قرار داشت.

براساس اطلاعاتی که اخیراً حزب دمکرات کردستان ایران منتشر ساخت، پخش برنامه‌های رادیو صدای کردستان بار دیگر و در نقطه دیگری از منطقه آغاز شده است.

برنامه این رادیو عمدتاً خبری-تفسیری و فرهنگی است. در حال حاضر صدای کردستان، تنها رادیوی کرد زبانی است، که در منطقه برنامه پخش می‌کند.

نقل قول هائی، که واقعیت را بازگو می کنند!

یکی از علاقمندان به "راه توده" فهرست بلندی از نقل قول‌ها را برای ما ارسال داشته و به ضمیمه آن سئوالاتی را مطرح کرده است. این نقل قول‌ها عمدتاً برگرفته شده از کیهان چاپ لندن و نشریه "نامه مردم" است و سئوالات ضمیمه نیز مسائل بسیاری را شامل می‌شود. ما برخی از این نقل قول‌ها را به احترام زحمتی، که تهیه کنند آن متقبل شده است، در زیر چاپ می‌کنیم و پاسخ به آن دسته از سئوالات را، که در حد اطلاع و توانمان است در شماره‌های آینده خواهیم داد. اما نقل قول‌ها:

* برچیدن نظام ولایت فقیه وظیفه اصلی است. هیچ دشمن داخلی و خارجی را نباید به جای آن عوضی گرفت و به امور فرعی پرداخت. تضاد عمده با حکومت اسلامی است. گردآوری وسیع‌ترین نیرو برای حل عمده‌ترین تضاد و بزرگترین مشکل ملی، یعنی وجود نامبارک نظام آخوندی، وظیفه هر گروه مسوول و آزاداندیشی است، که جز به مصلحت عمومی و ملی نمی‌اندیشد. (محمد ارسى، "دوران پس از ج.ا آغاز گشته است"، کیهان لندن تیر ۷۴).

* نقش مهندس بازرگان و همفکران او را در انقلاب اسلامی یاد آور شویم و بگوئیم، اینها که مملکت را به ورطه بلا کشاندند، باز بوی کباب به مشامشان رسیده است. منتهای خوشبختی و ساده لوحی است، اگر پنداشته شود، با نظام موجود می‌توان بر سر انتخابات آزاد (به معنای راستین کلمه) به تفاهم رسید و با قوانین موجود، در فضای موجود برگذاری چنین انتخاباتی امکان پذیر خواهد شد. (حکیم خیرنظر کیهان لندن ۲۹ تیر ۷۴)

* "حیات خینی از یزدی بدیهی است که دلیل عاطفی نداشت، خینی اهل این گونه عواطف نبود. دلیل کاملاً سیاسی داشت و آن دلیل، همچنان به قوت خود باقی است. این اواخر حتی بیشتر. به همان دلیل است که یزدی به آمریکا می‌رود و بر می‌گردد. آن حرف‌های را آزادانه در آمریکا می‌زند. آن تماس‌ها را برقرار می‌کند. به دیرکلی نهضت آزادی برگزیده می‌شود. (حکیم حق‌نظر کیهان لندن ۲ تیر ۷۴)

* "در میان جریان‌های چپ و راست هستند کسانی که از موضعی قاطع و استوار برخورد دارند و از پذیرفتن تقسیم‌بندی‌های دلبخواهی تن می‌زنند و افسانه امکان استحاله رژیم ولایت فقیه را توسط به اصطلاح میانه‌روها به چیزی نمی‌گیرند. کسانی که از رفورم دم می‌زنند و صحبت از انتخابات آزاد در چارچوب ولایت فقیه یا با سرکار ماندن روحانیون می‌کنند، دانسته یا ندانسته در جهت نجات ولایت فقیه کار می‌کنند، که در سراسیمه سقوط کامل قرار دارد. بحران اعتماد در سازمان‌های اطلاعاتی کشور و نیروهای مسلح ایران رو به فرونی است. اکثر روحانیون و شخصیت‌های مذهبی، نظیر آیت الله روحانی، آیت الله قمی و غیره با اقلیت حاکم روحانی مخالفند. (مصاحبه اختصاصی با دکتر اسد همایون، کیهان لندن ۲۲ تیر ۷۴)

* "مصلحت عمومی ما حکم می‌کند، که هم امروز و نه فردا، شماری از عناصر سالم و قاطع و کاردار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی در خارج از کشور گرد هم آیند و به مساله برچیدن حکومت ولایت فقیه، نحوه فراگیری و رهبری یک پیکار سیاسی مردمی و امر جانشینی رژیم مذهبی، پاسخ قاطع و درخور بدهند. (شاید هدف همان کنفرانس اشتوتگارت باشد) باید نشان داد، که با برچیدن شدن نظام آخوندی هرج و مرج فراگیر نخواهد شد، جوی خون جاری نمی‌گردد و تمامیت ارضی ایران از بین نمی‌رود، گروه‌ها و دسته‌ها به جان یکدیگر نمی‌افتند و تفرقه ملی پدیدار نمی‌شود. زیرا با شکل‌گیری نیرویی از عناصر آگاه و مردم‌گرا و ایران‌دوست و کارداران، اعتصابات و اعتراضات و هیجانات عمومی در جهت مصالح ملی و خیر جمعی هدایت خواهد شد. برای رسیدن به چنین تشکل و هم‌رزمی ملی نقش رضا پهلوی، به عنوان وارث پادشاهی ایران، بی‌گفتگوست. (محمد ارسى، مصلحت عمومی ما چیست؟ کیهان لندن ۱۸ خرداد ۷۴)

* "میان گروه‌هایی که عقیده دارند در چهارچوب قانون اساسی کنونی ایران می‌توان به هدف مشترک رسید، و نیروهایی که بر این امر پای می‌نهند، که راه رسیدن به هدف جز از ویرانه‌های این نظام - با قانون اساسیش - نمی‌گذرد، در واقع نه هدف مشترکی وجود دارد، نه راه مشترکی (هوشنگ وزیری، "راه‌های گوناگون، هدف نامشترک"، کیهان لندن ۱۵ تیر ۷۴)

* اگر کسی کوچکترین شکی در نقش مخرب اصل حاکمیت انحصاری روحانیت (کدام طبقه، کدام ساختار اقتصادی؟! در کشور ما، که از طریق ساختار ولایت فقیه اعمال می‌شود، دارد، کافی است به شرایط دهشتناک، فقر و بدبختی، محرومیت و اختناق و حرکت سریع کشور به لبه پرتگاه نابودی نگاه کند، تا دریابد، در سایه رژیم "ولایت فقیه" بر کشور چه گذشته است و مشروعیت رژیم در حکومتش بر ایران چه اندازه است. امروز پس از شانزده سال تجربه عینی رژیم "ولایت فقیه"، دوران تصورات ساده لوحانه به سر آمده است. کسانی (از جمله دکتر یزدی، دبیر کل جدید نهضت آزادی)، که هنوز امیدوارند می‌توانند "در چارچوب قانون اساسی ج.ا"، که علی‌رغم بندهای مثبت و مترقی آن تماماً در زیر یوغ اصل "ولایت فقیه" اسیر است، به آزادی و دموکراسی در ایران دست‌یابند، به گمان ما، نه شرایط را درست درک کرده‌اند و نه به ماهیت و عملکرد واقعی روحانیت حاکم پی‌برده‌اند. (نامه مردم ۴۵۸)

ما فقط بر نقل قول‌های بالا، از پاسخننامه اشرف پهلوی، خواهر محمد ضا شاه و دلال کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد، که در رد طرح هوشنگ انصاری در کیهان لندن ۱۹ مرداد ۷۴ منتشر شده نیز، نقل قولی را به آن اضافه می‌کنیم و دقت همه علاقمندان را به مضامین ذکر شده جلب می‌کنیم. اشرف پهلوی، که عمدتاً در اسرائیل زندگی می‌کند، در مقاله خود می‌نویسد: «... اوضاع سیاسی ایران جز با استقرار حق حاکمیت مردم (لابد از همان نوع حاکمیتی که کودتای ۲۸ مرداد به ارمغان آورد) و جدایی دین از دولت و لغو اصول ولایت فقیه عادی نخواهد شد. "بزرگ کردن نظام موجود و سعی در دادن چهره مقبول‌تری به آن فقط از کسانی برمی‌آید، که اصول را زیر پا می‌گذارند و منافع خود را بر مصالح ملت مقدم می‌شمارند.»

این توضیح نیز اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، که امثال ارسى‌ها در کیهان لندن همین ترزا را فرمول‌بندی کرده و با اصطلاحاتی، که از سیاه مشق‌های گذشته خود به یاد دارند، تحت عنوان "تضاد اصلی"، گردآوری وسیع‌ترین نیرو برای حل این عمده‌ترین تضاد "ولایت فقیه" و ... به خود، کسانی می‌دهند، که با کمال تأسف در سال‌های اخیر امکان یافته‌اند، بنام سرمقاله‌نویس در نشریه "نامه مردم" قلم بدست بگیرند!

شاعر ملی ایران اینگونه ترور شد!

در آخرین شماره نشریه مهرگان و به نقل از کتاب خاطرات نصرا الله پورفاطمی، با نام "آیین عبرت"، شرحی از عیادت استاد ملک الشعرای بهار از میرزاده عشقی، شاعر ملی ایران، پس از ترور وی توسط عمال اداره آگاهی رضا شاه، در بیمارستان چاپ شده است.

ملک الشعرای بهار درباره این ترور رضا شاهی می‌نویسد: «... روز ۱۲ تیر قبل از ظهر، جلسه علنی مجلس مفتوح بود، کسی به من خبر داد، که عشقی را تیرزدند. بلافاصله از نظمی (شهربانی) تلفن شد، که عشقی تو را می‌خواهد ملاقات کند. من به شتاب به نظمی رفتم. داخل مرخصخانه (بیمارستان شهربانی وقت) که شدم، سرهنگ درگاهی (رئیس جنایتکار شهربانی رضا شاه) همراه با ابوالقاسم نام، پسر ضیاالدین (قاتل عشقی) از مرخصخانه بیرون می‌آمدند. ابوالقاسم عبایی کهنه به دوش داشت. وارد اتاقی از مرخصخانه شدم. گفتم، می‌خواهم عشقی را ببینم. مرا نزد تختخواب آن بیچاره هدایت کردند. شخصی استنطاقش می‌کرد و او هم پرت و پلا جواب می‌داد. رنگش به کلی سفید شده، بدنش سرد و از سرما به خود می‌پیچید. روی تختخوابی افتاده، لحافی رویش کشیده بودند. گفتم بطری آب جوش بزیارش بیاورند. مرا که دید آرام گرفت. راحت خوابید. تبسم کرد. چقدر پرمعنی بود این تبسم. نبضش را گرفتم، کار خراب بود. پرسیدم چه شد؟ گفت: «... ابوالقاسم پسر ضیاالدین (که همراه رئیس شهربانی از بیمارستان بیرون می‌رفت) و حبیب همدانی صبح زود آمدند به منزل، که توصیه‌ای برای یکی از آنها به خوانین همدان بنویسم. برگشتم که کاغذ بردارم، مرا با تیر زدند و گریختند. دویدم به خانه همسایه به زمین افتادم.»

عشقی یکساعت بعد مرده بود و زن و مرد تهران برعشقی گریستند. بازارها بسته شد و همه مردم راه افتادند. چنین وفاداری و تشییع جنازه‌ای نسبت به هیچ پادشاهی نشده است. او نشان داد، که ایرانی قابل آن است، که بر یک عقیده باشد، گرچه جان او در خطر باشد!

کنفرانس مطبوعاتی

نهضت آزادی در تهران

چهارتن از رهبران «نهضت آزادی ایران» در تهران یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل دادند و طی آن دیدگاه‌های این حزب را تشریح کردند. این کنفرانس در خانه شخصی دکتر یدالله سبحانی از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران، تشکیل شد و علاوه بر دکتر سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی و همچنین دو عضو دیگر رهبری آن «هندی و توسلی» نیز شرکت داشتند. خبر مربوط به برپایی این کنفرانس برای نخستین بار بدون تاسرائیلی و تعبیر و تفسیرهای امنیتی-اطلاعاتی در روزنامه‌های چاپ تهران منتشر شد. از جمله روزنامه جمهوری اسلامی نوشت، که دکتر ابراهیم یزدی در این کنفرانس خواهان آزادی انتشار روزنامه «میزان»، بعنوان ارگان رسمی نهضت آزادی شد و همچنین ابراز امیدواری کرد، که دفتر این نهضت در تهران از اشغال خارج شده و به این حزب بازگردانده شود. روزنامه جمهوری اسلامی در شماره ۲۹ مرداد خود از جمله نوشت: «...دکتر یزدی در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی به سؤالات آنان درباره فعالیت احزاب و شرکت در پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی پاسخ گفتند.

دکتر یزدی از جمله درباره شرکت در انتخابات مجلس گفت: «نهضت آزادی حاضر است در این انتخابات شرکت کند، مشروط بر اینکه روزنامه «میزان» آزاد شود و بتواند مجدداً به فعالیت خود ادامه دهد، همچنین اجازه دهند نهضت آزادی از ساختمان خود استفاده کند. آزادی بدون امنیت، معنی ندارد و این یک اصل عمده است و لذا امیدواریم برگزاری این کنفرانس پیش درآمد خوبی برای آزادی‌های اجتماعی باشد.»

روزنامه رسمی داخل کشور مشروح این کنفرانس مطبوعاتی را منتشر نساخته‌اند، اما ظاهراً قرار است نهضت آزادی راساً اقدام کرده و سؤال و جواب‌های این کنفرانس را بصورت یک جزوه منتشر سازد. پیشتر، نهضت آزادی با انتشار یک بولتن ۸ صفحه‌ای در تهران، به اظهارات و ادعاهای حاجی «بادامچیان»، مشاور قضائی رئیس قوه قضائیه «آیت‌الله یزدی»، پاسخ داده است. در این بولتن و در پاسخ به حاج بادامچیان آمده است، که وی، بعنوان مشاور قوه قضائیه براساس هیچ قانون و ضابطه‌ای مجاز به اینگونه اظهارنظرها و مصاحبه‌ها نیست و آنچه گفته عمدتاً برخورد شخصی وی با مسئله آزادی احزاب بوده است. حاج بادامچیان از اعضای رهبری جمعیت موقوفه اسلامی است، که در اتحاد تنگاتنگ با جناح رسالت در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی شرکت دارد. محسن رفیق‌دوست، سرپرست بنیاد مستضعفان نیز که در جریان دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانگ صادرات، به عنوان شاهد (در واقع مجرم اصلی) فقط به دادگاه احضار شد، از رهبران دیگران جمعیت است!

نهضت آزادی، در بخش دیگری از اطلاعیه خود، تحت عنوان «آزادی فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران» (۲۶ مرداد ۷۴) می‌نویسد: «نهضت آزادی از همه احزاب و گروه‌های سیاسی با سابقه، که به دلیل فشارهای سیاسی حاکمیت قادر به فعالیت نبوده‌اند دعوت می‌کند، که فعالیت خود را از سر گیرند و یا آن را توسعه دهند. همچنین به گروه‌ها و احزاب سیاسی که درخواست پروانه کرده‌اند، ولی کمیسیون ماده ۱۰ برخلاف قانون به درخواست آنان پاسخ نداده است، توصیه می‌کند فعالیت خود را رسماً آغاز نمایند... ضمناً از آنجا که سرنوشت نهضت آزادی ایران به سرنوشت فعالیت سیاسی همه احزاب سیاسی بیرون از دایره حاکمیت گره خورده است، آزادی فعالیت نهضت آزادی عملاً به معیاری برای وجود آزادی سیاسی در ایران تبدیل گردیده است، ما از تمام گروه‌ها، احزاب، شخصیت‌های سیاسی و مردم علاقمند و متعهد به تحقق آرمان‌های انقلاب و برقراری حاکمیت ملت دعوت می‌کنیم، که به حمایت جدی از نهضت آزادی ایران برخیزند.

مصاحبه سرتیپ رحیمی

بدنبال کنفرانس مطبوعاتی نهضت آزادی ایران، سازمان برون مرزی حزب ملت ایران بتاريخ ۳۱ مرداد نظرات سرتیپ امیر رحیمی را درباره انتخابات آینده منتشر ساخت. بنظر سرتیپ امیر رحیمی «همه آزادخواهان باید برای برچیدن بساط انتخابات ناشی در ایران بسیج شوند و استبداد را رسوا سازند. آنها که با پیوستن به صف جمهوری اسلامی بر آرمان‌های ملت ایران ضربه زده‌اند، به بازیگران تشارتری بدل شده‌اند، که کارگران آن چند دیکتاتور بر کرسی قدرت نشسته، هستند.»

سرقت از وزارت کشور

در جریان یک سرقت بی‌سابقه، اسناد مربوط به احزاب سیاسی ایران از مرکز اسناد محرمانه وزارت کشور بسرقت رفت!

در این مرکز علاوه بر مجموعه اسناد مربوط به تقاضاهای احزاب سیاسی ایران از بدو پیروزی انقلاب برای کسب پروانه رسمی، مجموعه‌ای از اسناد و مدارک مربوط به فعالیت احزاب و وابستگان آنها در جریان همه انتخابات انجام شده از بدو تاسیس جمهوری اسلامی نگهداری می‌شده است. هنوز معلوم نیست، که این اسناد نیز بسرقت رفته است، یا خیر؟! همچنین بسیاری از مدارک مربوط به اسناد ملی ایران و اطلاعات مربوط به وزارت امنیت جمهوری اسلامی نیز در این مرکز نگهداری می‌شده است. این اسناد در طی ۱۷ سال گذشته و در جریان هر انتخابات و با هدف جلوگیری از فعالیت احزاب و یا شخصیت‌ها به وزارت کشور منتقل شده است. در تهران گفته می‌شود، در این مرکز حتی اسنادی در ارتباط با جنایاتی، که حکومت علیه شخصیت‌های سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور مرتکب شده، نگهداری می‌شده است.

از آنجا که دسترسی به این مرکز، نه تنها برای کارکنان غالب‌رتبه وزارت کشور، بلکه برای بسیاری از مقامات کشوری نیز ممکن نبوده است، سرقت اخیر در واقع یک سرقت دولتی است، که هدف از آن خارج ساختن این مدارک از وزارت کشور و انتقال آنها در نقطه امن‌تر (و یا حتی نابود کردن آنها) بوده است.

در عراق چه می‌گذرد؟

در عراق یک سلسله حوادث جدید در حال تکوین است. بدنبال فرار عده‌ای از وابستگان نظامی حکومت عراق به کشور اردن، امریکا به فعل و انفعالات نظامی جدیدی در منطقه دست زده است و برخی مانورهای هوایی با هدف بمباران بغداد در خاک اردن انجام شده است.

از سوی دیگر اخباری می‌رسد مبنی بر ادامه مذاکرات ایران و عراق برای برقراری مناسبات کامل دیپلماتیک و از آن فراتر، برقراری نوعی اتحاد بین دو کشور. روزنامه‌های تهران، بویژه روزنامه «آبرار»، که به محافل دولتی بسیار نزدیک است، از این اتحاد، به عنوان یک بشارت در روابط دو کشور در سر مقاله خود یاد کرده است. برخی محافل سیاسی تحریکات جدید علیه عراق را از این دیدگاه مطرح می‌کنند و اینکه نظامیان عراقی، که به اردن گریخته‌اند، مخالف مناسبات بین دو کشور ایران و عراق بوده‌اند و برای جلب حمایت اسرائیل، اردن و امریکا از بغداد گریخته‌اند، تا شاید به کمک آنها بتوانند به بغداد بازگشته و قدرت کامل را بدست گیرند.

در این میان اخبار جسته و گریخته‌ای می‌رسد، مبنی بر اینکه از سوی رهبر مجاهدین خلق، که در بغداد به سر می‌برد، برخی تماس‌ها با دولت اردن، با هدف انتقال اعضای رهبری و کادرهای این سازمان از بغداد به این کشور صورت گرفته است. استقرار «مسعود رجوی» در اردن، از جمله موارد مورد مذاکره است، اما دولت اردن بدلیل مناسبات اقتصادی اخیر خود با جمهور اسلامی، هنوز تصمیم نهائی را نگرفته است.

این در حالی است، که هم امریکا و هم اسرائیل معتقد به ادامه حضور مجاهدین خلق در منطقه هستند.

Rahe Tudeh No. 37

September 1995

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430, Postbank Essen

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ ماری آلمان ۱ دلار آمریکا

فکس و تلفن خبری "راه توده" ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)